

نشریه فرهنگی - خبری

سنگسازان فرهنگ



نشریه الکترونیک، فرهنگی، خبری  
اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی

# سنگسازان





## جانبازان هم شهدای زنده اند ...

شما جانبازان شریز هم مثل شهید هستید؛ شهید همین ضربه ای را که جانبازان تحمل کرده است، او هم تحمل کرده؛ سربوشت او پرواز و رفتن بود، سربوشت این فعلا ماندن



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# سنگر آّب

ویژه یکمین سالگرد عروج سردار جهادگر مهندس حاج حسینعلی عظیمی

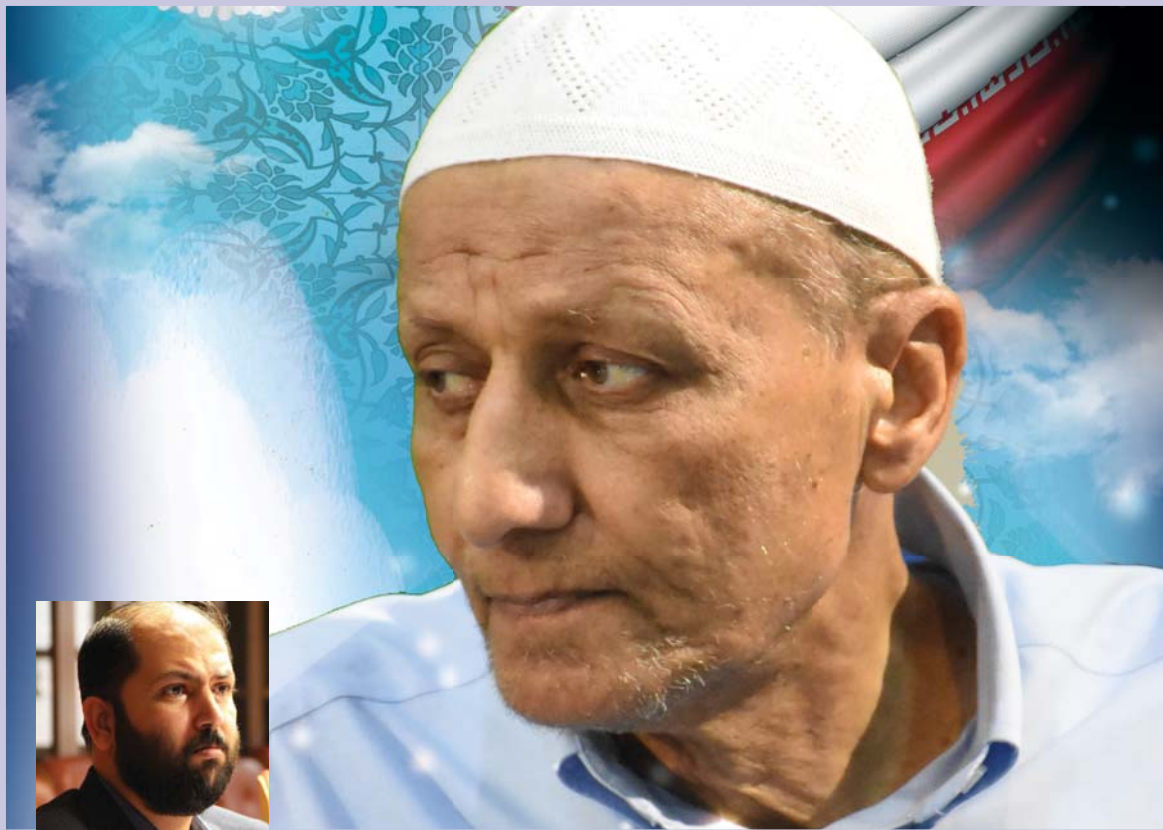
در این ویژه نامه می خوانید .....	
گذری بر زندگی و زمانه‌ی سردار جهادگر مهندس حاج حسینعلی عظیمی	۸
برای آموزش شما، ملت خون خرج کرده است / سخنرانی سردار جهادگر حسینعلی عظیمی	۱۰
ما یاد شهدای جهاد را زنده نگه می‌داریم / مصاحبه آرشیوی	۱۴
دست‌نوشته سردار جهادگر مهندس حسینعلی عظیمی با موضوع «آینده جهاد»	۲۲
مهندس عظیمی خداپرست بود، و خداپرستی را در خدمت به مردم جست و جو می‌کرد / مصاحبه با دکتر محسن خلیجی	۲۴
مهندس عظیمی کسی بود که قبل از انقلاب تحصیلات عالی‌ه و شرکت پیمانکاری داشت / مصاحبه با مهندس حاج عباس‌داری‌نژاد	۳۲
امروز در مسیر پیشرفت کشور یک گمشده‌ای داریم به نام فرهنگ و مدیریت جهادی / مصاحبه با دکتر روح‌الله ایزدخواه	۳۹
مهندس عظیمی، همان عظیمی آب‌ماند و هیچگاه عظیمی نان‌نشد / مصاحبه با حجت‌الاسلام صفرعلی مرادی	۴۵
جهادگری مخلص بود / مصاحبه با مهندس فضل‌اله و کیلی فرد	۵۴
یکی از چیزهایی که خیلی از خداشاکر هستیم از دواج با ایشان بود / مصاحبه با خانم بهجت‌تن‌پوش	۶۶
مردی از جنس باران / مصاحبه با سیامک (محمد) عظیمی	۷۰
بزرگ‌ترها بدانند، جوان‌ترها به دقت بخوانند / علی مشایخی	۷۳

تهیه‌کنندگان:

اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی و کانون سنگر سازان بی‌سنگر

تالیف و تدوین:

صادق صدقگو، محمددوعلی، علیرضا بارگاهی، مهدی محمدی، جواد زرگروفا و مجید صافی مزدآبادی



پیام تسلیت سیدحمزه رضوی؛ مشاور وزیر و مدیر کل امور ایثارگران و وزارت جهاد کشاورزی

## روایت زندگی مهندس حسینعلی عظیمی سندی ماندگار

### بر عزت و شرافت سنگر سازان بی سنگر است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

رهرو صادق طریق جاوید شهیدان، سنگر ساز بی سنگر و پیشکسوت جهادگر حاج حسینعلی عظیمی (از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد) پس از تحمل سالها درد و رنج بیماری، آوای رحیل سرداد و بال در بال ملائک گشود و در کنار یاران شهیدش ماوا گزید.

او پس از سالها مجاهدت و ترویج فرهنگ مدیریت جهادی، تلخی مفارقت از نهاد «جهاد سازندگی» را به شیرینی وصال جهادگرانی همچون شهیدان: رضوی، طرحچی، ناجیان، آوینی و ساجدی و.. مبدل کرد و داغی بر دل داغدار بازماندگان از قافله شهدا نهاد.

روایت زندگی او، سندی ماندگار بر عزت و شرافت سنگر سازان بی سنگر است و خاکهای تفتیده جنوب و قله های مرتفع غرب کشور، خاطرات حضور عاشقانه و مخلصانه او را از یاد نخواهد برد.

«عظیمی» به مقصد مطلوب خود دست یافت و روح ناآرامش در کنار دوستان شهیدش به آرامشی ابدی رسید اما مصیبت فقدان او، خسارت بزرگی است که امیدوارم خداوند منان با لطف و عنایت ویژه خود این ضایعه را جبران کند.

از درگاه حضرت حق، برای روح بلند او علو درجات و همنشینی با شهیدان و برای همه دوستان و همراهان آن عزیز و همچنین بازماندگان معزز او صبر و اجر مسالت دارم.



پیام تسلیت محمد صدوری؛ مدیر عامل کانون سنگرسازان بی سنگر

## مهندس عظیمی مانند آب زلال ماند و تن به دنیای مادی آلوده نکرد

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي

دوست، هم‌رزم و همکار عزیزمان جناب آقای مهندس حسینعلی عظیمی پس از عمری تحمل رنج جانبازی به سوی آسمان پر کشید و به شهدا پیوست.

مهندس عظیمی در دوران پرافتخار دفاع مقدس پس از طی کردن مسئولیت‌های متنوع از جمله استانداری هرمزگان، به جمع رزمندگان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد پیوست و با دانش خود مسئولیت کمیته آب مهندسی جهاد را بر عهده گرفت و منشاء ثمرات بسیار در دوران دفاع مقدس شد به طوری که بسیاری از طرح‌های اجرایی در عملیات‌های آبی - خاکی نتیجه نبوغ این مهندس تحصیلکرده علمی و عملی بود.

پس از پایان دفاع مقدس مهندس عظیمی که مفتخر به لقب پرافتخار «سنگرسازان بی سنگر» و به «مهندس عظیمی آب» معروف شده بود، همچنان مانند آب زلال ماند و تن به دنیای مادی آلوده نکرد و با زنده نگه داشتن یاد و خاطره آن دوران پرافتخار تلاش مضاعفی در حفظ و انتقال تجربیات دوران عشق و حماسه به کار گرفت که همراهی و هم‌افزایی در «تشکیل کانون سنگرسازان بی سنگر» یکی از آن اقدامات است. ایشان سال‌ها در کسوت عضو هیئت مدیره و مدیرعاملی کانون نیز ایفای نقش نمود.

اینجانب ارتحال این سردار جهادگر را به هم‌زمان، هم‌سنگران و خانواده محترم آن فقید سعید تسلیت عرض نموده، ضمن آرزوی غفران الهی برای آن عزیز سفر کرده، توفیق ادامه راه ایشان و سایر سنگرسازان بی سنگر را از درگاه خداوند متعال خواهانم.



پیام تسلیت سردار سرلشکر پاسدار دکتر محسن رضایی

## خادم محرومان و جهادگر خستگی ناپذیر، مهندس حسینعلی عظیمی به سوی معبود پر کشید

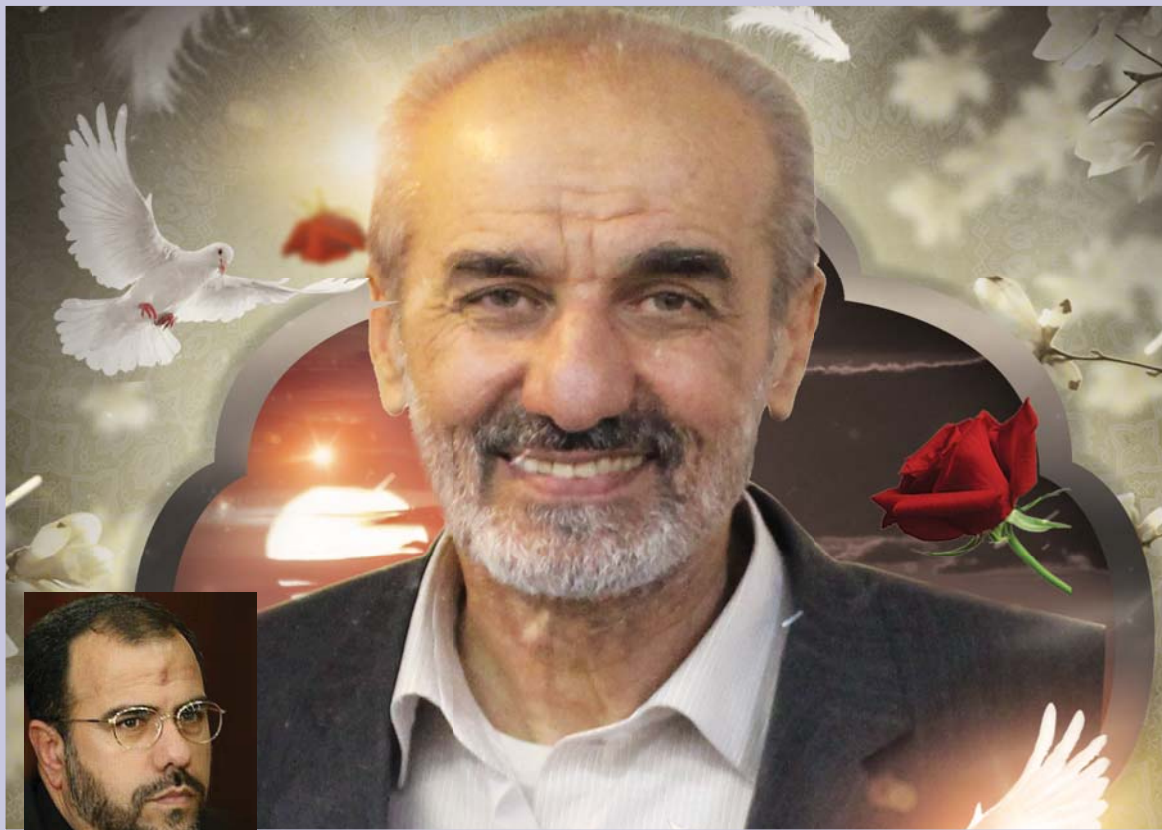
بسم الله الرحمن الرحيم

انا لله و انا اليه راجعون

خادم محرومان و جهادگر خستگی ناپذیر، مهندس حسینعلی عظیمی به سوی معبود پر کشید و به همزمان شهیدش ملحق شد.

مهندس عظیمی از پیشکسوتان جهادسازندگی و از فرماندهان مهندسی جنگ بود که در طراحی و اجرای پروژه‌های مهندسی دفاع مقدس، نقشی چشمگیر داشت.

فقدان این انسان خدوم و مومن را به دوستان و همزمان او و نیز به خانواده محترم و عموم بازماندگان تسلیت عرض نموده، از درگاه خداوند متعال برای وی رحمت واسعه و برای مصیبت دیدگان، صبر و شکیبایی طلب می‌کنم.



پیام تسلیت دکتر حسینعلی امیری معاون پارلمانی رئیس جمهور

## مهندس عظیمی آسمانی بود، آسمانی زیست و آسمانی شد

بسمه تعالی

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا  
خبر کوتاه بود «مهندس حسینعلی عظیمی به یاران شهیدش پیوست» اما بسیار محزون کننده

سال های زیادی است ایشان را به تعهد، تخصص، تهذیب نفس، تلاش، ایمان، اخلاص و با روحیه به واقع جهادی می شناسم. در تواضع و فروتنی مثال زدنی بود. در اخلاص کم نظیر، در بین دوستان احترام ویژه ای داشت، حقیقتاً یک جهاد گر به معنای واقعی کلمه بود. از استانداری هرمزگان تا سال های متمادی در جهاد سازندگی و مهندسی جنگ در دوره دفاع مقدس و پس از آن مسئولیت پذیری همراه با اعتقاد و اخلاص، وی را به الگویی برای کسانی که او را می شناختند تبدیل کرده بود. با وصف گذشت چهار دهه از پیروزی انقلاب اسلامی وی هنوز حال و هوای سال های اوایل انقلاب و تاسیس جهاد سازندگی را در خود حفظ کرده بود.

با وصف اینکه سال ها با بیماری دست و پنجه نرم می کرد اما هیچگاه عشق او به خدمت به مردم و کشور کم نشد. مهندس عظیمی آسمانی بود، آسمانی زیست و آسمانی شد.

اینجانب این مصیبت دردناک و غم انگیز را به همسر و فرزندان و خانواده و بازماندگان معزز آن برادر مومن و متقی و دوستان جهادی و سنگرسازان بی سنگر تسلیت عرض نموده و از خداوند سبحان جل و اعلاء علو درجات را برای آن عزیز سفر کرده و اجر جزیل و صبر جمیل برای بازماندگان مسالت دارم.

## گذری بر زندگی و زمانه‌ی سردار جهادگر مهندس حاج حسینعلی عظیمی

نام و نام خانوادگی: حسینعلی عظیمی

فرزند: جلال

متولد: ۱۳۲۶ - اصفهان

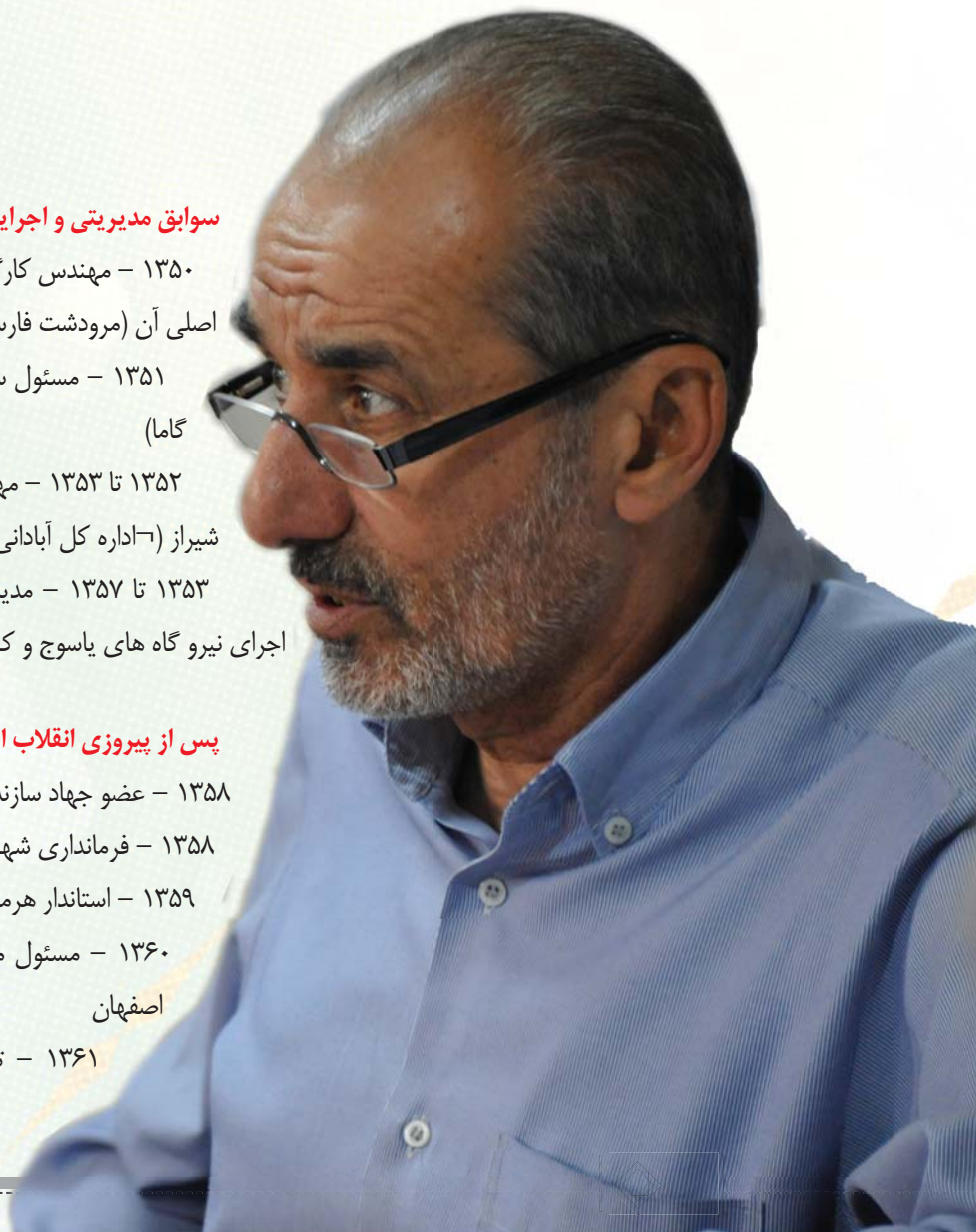
تحصیلات: فوق لیسانس مهندسی عمران - آب ، از دانشگاه شیراز (سال ۱۳۵۲)

### سوابق مدیریتی و اجرایی قبل از انقلاب :

- ۱۳۵۰ - مهندس کارگاه سد دوردزن و شبکه کانال های آبیاری اصلی آن (مروذشت فارس)
- ۱۳۵۱ - مسئول ساختمانی کارگاه پالایشگاه شیراز (شرکت گاما)
- ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۳ - مهندس کارگاه پروژه آپارتمانی ۵۰۰ دستگاه شیراز (اداره کل آبادانی و مسکن شیراز)
- ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷ - مدیر عامل شرکت ساختمانی اتوماسکوپ - اجرای نیروگاه های یاسوج و کنگان و سیلوهای نکا ، سمنان و جیرفت

### پس از پیروزی انقلاب اسلامی :

- ۱۳۵۸ - عضو جهاد سازندگی
- ۱۳۵۸ - فرمانداری شهر بابک (استان کرمان)
- ۱۳۵۹ - استاندار هرمزگان
- ۱۳۶۰ - مسئول مرکز گسترش خدمات تولیدی و عمرانی اصفهان
- ۱۳۶۱ - تشکیل کمیته آب و طرح های متمرکز





- ۱۳۷۳ - مدیریت طراحی و اجرای کانال آبرسانی شهید نوروزی پور با مشارکت روستائیان صاحب اراضی پایین دست کانال در بخش دیلمان استان گیلان (موسسه شمائل)
- ۱۳۷۵ - مدیریت طراحی و اجرای شبکه ۲۵۰ هکتاری آبیاری و زهکشی شهید باکری در بخش دیلمان استان گیلان با مشارکت روستائیان (موسسه شمائل)
- ۱۳۷۷ - مدیریت شرکت مهندسی شمایل سنگر سازان نور متشکل از ایثارگران جهاد - اجرای تونل دسترسی چشمه لنگان در استان اصفهان
- ۱۳۷۸ - مشاور وزیر جهاد سازندگی در تهیه پیشنهاد ساماندهی مدیریت امور آب کشور
- ۱۳۷۸ تا ۱۳۷۹ - مشاور توسعه منطقه ای جهاد سازندگی لبنان
- ۱۳۸۰ - مدیر عامل شرکت توسعه میگو طریا
- ۱۳۸۰ - سرپرست گروه مشاورین شرکت توسعه نیشکر و صنایع جانبی در امور اجتماعی و نظام بهره برداری طرح
- ۱۳۸۱ - مشاور هیأت مدیره موسسه جهاد نصر در بخش توسعه کشاورزی
- ۱۳۸۲ - مسئول طرح ذخیره سازی رایانه ای اسناد مهندسی جنگ جهاد
- ۱۳۸۴ - معاون فنی آب و خاک موسسه جهاد نصر
- ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲ - مشاور وزیر جهاد کشاورزی در آب و خاک
- ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ - مدیر عامل کانون سنگر سازان بی سنگر
- ۱۳۸۳-۱۳۹۷ - عضو هیئت مدیره کانون سنگر سازان بی سنگر
- ۱۳۶۲ - مسئول شبکه آبیاری و زهکشی ۷ هزار هکتاری شهید بهشتی در استان خوزستان (ستاد بازسازی مناطق جنگی - اولین شبکه بزرگ آبیاری و زهکشی کشور در اراضی عمومی)
- ۱۳۶۳ - تشکیل کمیته آب قرارگاه کربلا (پشتیبانی مهندسی جنگ جهاد سازندگی - اهواز - عملیات جنگ)
- ۱۳۶۳ - مدیریت طراحی و اجرای پروژه ۷۵ روزه کانال بزرگ سلمان در استان خوزستان .
- ۱۳۶۳ تا آخر جنگ - مسئول طراحی و عملیات آبی خاکی جبهه های جنگ (قرارگاه کربلا)
- ۱۳۶۶ - مسئول ستاد قرارگاه کربلاء و عضو شورای عالی تحقیقات مهندسی جنگ
- ۱۳۶۷ - تهیه و تنظیم پیشنهاد طرح عمران بیت المقدس برای اراضی مرزی جنوب غرب (وزارت جهاد سازندگی)
- ۱۳۶۸ - مسئول جمع بندی تجربیات و ثبت وقایع مهندسی جنگ جهاد سازندگی
- ۱۳۶۸ - نماینده کل جهادگران کشور در شورای صندوق معذوریت از کار وزارت جهاد سازندگی
- ۱۳۶۸ - مشاور وزیر و مسئول شرکت ها و مؤسسات وابسته به وزارت جهاد سازندگی
- ۱۳۶۹ - طرح و اجرای پروژه درختکاری حرم تا حرم و نماینده وزیر در ستاد طرح جنات
- ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ - مسئول گروه مطالعات اجتماعی - مدیریتی در جهت تدوین تجربیات جهاد سازندگی پس از انقلاب
- ۱۳۷۱ - مدیر موسسه غیر انتفاعی شمائل - مشاور و مجری طرح های توسعه منطقه ای



مهندس حسینعلی عظیمی

## برای آموزش شما، ملت خون خرج کرده است

سخنرانی سردار جهادگر حسینعلی عظیمی در جمع فرماندهان پ.م.ج.ج

اشاره

حفظ آثار، نشر ارزش‌ها و تبیین دستاوردها و تجربیات دوران دفاع مقدس یکی از دغدغه‌های همیشگی سردار جهادگر حسینعلی عظیمی بوده که تا پایان عمر شریفش بر آن تاکید داشت.

متن ذیل، سخنرانی ایشان در گردهمایی فرماندهان سال ۱۳۶۷ است که بر این موضوع مهم تاکید می‌ورزد و عدم انجام آن را خیانت می‌داند.

سلام علیکم و رحمه ا...

بسم ا... الرحمن الرحیم

با سلام به روح امام امت و شهدای اسلام و به خصوص شهدای جنگ تحمیلی و بالخصوص نقش آفرینان و حماسه سازان شهید مهندسی جنگ جهاد سازندگی. بنده خیلی خودم را کوچک تر از آن می بینم که واقعاً در جمع برادرها صحبت بکنم و شایسته است و شایسته بود که دیگر برادران شروع

کننده صحبت ها باشند و من به شخصه خجالت می کشم از این که خیلی ها این جا نشسته اند و بنده به عنوان اولین سخنران صحبت کنم.

بنده تکلیف خودم می دانستم و می دانم و ان شاء... خواهیم دانست آن چه که در این جنگ به عنوان تجربه و حاصل تلاش ها به بنده ی حقیر رسیده روی کاغذ بیاورم و ثبتش کنم و در این راه هم کمال تلاش را بکنم. این را یک تکلیف می دانم برای

در قرآن کریم داریم امام بدون مجریان فرمانش و کسانی که همت کنند برای این اهداف بزرگ هیچ کاری نمی تواند بکند. اصلاً حتی شخصیت سیاسی هم ندارد، همه ی تلاش ها برای همین است و شما باید قدر این قضیه را بدانید. من نمی دانم این جمله را چه طوری عرض کنم، که درست منتقل شود. خیلی کراهت دارم که بخواهم این طوری صحبت کنم و خیلی سخت هم است و اگر که اشتباهی کردم در گفتنش باز مرا ببخشید ولی شما خدایی نکرده، خدایی نکرده، نباید باعث خواری امام بشوید و یک موقعی این صحبت که ما نمی توانیم کاری بکنیم را بگویید که بگویند بابا این چه کسی است که امیدش به این ها است، این ها خودشان چه کسی هستند که او می گوید من امیدم به شما است، شما امیدهای این مرد بزرگ هستید. مبدا خدایی نکرده دلسرد و مایوس بشوید و فکر کنید که جریاناتی که اتفاق افتاده باعث می شود که شما از میدان به در بروید، یا شما را از میدان به در کند، این حرف ها نیست، همتی که امام کرده از بزرگ ترین عملیات هایی که شما تصمیم گرفتید و واقعاً غیر ممکن بود و ممکنش کردید خیلی بزرگ تر است. برای من سخت است به عنوان یکی از وارثان شهید، که دل سرد باشید نسبت به آینده انقلاب و مایوس باشید و کنار رفته باشید به خاطر چهارتا چیزی که از این طرف و آن طرف خدای نکرده شنیده باشید. جز آدم هایی که ایمان و تقوا دارند و توکل به خدا دارند نمی توانند دنبال امام حرکت کنند، این کارهای بزرگ را انجام دهند. این صحنه ها را خالی کردن درست همان چیزی است که دشمن می خواهد. هیچ وقت تسلیم این قضایا نشوید. نقطه های امید بسیار باز و روشن است. بنده فراغتم شاید بیش از شما بوده است. آن چه که تحصیل کردم؛ آن چه که از این طرف و آن طرف گرفتم، همه نقطه ی روشنایی و امید و حرکت است برای آینده ای که شما می توانید بسازید. این های که متفرق شدند جمع خواهند شد؛ نگران نباشید. آن موقع بچه های جهاد الان بچه های بسیج

همه ی برادرهایی که بار تجربی از این حماسه ها و این وقایعی که گذشته به گردن دارند. تکلیف خودم می دانم که در این جمع ببینیم از شهدای مان چه طور می توانیم قدردانی کنیم. این جا جای خیلی از برادرها خالی است، شما و اگر لیاقت داشته باشیم و شما این اجازه را بدهید و بگوییم «ما»، وارثان خیلی از سرداران مهندسی جنگ هستیم، شهید ناجیان و شهید طرحچی جایشان این جا خالی است. آقا تقی رضوی جایش این جا خالی است و اگر بخواهم اسم بیارم خیلی صف طولانی می شود، به خصوص که ما قدر و منزلت شهدا را پیش خدا نمی دانیم و ممکن است بالا پایین بشود. دلم می خواهد عرض کنم مثل کسی که فرصت گیر آورده باشد و دیگر هم چنین فرصت استثنایی پیش نیاید این چیزهای که در دلم هست، ظرفیت اش را ندارم که درست تنظیم کنم، عرض کنم. این جمع خیلی جمع پرارزشی است، دلم می خواهد بدانید که واقعاً ما وارثان آن ها هستیم، قدر این جمع را بدانید و قدر کار بزرگی که این جمع به کمک هم و در کنار هم خواهند توانست انجام بدهند را بدانید. همه ی تلاش دشمنان امام و اسلام، در شکل های مختلف همه اش این است که آن هواداران امام، آن نیروهای اصیل که این حرکت بزرگ را انجام دادند و آن وارثان خون شهیدان را از میدان به در و مایوس کنند. تمام هدف همین است و غیر از این دیگر هیچ چیز نیست. یعنی همان جایی که کسانی که می خواهند به دنبال امام حرکت کنند، مایوس بشوند. انواع و اقسام این زمزمه هایی که آقا کی به حرف ما گوش می دهد، این نمی دانم چه طور شد و چه طور نشد؛ برویم دنبال کارمان برویم و از این حرف ها برای همین منظور است و همین که به این جا رسیدید دیگر آن ها مقصدشان حاصل شده است و اصلاً این کل مقصود دشمن است. دیگر بعد از این هیچ کاری دشمن ندارد، لزومی ندارد دیگر هیچ فعالیت سیاسی در مملکت بکند، همین که نیروهایش مایوس شدند و کنار رفتند دیگر امامی وجود ندارد.

رفت تو دستش خورد به پای فیل آمد بیرون گفت نه بابا فیل مثل ستون است! سومی دستش خورد به گوش فیل، آمد گفت بابا فیل مثل پرده است مثل برگ است! چهارمی دستش خورده بود به خرطوم فیل گفت نه فیل مثل لوله است. وقتی ما هر کدام یک گوشه ای می بینیم نمی توانیم جمع آتش ببندیم، ولی تصور واقعی فیل موقعی است که این چهار نفر دور هم بشینند و این اطلاعاتشان را جمع کنند. آن وقت مشخص می شود ما با یک چیز بزرگی مواجه هستیم. حالا تجربیات ما هم همین گونه است. نمی شود در ذهن و در اندیشه یک نفر جا بگیرد، مگر این که جمع بشود، مرتب بشود، منظم بشود. بیاییم اطلاعاتمان را روی هم بریزیم و بگوییم، خوب چه بود و الان حق این ملت است که ما این کار را بکنیم. یک ملتی گفتم خون خرج کرده پول نداشته نان نداشته بخورد! ولی خرج شما را تامین کرد با بدبختی با نان خشک با نمی دانم تخم مرغی که از گلوی خودش بریده بود، با این پیر زن ها به شما خرج دادند، الان توقع از ما دارد، می گوید من خرجت کردم، سال ها خرج تحصیل تو را دادم، حالا برگشتی و من از تو توقع دارم. حالا زمان آن نیست که ما بگوییم حالا برو مثلاً آن خانه ات را هم بفروش، یک پولی هم از فلانی قرض کن به من بده تا مثلاً من چه می دانم فلان کار را بکنم. چه بخواهیم، چه نخواهیم، بار سنگینی بر دوش شما است. شما وارث این خون ها، وارث این تجربیات و محل ساختن این انقلاب هستید. ضعف داریم، هیچ شکی در این نیست، همه دنیا ضعف دارد، بار هم خیلی سنگین است، ولی از روز اول جنگ سخت تر است؟ سخت تر هم باشد ما پخته تریم...

گول علم کلاسیک را نخوریم. علم لازم است بدانیم حتماً باید دنبالش برویم، از روز اول تا آخر عمر هم مکلفیم تحصیل کنیم. علم یک ارزش است، باید داشته باشیم. ما خیانت به قرآن کردیم که عالم نیستیم، فاضل نیستیم و راس فضلالی دنیا نیستیم. این مایه ننگ مسلمین ما است که می گویند علم

بسیاری شان در سازندگی مملکت باید نقش داشته باشند. شما باید بستر حرکت برای آن ها هم فراهم کنید. خیلی نقص می بینید حتماً در خودمان همه مان نقص می بینیم، باید خودمان را مجهز به علم و اطلاعات لازم کنیم.

در دنیا برای ساخته شدن انسان ها و جدا کردن نخبه هایش ابزارهای متنوعی هست، از دانشگاه تا انواع و اقسام تجهیزات برای آموزش؛ ولی برای آموزش شماها ملت خون خرج کرده است. یعنی آن صحنه هایی که شما در آن ساخته شدید و توانستید در آن شرایط تصمیم بگیرید، هیچ ملتی هم چنین بهای گرانی خرج نکرده است. آن چه که ما در جنگ ساختیم، از تمام ابعاد نمونه بود؛ یعنی صحنه ای درست کردیم که اول نیروهای خالص را خرج نیروهای خالص کنیم.

ملت خون پای شما خرج کردند. ملت پول نداشتند، با خون بچه هایشان شما را پرورش دادند و اجازه دادند شما این ها را بفرستید برای عملیات، بعضاً اشتباه کنید، چند تایشان شهید، مجروح یا اسیر بشوند؛ بعد یاد بگیرید چه طوری مدیریت بکنید. یاد بگیرید که چه طوری دور اندیش بشوید؛ یاد بگیرید چه جوری محتاط بشوید؛ یاد بگیرید چه طوری احساسات را کنار بگذارید؛ یاد بگیرید چه نیازی به علم دارید و از آن استفاده کنید. یاد بگیرید اصلاً برای انجام یک کار چه طوری سازمان تشکیل بدهید. این تجربه ی خاصی که این جا ما داریم، تجربه های بسیار عمیق و پیچیده ای است که منطبق با دینمان است، این را دست کم نگیریم. وقتی شکافته شود و روی صحنه بیاید ارزش آن معلوم می شود. وقتی روی کاغذ بیاید معلوم می شود چه ارزشی دارد. مولوی مثال معروفی در این زمینه دارد. یک موقعی فیل بزرگی از هندوستان آورده بودند و در غار تاریکی نگه داشتند. گفتند برو ببینیم این چه شکلی است، رفت دستش خورد به دم فیل، حالا مولوی خیلی با شعر قشنگ این را می گوید؛ برگشت آمد گفت فیل مثل جارو است. دومی

جای دیگر باشد و مسلمین جای دیگر! این را قبول دارم. ولی گول نخورید و فکر نکنید مثلاً باید کار را به دست کسی دیگری سپرد.

همان طوری که عرض کردم، خرجی که در دنیا برای تربیت شما به عنوان مدیر و چکیده ی این چیزها شده در دنیا نشده! مسلم بدانند شما از نظر آن چیزی که اصول رهبری و مدیریت و تصمیم گیری و غیره هست، یک چیزی دارید که هیچ دانشجوی دانشگاه دیگری در دنیا ندارد. اولاً کسری تان را تامین کنید و باید تشخیص بدهید که این کسری چی هست و وقت تان را تلف نکنید. برای این کار بنشینید دور هم، این امانت را درست به امانت دارش بدهید. ما الان که جمع شدیم در سمینار نمی دانم جمع آوری و تدوین، به عنوان رساننده امانت این کار را داریم می کنیم. الان بنابر کار دیگری غیر از اینها نیست. تدوین و کتابنویسی و این حرف ها هم نیست. فعلاً امانت ها را رد کنیم تا بعداً کسانی هستند که بیایند و بنویسند و جمع کنند.

فرض کنید دو نفر بلند شوند یک میدان را شناسایی کنند، یعنی داوطلب می شوند که برای جلوگیری از تلفات راه باز کنند. فرض کنید راه می افتند، یک جایی معبری را بشناسند. اتفاقاً نفر اول که داوطلب است و ایثار و گذشت و قدرت داوطلب شدنش بیشتر است، می رود جلو و اتفاقاً هم روی مین می رود و شهید می شود. خب آن به لقاء الهی می رسد، مقام معنوی اش را دارد. هدفش هم این بوده که خودش هم یک پیامی است. ولی برای آن فردی که همراهش هست چه مانده است؟ این فهمیده که اینجا فقط مین است، این با خودش حالا یک حرفش هم زده، گفته برو به بچه ها بگو از این طرف نیایند. حالا فرض کنید طرف برگشته، زنده هم هست، این اگر این اطلاعات را به آن گردان ندهد، به آن دسته ای که می خواهد حرکت کند ندهد، این کار اسمش چیست؟ پنهان کند این قضیه را، به غیر از خیانت است؟ ما الان امانت این را داریم که آقا چه شد؟ کجا درست رفتیم کجا غلط

رفتیم؟ ما بسیاری اشتباهات کردیم و همان ها ما را ساخته است. این اشتباهات باید روی کاغذ بیاید که دیگران آن را انجام ندهند. چرا این کار را نمی کنید؟ چرا معبر این جوری انتخاب می کنید؟ یک پل را با چه نوع نظام مدیریتی اجرا می کنید؟ برای یک کار بزرگ چه طوری نیروهایش را صدا می کنید. همه ی این جور چیزها امانت است. اینها همه درس است. درس حرکت و مدیریت اسلام است. این پیام ها باید برسد. این ها هم باید روی کاغذ بیاید. فکر نکنید روی کاغذ بیاید چه ارزشی دارد؟ بابا قرآن هم روی کاغذ نازل شده است. نون والقلم و ما یسطرون! همین سطر سطرهایی که می نویسیم ارزش تمام معنویت ها است. می گویند آقا معنویات را نمی شود روی کاغذ برد! چرا می شود برد. مگر تمام معنویاتی که از ائمه (ع) برای ما رسید جز به صورت کاغذ و نوشته است. این طور نمی شود صرفاً یک آدمی وجود داشته باشد بگوید آقا من اسلام متحرکم! من نمی دانم همه ی تجربیات جنگ متحرکم! نخیر باید بگویی بنویسند، بگویی مرتبش کنند، بگویی منظمش کنند و وصلش کنند به بقیه تجربیاتی که ما در آن ساخته شدیم. بگویم آقا ما فلان عملیات این کار را کردیم که نشد این جا این یک چیزی را فهمیدیم که این گردان این طوری کرد اشتباه شد. آن عملیات این ضعف را داشت، این قدر شهید و مجروح دادیم. آن عملیات فلان ناهماهنگی بود، فلان ضعف مثلاً فرض کنید جهاد بود، آن جا فلان ضعف در سپاه بود، آن جا فلان ضعف در فرماندهی بود، آن جا فلان ضعف در ارتش بود. این ها را باید روی کاغذ بیاورید. مجموعه ی این ها به ما می گوید که ما چه کار باید بکنیم.

ان شاء... خداوند به همه ی شما و ما توفیق بدهد که این دینی که به عهده داریم در مقابل این امت برای آن چیزهایی که برایش ساخته شدیم، درست ادا کنیم.



مهندس حسینعلی عظیمی

## ما یاد شهدای جهاد را زنده نگه می‌داریم

مصاحبه آرشیوی

انتقال تجربیات دوران پرافتخار دوران دفاع مقدس و فعالیت‌های ارزشمند پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد دغدغه همیشگی سردار جهادگر حسینعلی عظیمی بود که تا پایان عمر شریفش آن را رها نکرد. ایشان در مصاحبه‌ای پاسخگوی سوالات خبرنگار روزنامه جوان در موضوعات مختلف بودند که در مهرماه ۱۳۸۸ منتشر شده است. بازخوانی این مصاحبه خالی از لطف نیست.

اشاره

دکتر چمران بودم که این خدمت خیلی کوتاه بود. مدتی بعد، من به جهاد پیوستم و مأموریت‌ها را از جهاد دریافت می‌کردم. یک سال و اندی از جهاد جدا شدم و به وزارت کشور رفتم. من در استانداری خدمت می‌کردم که جنگ شروع شده بود و خیلی دوست داشتم در جبهه‌ها حضور داشته باشم، سرانجام به هر نحو که بود، استعفا دادم و در نوروز سال ۱۳۶۰، یعنی زمانی که تقریباً شش ماه از جنگ گذشته بود، راهی منطقه

**آقای مهندس، ابتدا در رابطه با چگونگی ورود و آشنایی خود با مهندسی جنگ جهاد بگویید.**

زمانی که جهاد تشکیل شده بود، من مدتی بود که با سپاه در ارتباط بودم و در عملیات معروفی که شهید چمران در پاوه بودند، حضور داشتم. فردای شب محاصره سوسنگرد، ما سرنشینان اولین هلی‌کوپتری بودیم که در سوسنگرد فرود آمد. من سرپرست اکیپ امداد سپاه و در خدمت شهید والامقام

آب را تشکیل دادیم چون احساس کرده بودیم که تا چند سال آینده مسأله آب مهم خواهد شد و ما باید افراد متعددی را در جهاد با مسائل آبی، مثل سدسازی و... آشنا کنیم. به همین خاطر من کمیته آب را با جمع کردن تعدادی مهندس و نیروهای داوطلب آموزش آنها تشکیل دادم. این کار تا سال ۶۲ طول کشید و در حین عملیات بیت‌المقدس بود که تمام شده و کار بازسازی شروع شده بود؛ من به آبادان آمدم و کار بازسازی بخش آب را که مهم‌ترین بخش هم بود به عهده گرفتم و به همراه برادران، طرح شهید بهشتی در اهواز را شروع کردیم. من هم در ستاد بازسازی اصفهان بودم و هم با شهید وثوقی، شهید باقری و آقای محمدی در شورای بازسازی جهاد بودم و با همراهی این شورا کمیته بازسازی آب در خوزستان را ایجاد کردیم.

**به نخستین طرحی که در این باره ارائه شد، اشاره کنید.**

طرح شهید بهشتی اولین طرح زهکشی آبی بود که بعد از انقلاب قرار بود انجام شود، به همین دلیل شورای کل بازسازی جهاد، با وزارت نیرو به توافقی رسیده بود تا کمیته آب اجازه داشته باشد که این طرح را اجرایی کند و ما در همان مقطع با وزارت نیرو هم مشکلاتی داشتیم، چون آنها می‌گفتند: «جهاد چه کارش به این کارها» یعنی جهاد را

جنگی اهواز شدم. آنجا اولین جایی بود که من با صحنه‌های واقعی جنگ مواجه می‌شدم. به اتفاق برادرهایی که کارهای آب و خاک را انجام می‌دادند، مثل مهندس سرداری، آقای فروزنده که آن زمان معاون آقای غرضی استاندار خوزستان بود و همینطور طرح‌هایی که با هدایت شهید چمران برای انحراف آب کارون به سمت دهبردان و مناطقی که دشمن در حال پیشروی بود، آشنا شدم. استعفای شما از استانداری به راحتی انجام شد؛ زمانی که من از استانداری استعفا دادم، هنوز یک کار ناقصی که به گروه مهاجرین عراق مربوط می‌شد و مسؤولیتش هم بر عهده من بود، باقی مانده بود. اجازه خواستم تا مدتی بروم و این کار را به سرانجام برسانم، اما متأسفانه رفتن من، همزمان شد با ترور شهید بهشتی و حادثه هفتم تیر و بعد هم من مشغول بحث تبلیغات انتخاباتی شهید رجایی شدم، که دیگر من را ماندگار کرد. بعد از آن اتفاقات من به اصفهان برگشتم و کار ساماندهی به شرکت‌هایی که در اصفهان توسط دیپلمه‌ها و لیسانسه‌های بیکار درست شده و قریب به سیصد مورد بودند و در سطح گسترده‌ای ایجاد شده بود را شروع کردم که تا اواخر سال ۱۳۶۰ طول کشید.

**درباره کمیته آب و نحوه تشکیل و ضرورت آن توضیح دهید.**

سال ۶۱ مجدداً به جهاد اصفهان پیوستم، در آنجا کمیته



## توضیح دهید؟

در عملیات‌هایی مثل عملیات خیبر و عملیات رمضان ما به شدت منفعل بودیم، البته یکسری کارهایی انجام شده بود که من بعداً مطلع شدم، ولی بعد از شهادت دکتر چمران هیچ گروهی نبود که کارهای آبی و خاکی انجام بدهد. وقتی که ما کمیته آب را در قرارگاه کربلا تشکیل دادیم، خیلی زود این کمیته تبدیل شد به محور عملیات آبی کل جبهه، به همین منظور هر کدام از ارگان‌های ارتش و سپاه، نمایندگانی معرفی کردند تا در این کمیته حضور داشته باشند و من هم به عنوان مسؤول کمیته آب کل جبهه منصوب شدم. ما بعد از مدت کوتاهی نه تنها از حالت انفعال خارج شدیم، بلکه به حالت تهاجمی هم رسیدیم و با یکسری طرح‌های جنگی کاملاً به مسائل آب جبهه مسلط شده بودیم. ما حتی در مقطعی نسبت به شرایط آب هور و کنترل ارتفاع آب اقدام کردیم و موفق شدیم محورهای آبی منطقه و حتی مواضع و فعالیت‌های آبی عراق را هم شناسایی کنیم. ما طرح‌هایی می‌دادیم که جان هزاران نفر از رزمنده‌ها را حفاظت می‌کرد و جاهایی که ضرورت داشت، ما آب را با کانال‌هایی به خاکریز خط مقدم منتقل و بعد این آب را پمپاژ می‌کردیم جلوی خط مقدم، به طوری که این آب تبدیل می‌شد به دریاچه‌هایی به عرض یک کیلومتر و یا حتی بیشتر و مانع ایجاد می‌کردیم تا تانک‌های زرهی یا نیروهای پیاده دشمن نتوانند به خاکریزهای ما نزدیک شوند. ما اغلب در روزهای اول عملیات‌ها کارهای مهندسی عملیاتی آب را انجام می‌دادیم کانال‌کشی‌ها شروع می‌شد، در واقع ما به پیشرفت‌های چشم‌گیری در زمینه‌های پمپاژ آب و دیگر عملیات‌های آبی، دست پیدا کرده بودیم. آیا تمام این پیشرفت‌ها توسط کمیته آب انجام می‌شد؟ بله، تمام این پیشرفت‌ها توسط کمیته آب انجام می‌شد، برای کارهای اجرایی چند نفر از مهندسين جهاد مثل آقای شیرزاد به ما پیوستند. بسیاری از مهندسان که ما جذب کرده بودیم فقط کار مطالعات را انجام می‌دادند، به طوری که کمیته آب تبدیل شده بود به محور تهیه نقشه‌های فنی و با تحقیقات مفصلی که می‌کردیم می‌توانستیم برای آینده پیش‌بینی‌هایی بکنیم. از همین رو، روزانه گزارشاتمی برای قرارگاه خاتم‌الانبیاء می‌فرستادیم که این گزارشاتمی اساس کار این قرارگاه به شمار می‌رفت. این وضعیت تا آخر جنگ ادامه داشت که خب اگر

قبول نداشتند و در این اندازه نمی‌دانستند که جهاد قادر به انجام چنین کاری باشد. با این همه ما طرح شهید بهشتی را شروع کردیم و همزمان مطالعاتی را روی کانال شهید چمران که به سمت دهبردان کشیده بودند، انجام می‌دادیم تا بتوانیم از طریق این کانال شبکه آبیاری در آن منطقه را ایجاد کنیم. این مطالعات و نقشه‌برداری‌ها در سطح گسترده‌ای و با زحمت زیاد، در حال انجام بود تا آن زمان مطالعاتی در آن سطح در ایران انجام نشده بود، ما سرگرم نقشه‌برداری بودیم که عملیات خیبر شروع شد. ما تصمیم گرفتیم هر کدام به نحوی در این عملیات کمک کنیم، شهید وثوقی به جهاد اصفهان آمد و به پشتیبانی جنگ رفت و خود من هم ماشینی را که داشتیم به عنوان آمبولانس برداشتم و به منطقه رفتم، یعنی اوایل عملیات خیبر کار مهندسی نمی‌کردم، ولی خیلی طول نکشید که مسائل آب در عملیات خیبر هم مهم شد. آقای لاله‌زار و آقای فروزش در قرارگاه کربلا با من تماس گرفتند و گفتند حضورت مهم است که مسأله آب مهم شده و این خطر وجود داشت که دشمن بخواهد جزیره شمالی را آب بیندازد، کما اینکه جزیره جنوبی را آب انداخته بودند و خلاصه اینکه از من خواستند تا به آنجا بروم. پس از آن من بلافاصله به اصفهان بازگشتم و کمیته آبی که در آنجا تشکیل داده بودیم را دور هم جمع کردم و سریع تقسیم مسؤولیت‌ها را انجام دادیم و همراه آنها به جبهه برگشتیم. مسؤول قرارگاه کربلا آقای ورشابی بود، من از ایشان خواستم تا نقشه‌های منطقه را در اختیار ما قرار بدهد، و ایشان آقای مقدم را به من معرفی کرد، آقای مقدم تنها مهندسی بود که در قرارگاه کربلا حاضر بود. من پیش آقای مقدم رفتم و نقشه‌ها را گرفتم، ولی دیدم این نقشه در واقع فقط یک پلن است، متأسفانه در آنجا هیچ‌گونه اطلاعات فنی در رابطه با هور نداشتند یعنی بدیهی‌ترین اطلاعات مهندسی را نداشتند. این شد که یک نفر را به وزارت نیرو فرستادم تا بتواند نقشه فنی و اطلاعات مهندسی در رابطه با هور را بگیرد، چرا که نقشه اساس کار مهندسی است. راهی منطقه شدم، تا جزایر را شناسایی کنم؛ بعد از آن بود که ما تشکیلات کمیته آب را به شکل سازمان یافته‌ای پایه‌گذاری کردیم و از آنجا به بعد رسماً عملیات‌های منحصراً آبی بر عهده ما بود.

**درباره طرح‌هایی که در این عملیات‌ها انجام شد،**





زهر(اس) روی بهمنشیر بود.

نگرانی کلیه مهندسين در آن مقطع اين بود که اگر ما روی بهمنشیر سد بزنیم و جلوی آب را بگیریم این آب بالا می‌زند و امکان اینکه جزیره آبادان یا بخشی از آن که عقبه نیروهای ما بود، زیر آب برود. ولی ما به دلیل مطالعاتی که در منطقه داشتیم با اطمینان گفتیم که نه، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، آب از طریق حفار وارد ارونند می‌شود و چون که حفار و ارونند به دریا وصل هستند، آب بالا نمی‌آید، فقط تخلیه در دهانه این دو رود کمی بیشتر می‌شود. ما این حرف‌ها را با اطمینان می‌گفتیم، اما بقیه کمی می‌ترسیدند و نگران بودند، بالاخره بچه‌های جهاد، بهمنشیر را پر کردند و همان‌طور که پیش‌بینی کرده بودیم، هیچ اتفاقی نیفتاد. در ساخت این سد ما پیش‌بینی کرده بودیم که بچه‌ها ایستگاه ۷ و ایستگاه ۱۱ را باید ببندند و البته باید یک راه فرعی هم درست می‌کردند تا کامیون‌ها بتوانند تا نزدیکی هور بیابند، تقریباً از زمان ایجاد راه فرعی و پر کردن هور فقط ۴۸ ساعت طول کشید و این از عجایب جنگ بود، چون ساخت سد دوم و سوم نزدیک به یک ماه طول کشید و کار خیلی سختی هم بود که بچه‌ها انجام می‌دادند و خوشبختانه ما توانستیم نگرانی فرماندهان در خصوص جان رزمندگان را رفع کنیم. در هر صورت سد فاطمه زهرا کاری بود که با مطالعه زیاد توسط کمیته آب انجام شد، کمیته آب

بخواهیم در مورد هر کدام از طرح‌هایی که انجام دادیم صحبت کنم زمان زیادی لازم است.

**همان‌گونه که اشاره کردید پس از عملیات خیبر، جهاد در زمینه آب فعال شد و در هر عملیات نقش بسزایی داشت ولی شاهکار جهاد در عملیات والفجر ۸ بود که دو کار بسیار مهم داشت یکی زدن پل بعثت و دیگری هم‌زدن سد روی بهمنشیر بود؛ کمی بیشتر در مورد اینها توضیح بدهید؟**

بخشی از مطالعات ما در مورد ساعت ماکسیمم جزر و مد در طول ارونند تا آبادان انجام شد، چون ساعت جزر و مد در طول ارونند با ساعت جزر و مد در دهانه بهمنشیر حتی در خود خلیج هم متفاوت بود، ما توانسته بودیم جداولی از ساعت‌های جزر و مد در هر جای ارونند رود و در هر ساعت از طول شبانه روز، تهیه کنیم و مشخص کنیم که ارتفاع آب در هر ساعت چه مقدار است. این خیلی مهم بود و در عملیات والفجر ۸ هم به همین طریق ما ساعت و روز حمله را مشخص کردیم. در پل‌سازی و اسکله‌سازی‌ها هم همین‌طور بود، یعنی کارها تابع جریان آب بود، چون با بالا و پایین شدن سطح آب، حد ساحل هم تغییر می‌کرد. پیش‌بینی و مطالعه در این موارد بر عهده کمیته آب بود و مهم‌تر از اینها کارهای عملیاتی آب بود در مواقع حساس که یکی از آنها پیش‌بینی سد فاطمه

مدت طولانی وجود نداشت. وقتی که صدام و نیروهایش با این پدیده مواجه شدند، مأیوس شدند.

### در مورد چگونگی تشکیل این دریاچه‌ها و طریق پمپاژ کمی بیشتر توضیح می‌دهید؟

این پمپاژهای به همین سادگی‌ها هم نبود، ماه‌ها قبل در موردش فکر شده و طراحی‌های لازم انجام گرفته بود. ما پمپ‌های نسل اول، نسل دوم و نسل سوم را داشتیم که رفته‌رفته پیشرفته‌تر می‌شدند و اینکه چطور کانال‌ها برای انتقال آب درست می‌شد، ما در ایجاد این کانال‌ها خیلی شهید دادیم. قبل از اینکه عملیات شروع شود شروع به ایجاد گردان‌های پمپاژ کرده بودیم و می‌دانستیم که باید آب را به طریق پمپاژ منتقل کنیم، چون ارتفاع منطقه از هور بیشتر بود؛ این گردان‌ها را ایجاد و بعد ساماندهی کردیم و همین‌طور باید آنها را با وسایل مخصوصی مثل جرثقیل، پمپ آب، وسایل حمل و انواع ایستگاه‌ها و... تجهیز می‌کردیم. این گردان‌ها بیشتر از هر چیز موتور برق نیاز داشت، ما تمام جهاد ایران را بسیج کردیم که هر قدر موتور برق در جهاد هست را باید در این مکان جمع کنند و ما شاهد این بودیم که تعداد زیادی موتور برق‌های ۵۰۰ یا ۶۰۰ و خیلی موتور برق‌های دیگری که حمل آنها هم ساده نبود و ما باید آنها را به وسیله جرثقیل جابه‌جا می‌کردیم؛ جمع شده بود. خب، موتور برق‌ها نیاز به

بیشترین مهندسان را بین تمام کمیته‌های فنی داشت. چون فعالیت‌ها و مطالعات این کمیته خیلی بیشتر بود و مداوم باید انجام می‌شد. واکنش برابر مقاومتی که به وسیله مهندسی ایجاد کرده بودید، چگونه بود؟ ما در فاو قدرت ایستادگی و ماندن به نیروهای رزمنده داده بودیم، با توجه به آبروریزی که صدام کرده و گفته بود ما می‌توانیم مقاومت کنیم. ما یکی از نقاط حساس جنوبی عراق را به تصرف خودمان در آوردیم و این وحشت را ایجاد کرده بودیم، نیروهای ما با وجود خط دفاعی با این قدرت توان تصرف هر جای دیگری را در منطقه دارد، صدام و تمام فرماندهان او و همین‌طور تمام دنیا بخصوص کشورهای عربی به شدت به او کمک می‌کردند و تصمیم داشتند هر طور که شده فاو را پس بگیرند، صدام و فرماندهانش قسم خورده بودند که فاو را پس بگیرند، من سخنرانی که ماهر عبدالرشید در تلویزیون کرده بود را شنیدم که گفته بود: «اگر من نتونم فاو را پس بگیرم مثل یک زن هستم و میرم مثل یک زن آرایش می‌کنم» اینطور به اعراب قول داده بود؛ به همین دلیل دفاع در فاو بسیار مهم بود؛ عراق منطقه را زیر بمباران‌های شیمیایی قرار داده بود، آمار تلفات بسیار بالا بود و ما آن همه نیرو نداشتیم تا جایگزین تلفات کنیم و اگر دریاچه‌هایی که جلوی خط مقدم‌ها ایجاد می‌کردیم، نبود؛ امکان ماندن نیروها در فاو و دفاع کردن به





این همه کارهایی بود که به صورت مهندسی انجام می‌شد و برای دنیا عجیب بود که ما به یک باره به جایی برسیم که بتوانیم این گونه یک شبه جلوی خط مقدم دریاچه‌هایی به آن وسعت ایجاد کنیم. درست کردن دریاچه به این سادگی‌ها هم نیست، مثلاً ما ممکن بود در طول روز فقط ۱۰۰۰ متر در ثانیه تبخیر آب داشته باشیم، یعنی ما باید در هر ثانیه ۱۰۰۰ متر آب به دریاچه اضافه می‌کردیم تا بتوانیم جبران تبخیر آن را کرده باشیم. با انجام چنین کارهایی، کمیته آب تبدیل به محور عملیات‌ها شد، به طوری که در عملیات کربلای پنج، ۱۶ مورد عملیات آبی پی‌درپی انجام شد، ولی هیچ کس نمی‌دانست چه اتفاقی در حال رخ دادن است. گاهی رزمندگان فقط می‌دیدند که جاهایی خیس می‌شود، ولی نمی‌دانستند که منبع این آب‌ها کجاست، چطور به آنجا منتقل شده و در مواردی مجبور می‌شدیم کیلومترها منابع آلمان را جابه‌جا کنیم تا به پمپاژها برسیم و تمام اینها با مطالعات و برنامه‌ریزی‌های دقیقی که ماه‌ها قبل صورت گرفته بود، انجام می‌شد.

#### دلشوره‌ای برای تأمین مهندسان نداشتید؟

من خدا را شکر می‌کنم که با وجود آن جهادگرهای دلیر، ما هیچ وقت دستمان از مهندس، نصاب، تکنسین، نقشه‌بردار و... خالی نشد و ما شاهد حضور همه اقشار در جهاد بودیم.

منبع سوخت داشت، کابل‌های فشار قوی احتیاج داشت و مهم‌تر از اینها تکنسین‌های برق لازم بود که ما همه آنها را یا از قبل آموزش داده بودیم یا اینکه از طریق گردان‌ها اعلام کرده بودیم که جنگ داوطلبانی می‌خواهد که تکنسین برق باشند، ما کسانی را در گردان‌های پمپاژ داشتیم، مثل شهید مظفری که تکنسین و نصاب پمپ بودند، ولی با اعلام نیاز ما، آمده بودند و شده بودند فرمانده گردان‌های پمپاژ، یعنی ما فرماندهان متخصص داشتیم، با کمک آدم‌هایی نظیر آقای شریفی که خودشان فرمانده پمپاژ فارس بود، آقای مهندس فقیه ایمانی، قبلاً فرمانده گردان آب جهاد اصفهان بودند، کاری که در حال انجام بود کار تخصصی بود و افراد متخصصی هم در گردان‌ها حضور داشتند.

#### انتقال و نصب این پمپ‌ها چگونه انجام می‌شد؟

انتقال و نصب این پمپ‌ها کار بسیار سختی بود. وقتی که تجهیزات را به پشت خط مقدم می‌آوردند، برای مثال روی هر تریلی یک پمپ خندق جا شده بود و بچه‌های ما باید این تجهیزات را پیاده می‌کردند و بعد در تاریکی آنها را جلوی خط مقدم نصب می‌کردند، سنگ‌سازی‌هایی که برای موتور برق‌های این پمپ‌ها باید انجام می‌شد، که اصلاً با سنگ‌های معمولی خیلی فرق می‌کرد. باید تأکید کنم که



همین چیزی که شما انجام می‌دهید، مثلاً اگر کانون نبود، اصلاً کسی سؤال می‌کرد که کمیته آب چی بود؟! آیا کاری که بچه‌های جهاد در کمیته‌های آب انجام می‌دادند کمتر از کاری بود که نیروهای ارتش و سپاه انجام می‌داده؟ آیا اینها کم از کسی هستند که مسلسل به دست می‌گرفته و می‌جنگند؟... بنابراین ما باید تاریخ را بنوسیم و آیین و رفتار آنها روی کاغذها پیاده شود و از اهداف کانون این است که تاریخ جهاد و رشادت‌هایی که انجام داده است به دست خود آنها و درست و صحیح ثبت شود.

سومین هدف کانون این بود که ما بتوانیم از زنده مانده‌های جنگ از خانواده‌های شهدا حمایت بکنیم و کاری کنیم که هم اینها پشیمان نشوند و هم مردم بدانند که فداکاری‌ها در این انقلاب هرگز فراموش نمی‌شود. چهارمین برنامه کانون هم این بود که بیابیم نسل جوان را با این ارزش‌ها آشنا کنیم و کمک کنیم تا آنها بتوانند راه گذشتگان را به صورت امروزی‌تر ادامه بدهند. کانون با این چهار هدف، پرارزش‌ترین و گرانمایه‌ترین نهاد اجتماعی هست که توسط افراد پرارزش زنده مانده از جنگ جهاد است که در تاریخ بعد از انقلاب تشکیل شده است. من کانون را مؤثرتر از هر خبریه یا نهادی می‌دانم که در جهت زنده نگه داشتن یاد شهدای جهاد جنگ تشکیل شده است، چون ریشه در خود رزمنده‌ها

### جناب آقای عظیمی درباره کانون سنگرزبان بی‌سنگر و هدف‌تان از تأسیس آن توضیح دهید و اینکه اصلاً چرا بیست سال بعد از پایان جنگ این کانون را تأسیس کردید؟

ما یاد شهدای جهاد را زنده نگه می‌داریم، بچه‌هایی که عمل و دانش و تخصص خودشان را در راه خدا قرار دادند و جان گرانمایه خودشان را کف دست گرفتند. کانون در اصل برای زنده نگه داشتن یاد آنها درست شده و سعی می‌کند تا این بچه‌های جهاد را به نسل‌های بعدی معرفی کند و از آنها الگو بسازد تا جوان‌ها بدانند که جنگ فقط جان دادن نیست و ما باید از علم و دانش خودمان علیه دشمن استفاده کنیم.

### درباره اهداف آن توضیح دهید؟

اولین هدف کانون این بود که ما بیابیم افرادی را که در جنگ بودند و با آن شهدا در ارتباط بودند و در این چند سال فراموش شده بودند را شناسایی کنیم و آنها را به جامعه و به نسل جوان معرفی کنیم.

دومین هدف کانون این بود که ما برنامه حفظ یاد آن شهدا را داشته باشیم یعنی بیابیم ببینیم آنها که شهید شدند، چطور بودند، چه اخلاق‌هایی داشتند، چه جور سیستم‌های مدیریتی داشتند و این را برای نسل بعد الگو کنیم، خب الگو باید اول روی کاغذ نوشته شود. باید تاریخ را زنده کنیم یعنی

کارهایی نظیر این را انجام بدهیم یعنی با چاپ کتاب یا انتشار نشریه‌هایی، آگاهی که جوان‌ها نیاز دارند را به آنها بدهیم و از این طریق با آنها ارتباط برقرار کنیم.

### جهاد در جنگ با فرهنگ جهادی مأنوس بود. درباره فرهنگ جهادی توضیح دهید؟

در مورد فرهنگ جهادی من می‌توانم بگویم که انقلاب امام خمینی، نهضت اسلامی که امام خمینی، شهید بهشتی، شهدای محراب و ... بنیانگذاری کردند، اگر هم ادعای این را داشته باشند که در هر جایی بتوانند این انقلاب را بنا کنند، بدون جهاد سازندگی امکان ندارد و در جهاد سازندگی هم تا زمانی که فرهنگ و مدیریت جهادی را خوب نشانند، نمی‌توانند کاری انجام دهند. به نظر من فرهنگ و مدیریت جهادی را هم باید در مهندسی جنگ جهاد جست‌وجو کنیم، برای اینکه سران جهاد در جنگ شهید شدند، شهید طرحی، شهید ناجیان، شهید رضوی و ...

### اگر صحبت دیگری هم باقی مانده بفرمایید.

در خلاصه صحبت‌هایم باید بگویم که من دوست دارم یاد گذشته بین خود جهادگران هم بیشتر مورد بازکاوی قرار گیرد. انتظار دارم که آنها خودشان این تاریخ را بنویسند تا آثار مکتوب آن در حافظه تاریخی بماند. من یقین دارم که روزی خواهد رسید که جوان‌های ما این جهادگران جنگ را الگوی خودشان قرار می‌دهند و آن زمان است که این نوشته‌ها از تاریخ جهاد مورد استفاده جوان‌ها قرار می‌گیرد. حتی اگر ما این دست‌نوشته‌ها را در پستوها پنهان کرده باشیم، این جوان‌ها آنها را پیدا می‌کنند و نکته‌های ارزشمند آن را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند.

داشته است. بعد از جنگ جهاد تبدیل به یک وزارتخانه شده بود و پشتیبانی مهندسی جنگ در آن فراموش شده یا به نوعی حذف شده بود، ما سعی کردیم که نهادی را که امام بنیانگذاری کرده بود و به فراموشی سپرده شده بود، دوباره احیا کنیم و این کار خیلی پرارزش است. به نظر من، توفیق خدمت در کانون سنگرسازان بزرگ‌ترین سعادت است که خداوند نصیب من کرد.

### آیا کانون برنامه‌ای برای ایجاد ارتباط بین پیشکسوتان جنگ و نسل جوان دارد تا بتواند این تجربه‌ها را انتقال بدهید؟

متأسفانه چون کار کانون دیر شروع شده بود و ما تا وقتی مراحل را که برای جمع‌آوری اسناد نیاز داریم، نگذرانیم - که هنوز هم تمام نشده است و به آن استواری که نیاز است نرسیده - به همین دلیل بحث ادامه راه نمی‌تواند به درستی انجام شود. ولی ما کار را شروع کردیم و این را هم باید بگویم که برنامه‌ریزی برای ادامه راه باید توسط خود جوان‌ها انجام شود ولی متأسفانه ما هنوز در معرفی جهاد آنقدرها هم موفق نبودیم تا جوان‌ها را ترغیب کنیم که به این سمت گرایش پیدا کنند و خودشان برنامه‌ریزی کنند. البته قابل ذکر هست که کاری که ما در این سال‌ها انجام دادیم نسبت به نقطه صفری که بودیم خیلی موفقیت‌آمیز بوده و پیشرفت‌های چشمگیری هم داشتیم. ما موفق شدیم با این جوان‌هایی که در کاروان‌های راهیان نور می‌آیند یا در دانشگاه‌ها هستند ارتباط برقرار کنیم، در مورد مهندسی جنگ اطلاعاتی به آنها بدهیم. برای مثال این نمایشگاه‌های عکسی که با پیگیری کانون و همکاری وزارت جهاد کشاورزی انجام شد، کار خیلی بزرگی بود برای معرفی دستاوردهای جهاد در جنگ، بتوانیم





## آینده جهاد؛ نگاه بیرونی به جهاد و توسعه کشور

- در کشور که جهاد گذشته

- ولی آنچه این تجربه جهاد از مثبت و منفی بسیار گرانقیمت است برای کشورهای است که الان می شود در آنها سازمانی مثل جهاد سازندگی درست کرد، مثل عراق، افغانستان، یمن، سوریه و کشورهای دیگر اسلامی که طالب استقلال اقتصادی باشند.

تجربه گرایش بانک بگذارش یکی از شواهدی است که یک گوشه کوچک جهاد بود ولی چون آزاد گذاشته شد بدست تصور کردن آن جلو برود و دولت در آن دخالت نکرد، الان صندوق های اعتباری روستایی تبدیل شده به یک مدل بانک مردمی کم نظیر دنیا. از این تجربیات زیاد بود.

- در ایران برخی سران جهاد در سال ۶۲ و ۶۳ و بتدریج در برخی جهادگران استان ها قدرت را به خدمت ترجیح دادند. توجیه هم این بود که فکر کردند اثر مثلاً رییس اداره کشاورزی بشوند بهتر می توانند با جهاد همکاری و جهاد را تقویت کنند ولی بعد از شش ماه حل شدند در ساختار قدرت دولتی

...

تجربه قوی و پیشرفته نهاد جهاد سازندگی در دوران دفاع مقدس اتفاق افتاد. چون

از سال ۶۲ جریان ها و دیدگاه هایی جهاد را در بخش توسعه روستایی تبدیل

به یک وزارتخانه دولتی به سبکی که از زمان شاه مانده بود کردند و دیگر یکی مردم

از آن قطع شد. ولی تا سال ۱۳۶۷ مردم و بخصوص حرفه ای ها و متخصصین

داوطلبانه سازمان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد یاریگری و حضور داشتند. لذا

این تجربه سازمانی برای دوران و ماموریتی ه برای آن انگیزه عمومی

قوی در جامعه وجود دارد، بسیار ناب و پرازش است. الان ارزش ایجاد یک

چنین سازمانی برای کشورهای مثل یمن، مثل پشتیبانی تمام ملت

ایران از ملت یمن است بدون اینکه ایرانی عملی انجام بدهند.

اگر انگیزه قوی بازسازی و جبران خسارت جنگ های بیرونی و داخلی

در بین مردم قوی باشد، بخصوص در شرایطی که حق امنیت درجه یک

وجود نداشته باشد، استفاده از تجربه پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد

برای آنها بسیار فوق العاده و پرازش است. آنها با ایجاد

این چنین ساختاری که پ.ه.ج.ج. داشته که از داوطلبین

مثلاً جهاد در راه استقلال کشور یا آباد کردن مغربه ها و جدای

عقب افتادگی ها، تمام مردم اعم از شهری و روستایی، بیکار و

شاغل را برای نجات خودشان بسیج می کنند و چنان شور

و جوشی در کشور بوجود می آید که در تاریخ آن سابقه ندارد.

پیرها چه در شهر و چه در روستا در این سازمان احساس

حضور و تاثیر می کنند. جوان ها احساس حضور و تاثیر

می کنند. متخصصین احساس حضور و تاثیر می کنند.

جهادگران اینکار احساس حضور و تاثیر می کنند و

یک جنب و جوش بزرگی در کشورشان برآه

می افتد و هیچ امکانش در کشورشان بلا استفاده

روی زمین باقی نمی ماند.





دکتر محسن خلیجی

## مهندس عظیمی خداپرست بود، و خداپرستی را در خدمت به مردم جست و جوی کرد

از دوستان سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

دکتر محسن خلیجی اسکوئی استاد و عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران است که سابقه ۱۰ سال ریاست بر دانشگاه علامه طباطبایی را نیز در کارنامه خود دارد.

ایشان در مصاحبه‌ای اختصاصی به سوالات نشریه درباره آشنایی و خاطرات بیش از ۳۰ سال دوستی با سردار جهادگر حسینعلی عظیمی پاسخ داد.

اشاره

عضو هیئت علمی بازنشسته دانشگاه تهران. بعد رئیس دانش‌نامه دانش‌گستر و ویکی‌جوی سایت در واقع همین دانش‌نامه. در خدمتان هستیم.

\* آقای دکتر از آشنایی‌تان با آقای مهندس عظیمی

می‌فرمایید کجا و به چه شکلی؟

من با آقای مهندس عظیمی آشنایی‌ام به سال ۱۳۶۶

مجدداً سلام عرض می‌کنم. خیلی متشکرم که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. موضوع صحبت ما جناب مرحوم آقای مهندس عظیمی هست که خوب شما از دوستان تقریباً صمیمی ایشان محسوب می‌شوید. خواهش‌م این است که قدری خودتان را برای خوانندگان نشریه معرفی فرمایید.

بنده هم سلام عرض می‌کنم. من محسن خلیجی هستم،



**آقای مهندس عظیمی که به نظر من یک مقداری هم مغفول مانده بحث میهن پرستی اش است که واقعاً انسان میهن پرستی بود. شما از این مصادیق چیزی خاطر تان هست؟**

بله، مهندس عظیمی از نظر مطالعات جغرافیایی آدم مطلعی بود. در واقع نکات مختلف جغرافیای ایران را خوب می‌شناخت و پستی بلندی‌های مثلاً کدوم قسمت ایران چقدر از دریا بالاست، چقدر از دریا پایین است، آب و هوایش چه طوری است؟ مثلاً آب و هوای این‌جا در دنیا با کجا قابل مقایسه هست، ملاحظه می‌کنید. از نظر کشاورزی، خاک و آب چه طوری است. فوق‌العاده به این‌ها تسلط داشت و برخلاف آن چیزی که دیگران فکر می‌کنند، خوب این‌ها را مسلط بود، خوب مطالعه کرده بود و مقایسه می‌کرد با جاهای دیگر دنیا. می‌گفت که مثلاً این‌جا با فلان عرض جغرافیایی فلان‌جا قابل مقایسه است. این‌جا با فلان کشور، یا در آمریکا، یا در اروپا، یا در آفریقا قابل مقایسه است. مهندس عظیمی آخرین کاری که به دست گرفته بود طرح سیمرغ بود. طرح سیمرغ یک طرح پیچیده است. خیلی‌ها نمی‌فهمند. خیلی تخصصی است، یعنی از آن سرهای فوق‌العاده تخصصی است که برای فهمش یک تخصص تکنولوژیکی در سطح بالا لازم است. اعتقاد داشت که نجات کشور و نجات در واقع تفوق جمهوری اسلامی در آینده و در واقع ایدئولوژی این نظام در تفوق تکنولوژیکی‌اش هست. این رو مدنظر داشت که چه کار بکند و از کجا شروع بکند. کدام تکنولوژی را به دست بگیرد. از کجا حرکت بدهد که این تفوق تکنولوژیکی در دنیا برای ایران بدست بیاید. این در نتیجه نوشته‌هایی که اخیراً یعنی در آخر عمرش تا مثلاً ۴ - ۵ ماه پیش من از ایشان خواندم دیده می‌شد. چون چیزهایی را که می‌نوشت برای من ارسال می‌کرد.

اینقدر به اصول و مبانی کشور و نظام پایبند بود و همیشه فکر می‌کرد که ما چه کار کنیم که نظام و کشور ایران در واقع موفق و برتری را از نظر تکنولوژیکی داشته باشد و آن تفوق و برتری اقتصادی، بازرگانی، تجارت و در نتیجه معاش مردم را در تفوق تکنولوژیکی جست و جو می‌کرد. از نظر فکر توسعه آدم فوق‌العاده پیشرفته‌ای بود. من بالاخره خودم استاد توسعه هستم و شهادت می‌دهم از نظر فکر توسعه ایشان

برمی‌گردد که من در غرب آفریقا یک همایش حج برگزار کردم. آن‌جا با یکی از دوستان آقای عظیمی آشنا شدم که به من کمک کرد. در این همایش حج که تمام دانشمندان غرب آفریقا در آن‌جا جمع شده بودند و آن دوست آقای عظیمی من را به ایشان معرفی کرد. سال ۶۵ - ۶۶ دیگر از آن به بعد با آقای مهندس عظیمی آشنا شدیم و از ۶۶ به این طرف تقریباً می‌توانم بگویم که یک آشنایی خیلی صمیمی و خیلی دوستانه و علمی با یکدیگر داشتیم. خیلی از این اسناد مربوط به جهاد سازندگی با سران و فرماندهان جهاد و بخش تقریباً خیلی از پروژه‌هایی که مربوط به بعد از آن مربوط به جهاد سازندگی بود من در آن‌ها تقریباً به عنوان مشاور همیشه حضور داشتم. و با آقای مهندس مستقیم یا غیرمستقیم همکاری داشتم.

**\* سابقه پشتیبانی و مهندسی جنگ را هم دارید؟**

نه من نداشتم.

**\* آقای عظیمی چه طور دوستی بود؟**

شما با آقای عظیمی از هر دری وارد می‌شدی به خدا ختم می‌شدی. در مسائل خانوادگی، در مسائل دوستی، در مسائل جنگ، در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در طرح‌های جهاد سازندگی، در سفر و... از هر کجا شما وارد می‌شدی با مهندس عظیمی این ورود شما حالا از هر دری بود از هر پنجره‌ای بود، ختمش به خدا، خدانشناسی و توحید بود. این ویژگی مهم مهندس عظیمی بود و این را از همان روزهای اولی که من ایشان را شناختم داشت تا آخرین روزها. آخرین لحظات در واقع زندگی‌اش که با ایشان بودم، این را همیشه داشت اصلاً جز خدا و مردم مهندس عظیمی هیچ چیز را نمی‌دید. همه چیز در خدا و وسیله رسیدن به خدا، خدمت به مردم، راحتی مردم، معاش مردم، رفاه مردم، سربلندی و افتخار مردم و کشور بود. مهندس عظیمی اول خداپرست بود، و خداپرستی را در خدمت به مردم، رفاه مردم، معیشت مردم، راحتی مردم، افتخار مردم، سربلندی مردم و در نتیجه سربلندی کشور جست و جو می‌کرد.

**\* شما نکته خوبی را اشاره کردید. یکی از نکات**

بسیار پیشرفته بود.

مهندس عظیمی فکر می‌کنم آن را بیش از ۲۰ بار گوش کرده بود.

### \* تخصص‌تان چیست؟

یکی از تخصص‌هایم توسعه هست. در نتیجه افراد را می‌شناسم وقتی صحبت می‌کنند می‌فهمم، تئوری‌هایش را می‌شناسم، شیوه‌هایشان را آشنایی دارم. ایشان یکی از نادر افرادی بود که در توسعه کشور خیلی درست فکر می‌کرد و به تکنولوژی متکی می‌شد و هرگز به مسائل سنتی از بابت توسعه اعتقادی نداشت و می‌گفت این‌ها زمانش گذشته است. ممکن است این‌ها برای یک مدتی مفید واقع بشود، اما اگر جمهوری اسلامی بخواهد تفوق و برتری در دنیا داشته باشد و بتواند در محافل بین‌المللی حرف خودش را به کرسی بنشاند و جوان‌های خودش را حفظ کند و این‌ها را در دنیا به اثبات و تثبیت برساند راهی جز تفوق و برتری و توسعه و پیشرفت تکنولوژیکی نیست.

\* یک بحثی که بعضاً در مورد برخی از طرح‌ها مطرح می‌شود اینکه نظرات بعضاً از نظر تئوری ممکن است درست باشد، ولی امکان عملی شدن نداشته باشند. شما به عنوان یک متخصص در امر توسعه چه قدر این‌ها را عملی می‌دیدید؟  
آقای مهندس عظیمی یک مهندس بود، فوق‌لیسانس مهندسی راه و ساختمان و عمران بود و چیزی که من از ایشان در این سال‌ها دیدم، فوق‌العاده آدم سازماندهی بود. فوق‌العاده سازمان‌دهی را بلد بود. یعنی با هیچ‌یک سازمان خیلی منسجم درست می‌کرد و آدم‌ها را خوب می‌شناخت که چه استفاده‌ای از این‌ها می‌شود کرد. خیلی دقیق بود. در رشته خودش باسواد بود. فوق‌العاده باهوش بود. از آی‌کیو بسیار بالایی برخوردار بود. مهندس عظیمی تجربتاً دریافته بود که برای همدل کردن کارها تنها مهندسی کفایت نمی‌کند. به مسائل انسانی توجه داشت. مسائل انسانی را از کجا ایشان شروع کرده بود؟ یک طلبه جوانی بوده، من آن طلبه جوان را خودم ندیدم. به نام آقای شرعی.

### \* حجت‌الاسلام محمد تقی شرعی که شهید هم

شده‌اند.

که بعد بین ما دوتا معروف شده بود به شهید شرعی. از شهید شرعی یک نواری مانده بود. از این نوار کاست‌ها.

این سخنرانی همان سخنرانی آخر قبل از شهادتش بوده است. من هم به تبع مهندس عظیمی آن را ۶، ۷ بار گوش کردم. بعد متنش را هم خواندم. متنش هم منتشر شد. شهید شرعی در این نوار یک سری نکاتی اضافه می‌کند که مافوق مسائل مهندسی است. می‌گوید که ما باید در پیشرفت کشور و پیروزی در جنگ به روابط انسانی توجه کنیم. یک ۳-۴ تا نکته کلیدی شهید شرعی در آن سخنرانی دارد. فکر می‌کنم که به قول معروف خدا آن مطالب را در آن لحظات در آخرین سخنرانی شهید شرعی به زبان او جاری کرده بود.

### \* بله؛ این سخنرانی شامل مباحث انسانی، هنر

و... است.

آره مباحث هنر و مسائل انسانی دیگر. ببینید، روابط انسانی. مهندس عظیمی از آن‌جا اندیشه علوم انسانی‌اش کلید خورده بود و بعد از آن قضیه، شاید مثلاً ۱۰-۱۵ سال بعد، من به عنوان استاد علوم سیاسی، استاد جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی توسعه و تاریخ اسلام؛ مهندسی عظیمی را یک متخصص علوم انسانی می‌دیدم.

چون آدم باهوشی بود، می‌خواند، می‌شنید، کتاب می‌خواند، تاریخ می‌خواند. بعد از آن روزهای اول نه، ولی بعد از آشنایی‌مان، بعد از ۱۰-۱۲ سال مهندس عظیمی را یک متخصص علوم انسانی می‌دانستم. روابط انسانی را خوب می‌شناخت. روابط اجتماعی را خوب می‌شناخت. روابط سیاسی را خوب می‌شناخت. مردم‌شناسی را خوب بلد بود. ملاحظه می‌کنید. در نتیجه مهندس عظیمی چیزی را که مهندسین ما در کشور فراموش کردند و در نتیجه خیلی از سرمایه‌گذاری‌ها تلف شده و به نتیجه نرسیده، را کشف کرده بود. مهندس عظیمی جزء آن‌هایی بود که دو تا بال پیشرفت راه، تکنیک راه، مکانیک را با نرم افزار انسانی خوب می‌شناخت و آن‌هایی که در کشور کار می‌کنند برای توسعه ما، معمولاً مهندسین هستند و به همین علت ما مشکل داریم در توسعه. هیچ موقع موفق نمی‌شویم.

\* چرا؟



شما با آقای عظیمی از هر دری وارد می‌شدی به خدا ختم می‌شدی. در مسائل خانوادگی، در مسائل دوستی، در مسائل جنگ، در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در طرح‌های جهاد سازندگی، در سفر و... از هر کجا شما وارد می‌شدی با مهندس عظیمی این ورود شما حالا از هر دری بود از هر پنجره‌ای بود، ختمش به خدا، خداشناسی و توحید بود.

وقتی برمی‌گشت، می‌گفت خوب پیدا کردم. راه حل را پیدا کردم. راحت شدم. سبک شدم. و این را تا آخر عمرش تا شاید یک ماه، دو ماه مانده به مرگش که دیگر در واقع قدرت حرکت نداشت، این کار را همیشه مهندس عظیمی می‌کرد. لذا مهندس عظیمی هم با تئوریسین‌های جهاد سازندگی ارتباط سیستماتیک داشت، هم با عاملین اجرایی و عمل‌کنندگان جهاد که مردم عادی، دانشجویان، پزشکان، بعداً بازاری‌ها، دانشجویان فنی، دانشجویان علوم انسانی این‌ها بودند. هم با آن‌ها مرتبط بود و هم با روستاها و راه‌کش‌ها و جاده درست‌کن‌ها و این‌ها مرتبط بود. در نتیجه یک تجربه خوبی از جهاد داشت. هم نظر تئوریک داشت به عنوانی که تئوری جهاد را در واقع پروراند بودند، هم آن‌هایی که جهاد را عمل کرده بودند و در توسعه کشور و در اطعام مردم و در معاش مردم و در راحتی و تولید مردم، مهندس عظیمی یکی از افراد نادری بود که همیشه به تولید فکر می‌کرد. من ندیدم در هیچ امر راجع به سیمرغ، راجع به هر کار دیگری که

برای اینکه مکانیکی می‌بینند. جامعه تنها مکانیک نیست. جامعه روابط انسانی، روابط متقابل انسانی هم هست که این روابط ممکن است بار سیاسی داشته باشد، بار اقتصادی داشته باشد، بار دینی، حتی بار ایدئولوژیک داشته باشد. مهندس عظیمی این دو تا بال را، بال مکانیک را و بال روابط انسانی نرم افزار را مسلط شده بود. و تجربه جهاد سازندگی را هم داشت. من در مورد جهاد سازندگی یک توضیحی بدهم که مهندس عظیمی خوب به این نکته توجه داشت. جهاد سازندگی به نظر من به عنوان یک مورخ، به عنوان یک جامعه‌شناس و به عنوان یک متخصص علوم سیاسی معتقد هستم که بعد از رسول الله، برای اولین بار یک گروه اسلامی که هسته‌های توسعه را در خودش داشت در انقلاب اسلامی به وجود آمد. در انقلاب اسلامی دو تا نهاد بعد از انقلاب به وجود آمد. یکی سپاه بود، یکی جهاد سازندگی بود و با فاصله کم. سپاه برای امنیت بود، جهاد سازندگی برای معیشت بود و من این دو تا نهاد را همیشه با آن آیه شریفه‌ای که در قرآن هست مصداق می‌کنم. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ. الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» [سوره قریش، آیه ۳ و ۴] پس خدا را بپرستند، خدایی را که آن‌ها را از گرسنگی نجات داد و از خوف و ترس به آن‌ها امنیت بخشید. یعنی دو تا بال توسعه در کشور، یکی امنیت است، یکی معاش مردم. این دو تا اگر در جامعه‌ای به وجود نیاید توسعه به وجود نمی‌آید. توسعه یعنی همین. همین دوتا، امنیت و معاش مردم. بهروزی مردم. بهکامی مردم. خوشبختی مردم. احساس راحتی امنیتی و معیشتی مردم. سپاه یک بال این قضیه بود. امنیت من خوشفش بود و جهاد اطعمهم من جوع بود و مهندس عظیمی این تجربه را داشت. با شهید بهشتی‌ها کار کرده بود و با شهید بهشتی ارتباط سیستماتیک داشت ایشان. حتی تا آخر عمرش. این را برایتان بگویم شاید شما نشنیده باشید، اصلاً ندانید، اصلاً نشنوید هم از هیچ کسی. هر وقت مهندس عظیمی غصه‌مند می‌شد، غمناک می‌شد، در یک جایی مشکل برخورد می‌کرد، با یک کسی گیر پیدا می‌کرد، در یک جایی غصه برایش احساس شکست و ناکامی می‌کرد، ساعت ۱۲ شب می‌رفت سر قبر شهید بهشتی. با آن سرایدار آن‌جا دوست بود، درب را باز می‌کرد، می‌رفت ساعت‌ها سر مزار شهید بهشتی به راز و نیاز می‌پرداخت و برمی‌گشت و

می‌گویید؟ مگر آب رودخانه بالا می‌رود؟ این چه حرفی است که شما می‌زنید؟ خب، از نظر فنی وارد بود. رفت مطالعه کرد. از نظر مکانیکی درستش کرد. به من گفت خلیجی، من در آماده کردن این مردم برای قبول این طرح عاجزم. نمی‌دانم چه کارشان بکنم. این‌ها متوجه نمی‌شوند چه کاری بکنم؟ در نتیجه اگر این‌ها همراه نشوند من شکست می‌خورم. من رفتم آن‌جا مستقر شدیم هفته‌ها، مطالعه کردیم. زمینه ورود مهندس عظیمی را به جامعه آنجا آماده کردیم. گفتیم که باید چه‌گونه با این‌ها صحبت بکنیم. چگونه با این‌ها وارد معامله بشویم. خب، چگونه این‌ها را راضی بکنیم. چون اگر آب آن‌جا می‌رفت و این‌ها تن نمی‌دادند به تقسیم آب، این آب می‌آمد این زمین‌ها را می‌شست، می‌برد. به جای اینکه فندق کاری بکنند این‌ها آن‌جا، تمام زمین‌هایشان از بین می‌رفت. مهندس عظیمی جامعه را مطالعه کرد، مردم شناسی‌شان را، تاریخ‌شان را، روانشناسی‌شان را، روابط اجتماعی‌شان را، روسای‌شان را، فرماندهان‌شان را، همه را مطالعه کرد و برای تقسیم کار، تقسیم آب در آن‌جا از تقسیم آب شیخ بهایی در اصفهان الگو گرفت. و کاری کرد که همه روستائی‌ها که هیچ کدامشان راضی نبودند همه راضی شدند. مهندس عظیمی شد مرجع این‌ها، شد محبوب دل این‌ها، محبوب قلب این‌ها، هر چه دیگر مهندس عظیمی می‌گفت همان بود. هیچ کار دیگری نمی‌کردند. ببین اول که مهندس عظیمی رفت آن‌جا این کار را بکنند گفتند نمی‌شود. از نظر مکانیکی کرد، از نظر اجتماعی هم کرد. بعد قرار شد که این‌ها پول بگیرند از بانک، خوب دقت کنید ببینید مهندس عظیمی چه کار کرد. یک مهندس ببین چگونه به مثل یک روانشناس اجتماعی، یک مردم شناس این مردم را در جهت توسعه شکل داد. در جهت توسعه این‌ها را گروه بندی کرد. آمد چه کار کرد. آمد با بانک صحبت کرد. بانک گفت خب عیب ندارد، من به این‌ها وام می‌دهم. برای من ضامن بیاورند. بعضی از این‌ها که ضامن داشتند، ملکی داشت رفتند بانک وثیقه گذاشتند، بانک قبول کرد. ولی خیلی از این‌ها که نداشتند. یک قطعه زمین داشتند. مهندس عظیمی آمد گفت چه کار کنیم؟ گفتم هیچی. با هم صحبت کردیم، بعد از صحبت فراوان بحث‌های فراوان به این نتیجه رسیدیم که مهندس عظیمی بایستی برود با بانک صحبت کند که این‌ها ضامن هم بشوند. شما زمین داری،



**حتی یک بار ندیدم مهندس عظیمی به آینده‌اش فکر کند و نکرد. هرگز زمین‌هایی را که می‌دید، ثروت‌هایی را که می‌دید، هرگز به خودش فکر نمی‌کرد. به مردم فکر می‌کرد. می‌گفت چه می‌شود این مردم ثروتمند بشوند.**

می‌رفت، ایشان جز به تولید فکر بکنند. لذا مهندس عظیمی آدمی بود که می‌خواست که بگوید که راه جهاد سازندگی درست بوده است و مسئولین اشتباه کردند جهاد سازندگی را جمع کردند. به همین خاطر از جهاد سازندگی که برچیده شده، وقتی جهاد کشاورزی شد استعفا کرد، آمد بیرون و به تنهایی کار می‌کرد. یعنی به جهاد سازندگی وفادار بود. جزء وفادارترین آدم‌ها که شاید شما به تعداد انگشتان دست در کشور پیدا کنید. مهندس عظیمی یکی از این وفادارترین افراد به جهاد سازندگی بود. لذا جهاد سازندگی که تشکیل شد، در واقع در داخل خودش یک انرژی انباشته شده وجود داشت. این جهاد که از زمان پیغمبر جمع شده بود تا به زمان انقلاب اسلامی رسیده بود.

مسئله این است که در مردم یک خودباوری، به این که ما خودمان می‌توانیم زندگی خودمان را شکل بدهیم به وجود آورده بود و مهندس عظیمی از این‌ها بود. مهندس عظیمی رفت در سیاهکل، بنه زمین، یک طرخی را به دست گرفت. از رودخانه‌ای که ۴۰، ۵۰ متر از آن زمین‌ها پایین بود گفت این آب را می‌بریم به این زمین‌هایی که ۴۰، ۵۰ متر ارتفاع دارند با این‌ها. همه می‌خندیدند به ایشان که آقا شما چی

بی نظیر بود مهندس عظیمی. بی نظیر بود. شما مثلش را کم می‌توانید پیدا کنید. لذا طرح‌هایی که او می‌داد از یک چنین نگاهی برخوردار بود.

**\* درسته. شما که بحث ثروتمند شدن مردم را اشاره می‌کردید، من در ذهنم این بود در حالی که آقای عظیمی اصلاً هیچ علاقه‌ای به ثروت نداشت. تا آن جایی که من می‌شناختمشان.**

اصلاً. در عرض این مدت که راجع به زمین ایشان یا در بنه زمین، یا در خوزستان، یا در جاهای دیگر، خب من با آدم‌های دیگر هم مواجه بودم، می‌دیدم که این‌ها برای آینده‌شان هم فکر می‌کنند. حتی یک بار ندیدم مهندس عظیمی به آینده‌اش فکر کند و نکرد. هرگز زمین‌هایی را که می‌دید، ثروت‌هایی را که می‌دید، هرگز به خودش فکر نمی‌کرد. به مردم فکر می‌کرد. می‌گفت چه می‌شود این مردم ثروتمند بشوند. ببینید در خوزستان یک طرحی را ما با هم بحث کردیم و ایشان دنبال می‌کرد. ایشان حتی برای این طرح به اسپانیا هم سفر کرد، چون می‌دانید اسپانیا محل تأمین تمام صیفی‌جات اروپاست. رفت آن‌جا ۱۰، ۱۵ روز ماند تا ببیند یک مدلی برای خوزستان می‌تواند بیاورد. و موفق بود. یک مدل بومی شده را تنظیم کرد که مردم با زمین خودشان تولید بکنند، شرکت درست کنند، فرآوری کنند، بسته‌بندی کنند، تعاونی درست کنند، بسته‌بندی‌هایشان را به فروش برسانند. دست دلال‌ها کوتاه بشود و مردم ثروتمند بشوند. مهندس عظیمی همیشه به ثروتمند شدن مردم فکر می‌کرد. همیشه می‌گفت چرا نباید مردم خوزستان ثروتمند بشوند. چرا؟ و می‌گفت زمین‌های خوزستان بهترین زمین‌های دنیا هستند و مقایسه‌اش را از نظر عرض جغرافیایی در آمریکای شمالی سراغ گرفته بود. فقط یک منطقه آن‌جا بوده، خیلی منطقه کوچک که با این‌جا از نظر عرض جغرافیایی قابل قیاس بود، قابل مقایسه بود و می‌گفت این‌جا سال‌های ۴، ۵ بار می‌تواند محصول برداشت بکنند. و کل ایران را این خوزستان می‌تواند تغذیه و کشاورزی‌اش را جبران بکند و در نتیجه این مردم ثروتمند بشوند.

ذهن این انسان آنچنان گسترده بود، آنچنان وسیع بود، آنچنان آماده بود برای محصول و تولید کردن که واقعاً قابل

من هم زمین دارم، ولی من پدر ندارم، شما هم برادر ندارید. همین زمین را داری، من هم همین زمین را دارم. خب شما می‌روی وام برمی‌داری من می‌آیم ضامن شما می‌شوم. من هم می‌آیم وام برمی‌دارم شما می‌آیی با زمینت ضامن من می‌شوی. بانک در حدود یک سال کشید تا این را قبول بکند، مهندس عظیمی خیلی به این طرف و آن طرف خودش رازد. استانداری، دولت، بانک مرکزی و... و فکر می‌کنم به اندازه ده سال آن‌جا دویدید مهندس عظیمی تا به بانک قبولاند که این کار را بکند. در نتیجه یک هماهنگی و هم‌افزایی فوق‌العاده‌ای در آن سه روستای بنه زمین به وجود آورد تا این‌ها با همدیگر اشتراک مساعی کردند. مشارکت کردند در ثروتمند شدن. مهندس عظیمی به شدت از این فراری بود که به یک عده‌ای، یک عده معدودی را ثروتمند بکند، یک عده را فقیر بکند. می‌گفت همه باید ثروتمند باشند. همه این‌جا باید فندقستان داشته باشند. درخت فندق بکارند. همه باید از این منتفع بشوند. مهندس عظیمی ترس وافر داشت از این که اختلاف طبقاتی آن‌جا به وجود بیاورد و موفق شد. به وسیله همین الگوی جهاد که عبارت بود از چی؟ تکنیک را با روابط انسانی با هم ترکیب کردن. مهندس عظیمی استاد این کار بود. در خوزستان این ۵۰۰ هزار، ۵۵۰ هزار هکتار معروف استان خوزستان اگر مهندس عظیمی نبود بخشی که حالا موفق شدند، موفق نبودند. مهندس عظیمی بود که تمام رؤسای قبایل را جمع کرد. سران خوزستان را جمع کرد. با امام جمعه صحبت کرد. در چادرهای آن‌ها شب‌ها رفت، شب‌های متمادی ماند با همان بیماری‌ای که داشت. تمام ده روز آن‌جا می‌گشت، شیمیایی می‌شد ولی این کار را می‌کرد، تا موفق شد. بعد مردم می‌گفتند به دولت که شما بیا این زمین‌های ما را هم درست کن با پول خودت. این هم می‌گفت این کار را نکنید. بگذارید مردم خودشان سرمایه‌های خودشان را به راه بیندازند. شما این سرمایه را ببرید فلان‌جا، فلان‌جا که مردم فقیرترند، آن‌جا استفاده کنید. بودجه ندارید. این‌جا بگذارید مردم خودشان این کار را بکنند و مهندس عظیمی موفق شد که این ارتباطات اجتماعی را مدیریت بکند و این استاد این کار شده بود. من با خیلی از پروژه‌ها کار کردم، مهندسی که این چنین ورود به مسائل انسانی داشته باشد از نظر جامعه‌شناسی، روانشناسی، مردم‌شناسی، تاریخی

تصور نبود. شما در هر لحظه، در هر مسئله تکنیکی و تکنولوژی که وارد می‌شد ایشان این ذهنش و این مغزش آماده بود و بسیار باز، و لذا جوان‌ها دوستش داشتند. جوان وقتی می‌آمد پیشش، همیشه یک مخاطب باروری را در مقابل خودش می‌دید. هرگز به بن بست نمی‌خورد. سرش به سنگ، به دیوار نمی‌خورد جوان. می‌دید که هر فکری را اظهار می‌کند، یک نفر هست که به این راه حل بده. یک نفر هست که به این جواب بدهد و بگوید این این کار را بکنیم. مهندس عظیمی عجیب بود. ناامیدی من در وجودش ندیدم. ناامیدی در او اصلاً نبود و در جلو چشم او ایران آباد و غنی بود. ثروتمند بود. اصلاً امید در او موج می‌زد.

### \* و خصوصیت بارز دیگر ایشان انتقادپذیری بود.

آره، هر چی شما انتقاد می‌کردی تا نقطه آخرش گوش می‌کرد. و عجله هم در اقتناع شما نداشت. صبر می‌کرد، آرام حرکت می‌کرد، بعد ممکن بود در آن جلسه نشود، به جلسات بعد موکول می‌کرد. و هیچ موقع هم از شما دلگیر نمی‌شد. خنده از لب‌های مهندس عظیمی هیچ موقع نمی‌افتاد. هر وقت به او زنگ می‌زدی پذیرا بود. با یک خنده ملیحی همیشه از تمام آدم‌ها پذیرایی می‌کرد. بین منزل آقای عظیمی یک منزل معمولی است. ماشینش معمولی که دیگر کمتر از آن نمی‌شود. ولی دست و دلباز بود. شما هر وقت خونه‌اش می‌رفتی، هر چند نفر، یه چیزی که شما را سیر بکند همیشه داشت. و این غذای ساده و شیرین و مطبوع آنچنان خوشایند همه بود، در اثر آن پذیرایی گرم و صمیمی و خدانشناسانه او که همه از این غذای او لذت می‌بردند.

**\* آقای دکتر من خیلی دوست داشتم بیشتر از این با هم صحبت کنیم ولی از آن جایی که می‌خواهیم همه این مطالب را استفاده کنیم ان شاءالله، اگر در پایان مطلب خاصی مدنظر تون هست بفرمایید.**

من معتقد هستم که مهندس عظیمی ناشناخته ماند. اگر واقعاً نهادها و دوستانی هستند بیایند به خاطر جهاد، به خاطر این تجربه گهربار جهاد، چون جهاد پدیده‌ای بود که در ایران افتاد و متأسفانه به خاموشی گرایید و حالا به بهانه مهندس عظیمی بیایند یک اقدامی بکنند و راجع به خاستگاه‌های جهاد و بعداً اهداف جهاد، تئوری‌ها و فرضیه‌های جهاد، رویکردها و شیوه‌ها و متدلوژی‌های جهاد کار کنند. البته دیگران کار کردند. آمریکائی‌ها کار کردند. انگلیسی‌ها کار کردند. در استرالیا کار شده است. در فرانسه کار شده است. آن‌ها کار کردند. مهندس عظیمی در حفظ آثار جهاد سازندگی کاری کرده کارستان که همه باید ادای احترام بکنند. من طبعاً یک ۲۰، ۲۵ سال با این‌ها کار کردم. او همیشه از طرح‌های جهاد صحبت می‌کرد. از ابتکارات و اندیشه‌های جهاد صحبت می‌کرد. حالا لازم بود یک خاطره هم می‌گفت. آدم اندیشمندی بود. آدم متفکری بود. می‌ارزد که یک گروه تحقیقاتی، یک گروه مطالعاتی در یک دانشگاهی، در یک پژوهشگاهی راه‌اندازی بکنند، دو سال، سه سال کار بکنند، این مسائل را استخراج کند برای کشور، برای جمهوری اسلامی خیلی مغتنم است.

### \* متشکرم آقای دکتر خیلی لطف فرمودید.

من هم از شما تشکر می‌کنم.





پیام تسلیت سردار سرلشکر پاسدار دکتر سیدیحیی رحیم صفوی

## بی شک خدمات عزیزان جهادگری همچون مرحوم مهندس حسینعلی عظیمی از یادها فراموش نخواهد شد

خبر درگذشت هم‌رزم عزیزم مهندس حسینعلی عظیمی پیشکسوت جهادگر و از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد واصل و موجب تألم خاطر گردید.

فقدان آن عزیز سفر کرده که از بنیانگذاران جهاد سازندگی بود و در دوران دفاع مقدس خدمات ارزنده ای را در معاونت فرماندهی قرارگاه مهندسی کربلا و سازماندهی و طراحی و ساخت بسیاری از دستاوردهای چشمگیر مهندسی جنگ، مانند پل بعثت ارائه نمود و مفتخر به جانبازی در این مسیر پر افتخار گردید و پس از پایان جنگ همچنان در عرصه مبارزه با محرومیت در روستاها فعال و فعالیت‌های خود را مبتنی بر اقتصاد مقاومتی متمرکز کرده بود، ضایعه جبران ناپذیری است که جز با صبر و پناه بردن به ایزد منان التیام نمی یابد.

بی شک خدمات عزیزان جهادگری همچون مرحوم مهندس حسینعلی عظیمی در طول هشت سال دفاع مقدس و پس از آن در جبهه های مختلف محرومیت زدایی در تاریخ ثبت و یاد این قهرمانان ملی از یادها فراموش نخواهد شد.

اینجانب مصیبت وارده را به خانواده آن مرحوم و سایر بازماندگان و عزیزان جهاد نصر و جهاد سازندگی در دفاع مقدس و هم‌زمان قدیمی تسلیت عرض نموده و از آستان ربوبی برای آن فقید سعید، علو درجات و هم نشینی با حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، صلحا و صدیقین و برای خانواده محترم و سایر بازماندگان سوگوار پاداش صابرین توأم با سلامت و سعادت مسئلت می نمایم.



مهندس عباس دارایی نژاد

## مهندس عظیمی کسی بود که قبل از انقلاب تحصیلات عالی و شرکت پیمانکاری داشت

از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد و هم‌رزم سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

مهندس حاج عباس دارایی نژاد از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد است که افتخار جانبازی دوران دفاع مقدس را نیز داراست. مهندس دارایی نژاد سابقه دوستی بیش از ۳۶ ساله با زنده یاد مهندس عظیمی آن هم در دفاع و در جبهه های جنگ دارد و بعد از آن دوران نیز در فعالیتهای بسیاری دوشادوش یکدیگر به ایثارگران و کشور خدمت کرده‌اند که کانون سنگرسازان بی‌سنگر و شرکت ایثارگری سنگرسازان نور نمونه‌هایی از این همراهی است. آقای دارایی نژاد پاسخگوی سوالات خبرنگار نشریه در رابطه با مهندس عظیمی بود که با اشکها و لبخندهایی همراه بود. این گفتگو در ذیل آمده است.

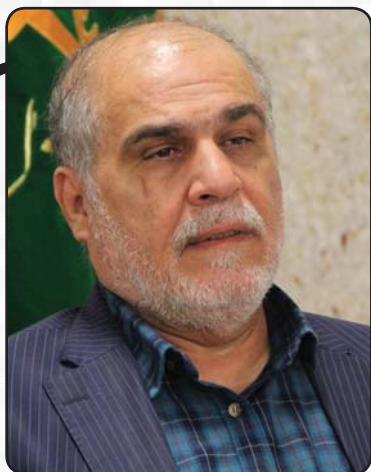
اشاره

معین. بنده خدمت خوانندگان این نشریه سلام عرض می‌کنم.

گردهمایی فرماندهان جنگ جهاد سازندگی در سال‌های ۸۰ تا ۸۲ یک سری تصمیماتی را گرفت و یک کمیسیون‌هایی را ایجاد کرد که یکی از آن کمیسیون‌ها،

\* خیلی ممنون که وقتتان رو در اختیار ما قرار دادید؛ یکی از جاهایی که بعد از دفاع مقدس شکل گرفت کانون سنگرسازان بی‌سنگر بود. یک مقداری در مورد تاریخچه و شکل‌گیری این کانون بفرمایید. \* بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعين أنه خير الناصر و





**همه آن پستها و نامها را هر چند که در شرایط خودش هم در آن پستها کارهای ارزشمندی را در مناطق محروم انجام داده ولی همه این عناوین را کنار می‌گذارد، می‌آید در جهاد سازندگی و با برنامه، با حساب و کتاب و کارهایی هم که بعداً انجام می‌دهد در سیل، زلزله، جنگ و... از مصادیق مدیریت جهادی محسوب می‌شود.**

بله. وقتی هم که کار در حال نهایی شدن بود؛ چون من از ابتدا با دوستان شرط کرده بودم تا وقتی که اینجا تاسیس بشود، هستم؛ بعداً جانباز حالت اشتغال بودم و از امور ایثارگران بیرون آمدم و بحث‌های گذشته که شرکت‌های ایثارگری بود را دنبال کردم.

#### \* کانون هم در همین زمان شکل گرفته بود؟

بله. بعد از آن آمدیم استارت کانون را هم زدیم. یعنی ما کانون سنگرسازان بی‌سنگر را که در ابتدا نامش کانون سنگرسازان انصار بود را راه اندازی کردیم. بعداً دوستان گفتند که چون اعضای این مجموعه سنگرسازان بی‌سنگر هستند و این عنوان را هم حضرت امام (ره) داده و عنوان ارزشمندی هم هست اسمش «کانون سنگرسازان بی‌سنگر» گذاشته شود. ما

کمیسیون تشکیلات بود که تصمیم گرفتند سه تا تشکیلات به وجود بیاورند. تشکیلات اول اداره کل ایثارگران بود که تا قبل از آن یک اداره‌ای بود زیر مجموعه اداره کل رفاه وزارت جهاد کشاورزی که آن هم ۵ تا ۶ نفر نیرو داشت و ما هم از آنجا شروع کردیم. آن زمان آقای گلی مشاور وزیر جهاد کشاورزی بود و ما هم برای اداره ایثارگران مامور شدیم و که یک اقداماتی انجام دادیم تا تشکیلات شکل بگیرد از هماهنگی با سازمان امور استخدامی تا هر جای دیگری که لازم بود. در زمانی که داشت در تشکیلات وزارت جهاد کشاورزی تجدیدنظر می‌شد و تقریباً هم چند تا معاونت و یا بنابر آمار ۲۷ اداره کل حذف شد، با استدلال‌هایی که آورده شد و مصوبه‌ای که از گردهمایی فرماندهان هم بود، اداره کل امور ایثارگران وزارت جهاد کشاورزی مصوب و ایجاد شد و همین اداره کلی که الان شما می‌بینید ایجاد شده، نتیجه آن تلاش‌ها و مصوبات هست.

تشکیلات دوم بنا بود که یک به اصطلاح کانونی تاسیس بشود به عنوان یک سازمان مردم نهاد (NGO) که کارهای فرهنگی - اجتماعی انجام بدهد و مکمل بحث‌های اداری باشد که در اداره کل امور ایثارگران به اصطلاح هست. تشکیلات سوم هم تشکیل شرکت‌های ایثارگری و واگذاری سهام‌های جهاد نصر بود. سال ۷۶ یک مصوبه‌ای مجلس داشت به عنوان قانون الحاق که در آن مصوبه مؤسسه جهاد نصر، مؤسسه جهاد توسعه و مؤسسه جهاد استقلال طبق یک شرایطی باید به ایثارگران جهاد سازندگی سابق، چه مردمی، چه دولتی و کارکنان جهاد نصر و به اصطلاح مؤسسات دیگر واگذار بشود. بنده در هر سه‌ی این تشکیلات که استارت اولیه‌اش را زدیم، حضور داشتم و آقای دکتر مهدی گلی انصافاً پشتیبانی بسیار زیادی انجام داد و همینطور آقای مهندس یدالله شمایی که خود این عزیزان از مؤسسين پشتیبانی و مهندسی جنگ بودند. آقای مهندس عظیمی هم انصافاً با یک شور و حرارت خاصی در جلسات شرکت می‌کردند، برنامه می‌دادند، فکر می‌کردند و حضوری فعال داشتند که با همراهی فرماندهان محترم قرارگاه‌ها و تیپ‌ها و گردان‌ها برای خدمات‌رسانی بهتر به ایثارگران جهاد تاسیس گردید.

#### \* مدیریت امور ایثارگران بودید؟

بعدی انتخاب کردند.

### \* انتخاب مرحوم آقای مهندس عظیمی در سال

۱۳۸۶ بود؟

بله.

### \* و آقای عظیمی هم مسئولیت را پذیرفت؟

آقای عظیمی هم چون اعتقاد به نوع کار کانون داشت، با توجه به اینکه قبلاً هم در بحث خود ایثارگران یک کار ارزشمندی را با عنوان «رایانه‌ای کردن اسناد جنگ» شروع کرده بودند، بسیار با اشتیاق، با حرارت و با یک روحیه خاصی در حال انجام این کار بود که ثمره زحمات و تلاش‌های این بزرگوار این هست که خیلی از این اسناد قابل دسترسی شده برای محققین، برای آن‌هایی که می‌خواهند استفاده کنند که این خودش یک بحث مفصلی دارد. به هر حال آقای مهندس عظیمی گزینه‌ای بود که توسط هیئت مدیره وقت انتخاب شد و انصافاً هم در رابطه با تشکیل کانون استان‌ها و تقویت سیستم خود کانون سنگرزبان بی‌سنگر و رونق و توسعه‌ای که در این رابطه بود زحمات آقای مهندس عظیمی بسیار ارزشمند بود و تقریباً به شکلی که حالا شما می‌بینید، در آمد؛ که هر چند هنوز جای توسعه زیاد دارد و موارد چالشی دارد که باید انجام بشود. ولی خب آقای مهندس عظیمی روی ارتقاء سطح کانون با کمک هیئت مدیره، مشاوران و وزیر جهاد کشاورزی که زمانی آقای گلی، آقای خداکرمی، آقای نواب و مدیران کل امور ایثارگران آقایان نواب، هدایت‌نژاد، ترشیزی و فعلاً هم که آقای رضوی هستند بسیار تلاش و فعالیت کردند. در کانون هم بعد از مرحوم آقای عظیمی مدیرعامل‌های دیگری مثل آقایان نعمتی‌جم، خداکرمی و صدور تا حالا ورود پیدا کردند به عرصه کانون سنگرزبان بی‌سنگر و هر کدام هم زحمات مخصوصی کشیدند. ولی آن چیزی که خیلی به چشم می‌آید تلاش‌هایی هست که آقای مهندس عظیمی انجام داد و تحولی را در خود کانون ایجاد کرد و به لحاظ مسائل کسالتی که برای ایشان پیش آمد، از مدیرعاملی کانون کنار کشیدند.

مرحوم آقای عظیمی خودشان اعتقاد خیلی بالایی داشتند برای اهدافی که پیش‌بینی شده بود در مجموعه کانون سنگرزبان که اهداف بزرگ و گسترده‌ای هست. بسیار علاقه‌مند بود که این‌ها را به نتیجه برساند ولی به لحاظ



به نظر بنده و بسیاری از کسانی که ایشان را می‌شناسند، با عوارضی که از شیمیایی و از بحث‌های جنگ و نهایتاً و... داشتند شهید هست و واقعاً ما فرماندهان جهاد به عنوان شهید از آقای عظیمی همه جا یاد می‌کنیم.

در شروع کانون با اجاره یک دفتری در خیابان شهدای گمنام و حتی هزینه کرد اولیه از جیب شخصی دوستان و تهیه لوازم اداری از شرکت سنگرزبان نور که نزدیک آنجا هم بود، کار را با ۳ نفر کارمند شروع کردیم.

### \* ثبت کانون به چه شکلی بود؟

هیئت مدیره و مدیر عامل بعد از این مراحل ثبت شدند. اولین مدیرعامل خود بنده بودم. ثبت سازمان‌های مردم‌نهاد با روالی که در وزارت کشور و با تشریفات که در رابطه با این کار هست، یک مقداری مشکل‌تر از ثبت یک شرکت هست. به هر حال رئیس هیئت مدیره اولیه آقای مهندس شمایی بودند و هیئت مدیره را هم که خود اعضاء مجمع انتخاب کردند. بعد از مدتی که استقلال و یک قوام و دوامی پیدا کرد؛ بحث کانون استان‌ها را دنبال کردیم. یک سری تشکیل شد، یک سری هم در شرف تشکیل بود که من با توجه به تعهدی که کرده بودم از مدیرعاملی کانون انصراف دادم و هیئت مدیره آقای مهندس عظیمی را به عنوان مدیرعامل

امثال این‌ها.

نه، همه آن پست‌ها و نام‌ها را هر چند که در شرایط خودش هم در آن پست‌ها کارهای ارزشمندی را در مناطق محروم انجام داده ولی همه این عناوین را کنار می‌گذارد، می‌آید در جهاد سازندگی و با برنامه، با حساب و کتاب و کارهایی هم که بعداً انجام می‌دهد در سیل، زلزله، جنگ و بعد از جنگ هم بازسازی کشور که بالاترین آنها زحماتی بود که در طرح احیاء ۵۵۰ هزار هکتاری اراضی خوزستان و ایلام و موضوع ریزگردها متحمل شدند و... از مصادیق مدیریت جهادی محسوب می‌شود. اگر ما بخواهیم در جنگ آب که یک جنگ بزرگی بود و از اوایل جنگ هم مرارت زیادی را داشت بگوییم قوی‌ترین فردی که در این کار مایه گذاشته، تلاش بدون سر و صدا، بدون عنوان، بدون هیچ مطرح شدنی، همین آقای مهندس عظیمی بود. طرح‌های زیادی هم در خوزستان در رابطه با طرح شهید چمران، طرح شهید بهشتی، طرح‌های به اصطلاح تخلیه آبی که دشمن تو پاسگاه زید انجام داده بود و مشکل برای ما ایجاد کرده بود،



**بیشترین چیزی را که می‌شود به آقای عظیمی نسبت دهید و در یک جمله بگویید؛ «آقای عظیمی فردی جهادی بود که در تمام مراحل زندگی صراحت، صداقت و اخلاص داشت.»**

کسالت نتوانست، هر چند که با آن شرایط خاص کسالتش در جلسات هیئت مدیره می‌آمد. می‌شود گفت از موثرترین افرادی که در تشکیل، نوشتن اساسنامه و اهداف کانون و بعداً هم در اجرای این‌ها نقش داشت آقای عظیمی بود که با یک عشق، علاقه، اخلاص و شرایط خاص این کار را دنبال کرد.

### **\* تعریف شما به عنوان یک جهادگر با سابقه از**

#### **مدیریت جهادی چی هست؟**

مدیریت جهادی خودش را صفر حساب می‌کند. مرتبه‌ای برای خودش قائل نیست و تلاش بی وقفه شبانه روزی بدون تعطیلی و بدون معطلی دارد. از این تلاشی هم که می‌کند هیچ توقع مادی و معنوی و یا حتی این که بخواهد اسمش برده شود و تعریفی از او بشود ندارد و هر جایی کمبود و کسری که احساس می‌کند می‌تواند نقش مثبتی ایجاد نماید، با تمام وجود انجام می‌دهد. اگر کسی را دید که از خودش شرایط بهتری دارد با اشتیاق دعوت به کار کند و یا حتی جایگزین خودش بکند و به او کمک کند تا به اهداف سازمانی برسد. مهم این هست که کار انجام بشود نه اینکه اسم چه کسی برده شود. به طور کلی در اعمالی که انجام می‌دهد صراحت، صداقت و اخلاص داشته باشد آن هم بدون توقع اقتصادی، اجتماعی و....

### **\* خب بدون اغراق چقدر از این در وجود آقای**

#### **عظیمی شما سراغ دارید؟**

یکی از شخصیت‌هایی که می‌شود گفت این مشخصات عمدتاً در او وجود داشت مرحوم آقای مهندس عظیمی بود. یعنی این هم نیست که بنده بگوییم، همه دوستانی که آقای عظیمی را می‌شناسند به این نکته اذعان دارند. آقای عظیمی کسی بود که قبل از انقلاب تحصیلات عالی‌ه داشت، شرکت پیمانکاری داشت، در پالایشگاه شیراز که یکی از کارهای بزرگ آن زمان بوده پیمانکار بود، درآمد بالایی هم داشت، شرایط عنوان و اسم و رسم بالایی داشت. انقلاب هم که شد همه آن‌ها را کنار گذاشت، چشم‌پوشی کرد و آمد در صحنه انقلاب و جهاد. اوایل انقلاب هم که عناوین و مسئولیت‌هایی مثل استانداری هرمزگان را داشت. حالا اگر کسی به یک پست و مقام اینطوری برسد همش دنبال این هست که استانداری را تبدیلش کند به وزارت کشور، وزارت کشور را تبدیلش کند به نخست‌وزیری، رییس جمهوری و

عمدتاً توسط ایشان ارائه شد.

تخلیه آب را که من آن روز جهاد اصفهان بودم، کانالی زدیم به عرض ۵۰۰ متر و تمام این جاده‌هایی هم که بود به همین اندازه که بتواند آب را منتقل کند، پل‌های بزرگی را زدیم و آب را از پاسگاه زید در کارون تخلیه کردیم. نمونه‌های ارزشمند دیگری که در فاو، در جبهه‌های مختلف، واقعاً ایشان با همکاری دوستان دیگر انجام دادند که یک نمونه‌اش را بخواهیم بگویم عملیات والفجر ۸، ما حدود ۸ - ۹ تا پل شناور داشتیم روی کارون، روی بهمنشیر و روی ارون‌درد. هم اولین پل شناور روی ارون‌د را بنده مسئولیتش را داشتم و مشغول نصب بودیم. توی فرصت ۴۸ ساعته تمام ۹ تا پلی که روی کارون و بهمنشیر بود عراق بمباران کرد و ارتباط رزمنده‌های ما را قطع کرد. آبادان خودش یک جزیره است، یعنی دور تا دورش در محاصره آب هست. یک طرف آن کارون هست، یک طرف بهمنشیر است، یک طرف آن ارون‌درد هست و یک قسمت کوچک آخرش هم همان خلیج فارس هست. پل‌های ورودی به آبادان منهدم شده بود. روی کارون باز بود، روی دارخوئین پلی بود که ما قبلاً زده بودیم که شهید هزاردستان استارتش را زده بود و بعداً باز در یک شرایطی آب برد و ما دوباره مجدداً نصب کردیم و روی بهمنشیر هم چند تا پل بود، آن‌ها همه بمباران شد. آقای سردار صفوی که آن روز فرمانده قرارگاه عملیات فاو و خاتم‌الانبیاء بود، برخی از فرماندهان را جمع کرد و گفت که ما اگر یک کار سریعی نتوانیم انجام بدهیم، ظرف ۴۸ ساعت دیگر ما باید فاو را تخلیه کنیم و بیاییم این طرف و احتمالاً جزیره آبادان را هم باید تخلیه کنیم. برخی از آقایان از جمله آقای عظیمی هم حضور داشتند. یک روش ابتکاری و خلاقانه را پیشنهاد کردند که مو به تن همه راست شد. گفتند: رودخانه بهمنشیر را در چند نقطه پر می‌کنیم که اگر عراق هم بخواهد بمباران کند، خیلی خاصیتی نداشته باشد. اول گفتند که اگر بهمنشیر پر بشود کارون نمی‌تواند کل این آبی که در آن جریان دارد را خارج کند و این ارتفاع آب بالا می‌آید و کل جزیره آبادان را که در واقع پشتیبان عملیات ما در فاو هست را آب می‌گیرد و این یعنی یک عملیات انتحاری، یعنی خودکشی. حالا محاسباتی انجام دادند. برخی از فرماندهان جهاد از جمله آقای عظیمی گفتند که ما تضمین می‌کنیم که

هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. واقعاً این کار خیلی کار دشواری بود و تصمیم فرماندهان هم سخت بود. برای اینکه یک تعدادی می‌گفتند که این آب می‌گیرد و بیشتر اذیت می‌کند و این که انجام بدهند یا نه؟ ولی آن شجاعتی که آقای عظیمی و آقای پورشریفی و یک سری دوستان از خودشان نشان دادند موجب انجام این کار شد. این عزیزان جان خود را تضمین این کار قرار دادند. این تصمیم هم گرفته شد و ظرف ۲۴ ساعت تا ۴۸ ساعت از سه نقطه بهمنشیر پر شد و بدون اینکه هیچ آبی جریان داشته باشد، ارتباط هم برقرار شد و تدارکات فاو دوباره فعال شد. نیرو، امکانات، غذا، مهمات و کلاً لجستیکی که مورد نیاز فاو بود انجام شد و بعداً هم یکی یکی برای بندهای خاکی روی بهمنشیر کاری کردند که آب در آن جریان داشته باشد. عراق هم هر چه بمباران کرد، دید فایده‌ای ندارد؛ یک ماشین کمپرسی خاک می‌ریزند، شن می‌ریزند و مسیر ترمیم می‌شود. از این مدل کارهای خلاقانه و ابتکاری زیاد داشتیم که شهید صیاد شیرازی به عنوان معجزات مهندسی در جنگ از آن یاد می‌کرد. یعنی



**آقای عظیمی آدم بزرگی بود؛ همه آدم‌ها ریز و درشت را از خودش بالاتر می‌دید و این واقعا منحصر به فرد بود، هیچ کسی نیست که با آقای عظیمی حشر و نشر داشته باشد و آقای عظیمی با تواضعی که داشت، خودش را پایین‌تر از آن فرد نبیند و یا تعریفی که از او می‌کرد بالاتر از خودش نباشد.**

### \* دوست داشتید در مورد آقای عظیمی چه سوالی

از شما پرسیده شود، که پرسیده نشد؟

در مورد آقای عظیمی سوال‌های مختلفی را شما پرسیدید، ولی آن سوالی که دوست داشتیم بشود و واقعاً هم در وجود ایشان بود، اینکه ایشان همه افراد را بالاتر از خودش می‌دید. این روحیه، روحیه هر کسی نیست. ولی این به اصطلاح روحیه‌ای است که امام‌های معصوم(ع) ما تذکر دادند و گفتند هر کسی که افراد جامعه را حتی آن پایین‌ترینش را از خودش پایین‌تر ببیند، این آدم کوچکی هست. چون آقای عظیمی آدم بزرگی بود؛ همه آدم‌ها ریز و درشت را از خودش بالاتر می‌دید و این واقعا منحصر به فرد بود، که حالا دوست داشتیم سوال کنید. هیچ کسی نیست که با آقای عظیمی حشر و نشر داشته باشد و آقای عظیمی با تواضعی که داشت، خودش را پایین‌تر از آن فرد نبیند و یا تعریفی که از او می‌کرد بالاتر از خودش نباشد.

\* در پایان اگر مطلب خاصی هست بفرماید.

مطلب که در رابطه با آقای عظیمی زیاد هست. همین روحیه‌ای که آقای عظیمی داشت و به گمانم بیش از ۱۵ سال با این مریضی دست و پنجه نرم کرد. چند مرحله به جایی رسید که گفتند شفا پیدا کرده و واقعاً هم وضعیتش خوب شد. آقای عظیمی روحیه‌ای که داشت باعث این بود که مریضی‌اش را بارها شکست بدهد و نهایتاً با سن بالایی که به نسبت بقیه داشت و نوعی بیماری که خیلی‌ها را بعضاً ظرف یک تا دو ماه از پا در می‌آورد مدت‌ها بجنگد. ایشان به لحاظ روحیه‌اش که همه هم این را اذعان داشتند، هر چیزی را که از طرف خدا می‌رسید، ایشان قبول داشت؛ حتی مریضی، حتی سختی، حتی بی پولی و خلاصه مصداق این آیه بود که **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**، واقعا یک آدم صبوری بود که سختی‌هایی که برایش پیش می‌آمد، را تحمل می‌کرد و مصداق صابرین بود.

\* از اینکه وقتتان را برای توصیف دوست

قدیمی‌تان در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم.

بنده هم از شما ممنونم و برای همه عزیزان بخصوص دوستان و هم‌زمان قدیمی آرزوی سلامتی و موفقیت دارم.



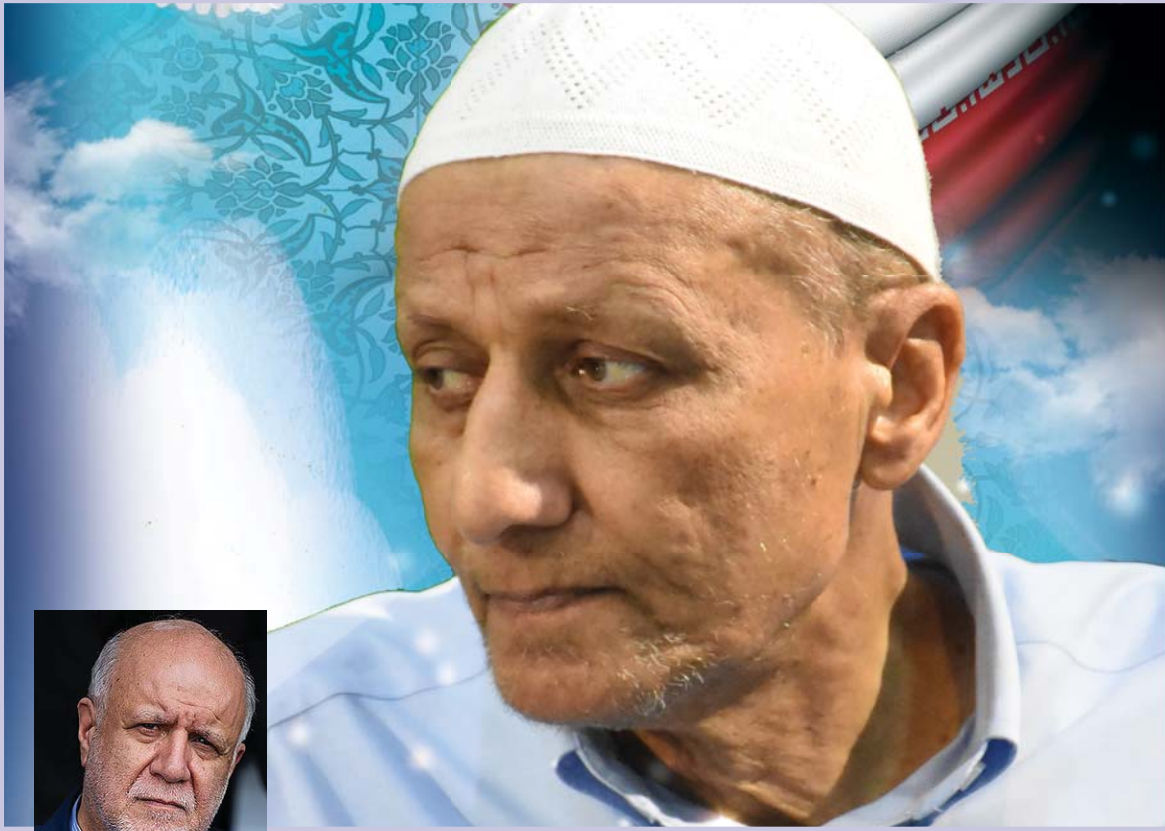
ایشان به لحاظ روحیه‌اش که همه هم این را اذعان داشتند، هر چیزی را که از طرف خدا می‌رسید، ایشان قبول داشت؛ حتی مریضی، حتی سختی، حتی بی پولی و خلاصه مصداق این آیه بود که **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ**

امثال آقای عظیمی و پورشریفی و دیگران کسانی بودند که در کارهای مهندسی اعجاز داشتند. به نظر بنده و بسیاری از کسانی که ایشان را می‌شناسند، با عوارضی که از شیمیایی و از بحث‌های جنگ و نهایتاً و... داشتند شهید هست و واقعاً ما فرماندهان جهاد به عنوان شهید از آقای عظیمی همه جا یاد می‌کنیم. ولی متأسفانه در قطعه شهدا هم ایشان را دفن نمی‌کنند و این یک مقداری واقعاً رنج آور هست.

• اگر بخواهید آقای عظیمی را در یک جمله توصیف

کنید چی می‌گویید؟

این که آقای عظیمی را در یک جمله کسی بتواند توصیف کند، اگر شناختی داشته باشد، سخت است. ولی خب بیشترین چیزی را که می‌شود به آقای عظیمی نسبت بدهید و در یک جمله بگویید؛ «آقای عظیمی فردی جهادی بود که در تمام مراحل زندگی صراحت، صداقت و اخلاص داشت.»



پیام تسلیت مهندس بیژن زنگنه وزیر نفت

## وجود پر تلاش، صبور و خستگی ناپذیر که هیچگاه خنده از لبانش نقش بر نمی بست

«انا لله و انا الیه راجعون»

سرانجام مهندس عظیمی عزیز، در روزهایی که به سختی بر ملت ما می گذرد، پس از عمری مجاهدت خالصانه در راه خدا، به عالم ملکوت و ابدیت پیوست.

اینجانب از نخستین روزهای حضورم در شورای مرکزی جهاد سازندگی در سال ۱۳۶۱ با آقای مهندس عظیمی آشنا شدم و از همان روزها نیز تحت تاثیر شخصیت جهادی، سختکوش و جذاب ایشان قرار گرفتم. در دوران دشوار جنگ تحمیلی، ایشان در مهندسی جنگ جهاد، برای دفاع از رزمندگان و خاک میهن عزیزمان، محور فعالیت های مهندسی آب در جبهه های نبرد بوده و در این بخش منشأ خدمات بزرگی شدند. پس از جنگ نیز از مشی جهادی خود دست نکشیده و بر آن طریق استوار بودند.

اینک این وجود پر تلاش، صبور و خستگی ناپذیر که هیچگاه خنده از لبانش نقش بر نمی بست، پس از سالیانی دراز تحمل درد و رنج ناشی از زخم های جسمی دوران جنگ، با نامی نیک در میان بندگان صالح خدا، بدون ذره ای نگاه به جاه، مقام و زخارف دنیوی، با دستانی خالی از مال دنیا، لیکن با ره توشه ای ارزشمند از جهاد فی سبیل الله و دلی لبریز از عشق به بندگان خالص خدا، به دیدار پروردگار خود شتافت. او بحق از مصادیق مردان مردی است که خداوند در حقشان می فرماید «من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلاً».

درگذشت شهادت گونه ایشان را به همسر، فرزندان و دیگر بازماندگان محترمشان و نیز به همزمان جهادگوش صمیمانه تسلیت می گویم و برای آن بزرگوار در جوار رحمت الهی آرامش همیشگی و غفران واسعه مسئلت می کنم و در همین جا نیز برای ملت فداکار ایران سلامت و گذار عزتمندانه از سختی ها می طلبم.

از خدای شهیدان، عاقبت خیری برای همه رزمندگان دفاع مقدس و خود حقیرم در این ایام آخر درخواست می کنم.»



دکتر روح‌الله ایزدخواست

## امروز در مسیر پیشرفت کشور یک گمشده‌ای داریم به نام فرهنگ و مدیریت جهادی

از نسل جوان ایران اسلامی و دوستان سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

دکتر روح‌الله ایزدخواست از نسل‌های جوانی محسوب می‌شود که با سردار جهادگر حسینعلی عظیمی رابطه برقرار کرده و از همراهی با این سردار پرتلاش بهره برده‌اند. دکتر ایزدخواست که پژوهش‌های بسیاری در مورد توسعه و مدل‌های توسعه‌ای داشته‌اند، اکنون نماینده یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی است. وی در مصاحبه‌ای به بیان خاطراتی از زنده‌یاد حسینعلی عظیمی پرداخته است.

سوره

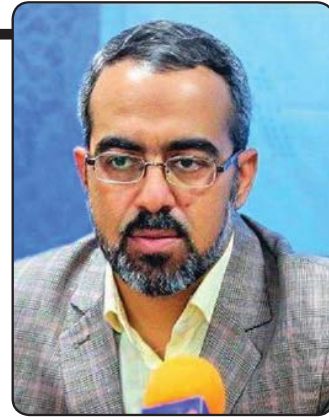
دارم. از سال ۸۶ با حاج آقا آشنا شدم و تا سال ۹۴ که تهران بودم در کنار حاج آقا بودم و تعاملات زیادی با هم داشتیم. بعد از آن هم به صورت موردی ارتباطاتی داشتیم. سال ۸۶ من روی موضوعی در خصوص احیاء اراضی کشاورزی کار می‌کردم و مسئله‌مان هم این بود که چطور بخش غیردولتی و مردمی در بحث احیاء اراضی کشاورزی که در واقع یک پروژه زیرساختی است، می‌تواند نقش آفرین

**\* ضمن عرض سلام و سپاس، لطفا قدری خودتان را معرفی کنید و در مورد نحوه آشنایی با آقای عظیمی توضیح دهید.**

من هم خدمت شما و خوانندگان ویژه نامه سلام عرض می‌کنم و به روح سردار جهادگر حسینعلی عظیمی درود می‌فرستم. من روح اله ایزدخواست هستم و در حال حاضر افتخار نمایندگی مردم محترم تهران در مجلس شورای اسلامی را

هم دعوت شده بودند. در جلسه اتفاقی من با حاج آقا کنار هم نشسته بودیم و من این گزارشی را که تهیه کرده بودیم را برای صحبت روی میز گذاشته بودم. بین جلسه دیدم حاج آقا دارد زیرچشمی این جزوه ما را نگاه می‌کند. به من گفت: «این چیه؟» گفتیم: ما داریم روی مسئله احیاء اراضی کار می‌کنیم با این موضوع. گفت این بحث‌ها برای بنده آشناست. گفتیم شما؟ گفت من عظیمی هستم. گفتیم آقای مهندس ما چند ماه هست پی‌گیری کردیم با شما طرح موضوع کنیم ولی امکان‌پذیر نشد. گفت فردا بیا کانون سنگرزان بی‌سنگر!

رفتیم کانون و فهمیدیم اصلاً اصل این موضوع ایده احیاء اراضی کشاورزی به دست غیردولتی مبدعش خود آقای عظیمی بوده و ایشان با کسانی از مسئولین مطرح کرده است. آن‌ها در واقع دو، سه مرحله گشته بود و بعد ریاست جمهوری به ما گفته بود بیاید روی این موضوع کار کنید. یعنی فهمیدیم اصلاً اصل این موضوع ایده شخص آقای عظیمی هست و راهکاری که داشتیم به عنوان ایجاد توسعه‌گرهای مردمی حرف ایشان است. خوشحال شدیم و رفتیم کانون. منتها جلسه اول، آقای عظیمی وارد این بحث‌ها نشد. ۳-۴ ساعت برای ما موضوع مدیریت جهادی را مطرح کرد. و اینکه اصلاً مدیریت جهادی چی هست و تجربه جهاد سازندگی چه بود. ما سر تا پا گوش دادیم. ۴ ساعت فقط گوش دادیم. من احساس کردم یک گمشده‌ای داشتم و الان پیدا کردم. من رشته تحصیلی‌ام مدیریت MBA است. مسئله‌ام این بود که واقعاً چگونه می‌شود رابطه بین مردم و دولت را تنظیم کرد؟ چه ساز و کاری دارد؟ چه راهکاری دارد؟ تجربه جهاد سازندگی را که حاج آقا برای ما ملموس می‌کرد ما این را بیشتر می‌فهمیدیم. جلسات ما شروع شد. مرتب در کانون می‌رفتیم. ۳، ۴، ۵ نفری می‌رفتیم با حاج آقا جلسه می‌گذاشتیم و ایشان تجربه جهاد را به ما انتقال می‌داد. ایشان در واقع بعد از جنگ اولین کسی بود که روی موضوع مدیریت جهادی یک کار عمیق طولانی در واقع پژوهش اجتماعی کرد. خودشان می‌گفتند من ساعت‌های طولانی با مدیران جهاد سازندگی بعد از جنگ مصاحبه داشتم. ایشان واقعا بعد از ادغام جهاد سازندگی، جهاد را رها نکردند. از کسانی بود که این موضوع را چسبید و اگر سخت افزار جهاد را منحل کردند، ایشان نرم افزار جهاد را حفظ کرده بود و



**با همه نامهربانی‌هایی که می‌دید، هیچ گاه من از زبان ایشان نشنیدم که افسوس بخورد، یا نسبت به آینده انقلاب تاسف بخورد و یا نسبت به وضع فعلی احساس ناامیدی داشته باشد. همان زمان که در بستر بیماری بود، زمانی که پشت میز بود، موقعی هم که در بیابان‌های خوزستان بود یک حالت واحد داشت. همین به ما امید می‌داد**

باشد و اصطلاحاً کار را به دست بگیرد. این موضوع در واقع از طرف ریاست جمهوری وقت به ما ارجاع داده شده بود، که برای آنها روی این موضوع یک تحلیلی ارائه بدهیم. ما رصد کردیم ببینیم پیشکسوتان و فعالینی که روی این بحث‌ها کار کردند چه کسانی هستند، از جمله آقای مهندس عظیمی به ما معرفی شد به عنوان کسی که روی این موضوع حرف‌های بسیار زیادی برای زدن دارد. وقت گرفتیم. آن زمان ایشان مشاور وزیر جهاد کشاورزی و مدیرعامل کانون سنگرزان بی‌سنگر بود. وقت ندادند. گفتند من وقت مصاحبه و حرف زدن و این‌ها را ندارم. دو تا سه ماه، ما ایشان را پیدا نکردیم. یک گزارش اولیه از کارمان تهیه کرده بودیم. در شرکت جهاد نصر جلسه‌ای برای این موضوع داشتیم. افراد دیگری



بیا برویم خوزستان. گفتیم حاج آقا من کار دارم، بساط دارم. گفتش که فکر کن جنگ شده است. منتها این دفعه ۸ سال طول نمی‌کشد، کمتر طول می‌کشد. تازه حقوق هم به شما می‌دهند. چه کار می‌کنی؟ ما را در یک منگنه بدی گذاشت. من رفتم یک مقطعی برای در واقع مستندسازی و بحث‌های تحلیلی در بحث جهاد نصر کنار دست ایشان بودیم. ببینید مثل آقای عظیمی هستند. منتها نقطه بارز حاج آقای عظیمی این است که امیدش امروز مثل امید سال ۵۷ و ۵۸ بود با همان انرژی‌اش. هیچ لکه ناامیدی من در آقای عظیمی ندیدم. با همه سختی‌هایی که می‌کشید، با همه نامهربانی‌هایی که می‌دید، هیچ گاه من از زبون ایشان نشنیدم که افسوس بخورد، یا نسبت به آینده انقلاب تاسف بخورد و یا نسبت به وضع فعلی احساس ناامیدی داشته باشد. همان زمان که در بستر بیماری بود، همان موقع که پشت



**آقای مهندس عظیمی هم متفکر، هم عملیاتی، هم تشکیلاتی و هم فرهنگی بود، شما چند نفر را پیدا می‌کنید که همه این ویژگی‌ها را با هم در حد خیلی خوبی داشته باشد؟ همان قدر که حاج آقا به تشکیلات قائله، به فرهنگ جهادی هم قائل بودند. همان قدر که آدم متفکری بود، اهل تحلیل و آمار بود.**

این دانش و این تجربه و این گنج را به نسل بعدی رساند. حضرت آقا می‌فرمایند جنگ ما گنج است. مدیریت جهادی یکی از آن گنج‌های سرآمد جنگ بود و حاج آقا به شخصه، آتش به اختیار، دو سه دهه، وقت گذاشت، دل سوزاند تا این موضوع به نسل بعدی برسد. خودش به شوخی می‌گفت من تا حالا چند بار تا مرز رفتن رفتم، منتها دوباره برگشته‌ام، معلوم می‌شود ما یک وظیفه‌ای داریم که باید انجام بدهیم. از معدود نسل دومی‌هایی بودند که دغدغه نسل سوم و بعدی‌ها را داشتند.

### \* چقدر این فضای اعتقاد فکری ایشان روی

#### رویش نسل جوان جهادی تاثیر داشته است؟

نگاه کنید گروه‌های جهادی که از حدود ۷۸ - ۷۹ شروع کردند. گروه‌های جهادی روستایی، این‌ها یک تجربه‌ای رفتند در روستاها به صورت اردویی و این‌ها خدماتی داشتند. آقای مهندس عظیمی طرد نکرد این حرکت را ولی اشکالات جدی هم داشت. نقدهای منصفانه‌ای هم ایشان داشت که تجربه‌ای پشت سر این حرکت شماسست که این تجربه را شما گم کردید. البته تقصیر شما هم شاید نباشد. به تعبیر من چون تکنوکرات‌ها کنتور انقلاب را صفر کردند. کاری کردند که مایی که سال ۸۳، ۸۴، ۸۵ وارد این گودها شدیم یادمان نباشد که قبل ما ۲۵ - ۳۰ سال پیش هم همچون ماهایی رفتند و این تجربه را خیلی فراتر و وسیع‌تر شروع کرده بودند. آن تجربه کجاست الان؟ تجربه جهاد در سینه‌هاست. چند تا کتاب نوشتیم؟ چند تا مقاله نوشتیم؟ چند تا فیلم ساختیم؟ چند تا دانشکده راه انداختیم که این مدیریت جهادی را منتقل کند؟ حاج آقا یک تنه همه این کارها را کرد. فیلم ساخت. پوستر ساخت. تولید کرد. کار فکری کرد. مجله زد. همایش گذاشت. نشست گذاشت. یک تنه این آتش را حفظ کرد. این شمع را حفظ کرد که یک در واقع امروز به حمدالله به یک چلچراغی تبدیل شده و واقعاً امروز من عرض می‌کنم که مدیریت جهادی، فرهنگ و مدیریت جهادی اگر مدیون ۲ - ۳ نفر باشد نفر اولش آقای عظیمی هست. همسر ایشان می‌فرماید که جنگ در خانه خیلی‌ها تموم شده، ولی هنوز در خانه ما جنگ هست. هنوز ما حالت جنگی داریم. سال ۸۹ حاج آقا مأمور احیای اراضی کشاورزی شد. به من می‌گفت

و دانشگاه‌های شهرستان‌ها مطلب ارائه می‌داد، برای اینکه این پیام را برساند. با سازمان‌های متعدد، جلسات مختلف، با سپاه جلسات متعدد، چون احساس کرد امروز اتفاقاً در مسیر پرکشش پیشرفت کشور یک گمشده‌ای داریم به نام فرهنگ و مدیریت جهادی و حاج آقا این چراغ را حفظ کرد. در سرمای سوزان دوره یکه‌تازی تکنوکرات‌ها، حاج آقا این چراغ را زمین نگذاشت و به امروز رساند.

### \* به عنوان نسل امروزی و نسل بعد از جنگ، مهم‌ترین ویژگی آقای مهندس عظیمی را چه می‌دانید؟

آقای مهندس عظیمی هم متفکر، هم عملیاتی، هم تشکیلاتی و هم فرهنگی بود، شما چند نفر را پیدا می‌کنید که همه این ویژگی‌ها را با هم در حد خیلی خوبی داشته باشد؟ همان قدر که حاج آقا به تشکیلات قائله به فرهنگ جهادی هم قائل بودند. همان قدر که آدم متفکری بود، اهل تحلیل و آمار بود. من مهندسی را در آقای عظیمی فهمیدم. من مهندسی دانشگاه شریف خواندم. ولی یکی از اولین کسانی که مهندسی را به من فهماند آقای عظیمی بود، آن دقت نظرش در بحث ریزگردها، در بحث تسطیح اراضی، در بحث‌های کانال‌کشی، آبیاری و... کم نظیر است. ایشان قبل از انقلاب مهندس خبره‌ای بود. شرکت پیمانکاری داشت و این‌ها را رها کرد و آمد در جهاد. جلسات متعدد ما را قم پیش علماء می‌برد که ما باید در مدیریت جهادی حوزه را فعال کنیم. مبانی فقهی و عمیق حوزوی را ایشان به شخصه مطالعه می‌کرد و برای ما هم بازگو می‌کرد. گاهی هم جلسه می‌گذاشت و فعالین حوزه را به تهران می‌آورد. پایبند به مبانی عمیق اسلامی و متفکر و به روز بود. ببینید احیاء اراضی کشاورزی و یا بحث ریزگردها جزء پیچیده‌ترین مسائل دنیاست و مسئله ساده‌ای نیست ولی ایشان شجاعانه ورود کرد و با حوصله ابعاد بحث را باز می‌کرد. موضوع دیگر اینکه، حرف همه با هم حضرت امام(ره) که آرمان جهاد سازندگی بود را من در آقای عظیمی کشف کردم و دیدم. همین دوره خودمان هم هر جا احساس می‌کرد فردی می‌تواند کمکی بکند فارغ از جناح سیاسی اش، فارغ از گرایش فکری اش، می‌رفت سراغش و کمکش را جذب می‌کرد. در قصه احیاء

میز بود، موقعی هم که در بیابان‌های خوزستان بود یک حالت واحد داشت. همین به ما امید می‌داد. ماها شاید خیلی کم کاری کردیم. شاید بیشتر از این‌ها باید حاج آقا را در می‌یافتیم. نسل جدید باید برای این جور افراد مایه بگذاریم. جوان مومن جهادی امروز کم نیست، تحصیل کرده داریم، دکترا داریم. منتها این‌ها آن دانش و تجربه و آن فضایی که تجربه خالص و ناب جهادی در خلق شده را ندیدند و حس نکردند. چه کسی باید این را به این‌ها برساند؟ امثال عظیمی‌ها این وظیفه را بر خودشان فرض کردند. حاج آقا مناسیس را رها کرد. جلسات متعددی که با گروه‌های جهادی داشتیم، بلا استثناء شرکت می‌کرد و برایشان وقت می‌گذاشت. در شهرستان‌ها



**ایشان قبل از انقلاب مهندس خبره‌ای بود. شرکت پیمانکاری داشت و این‌ها را رها کرد و آمد در جهاد. جلسات متعدد ما را قم پیش علماء می‌برد که ما باید در مدیریت جهادی حوزه را فعال کنیم. مبانی فقهی و عمیق حوزوی را ایشان به شخصه مطالعه می‌کرد و برای ما هم بازگو می‌کرد. گاهی هم جلسه می‌گذاشت و فعالین حوزه را به تهران می‌آورد.**



**حاج آقا هیچ عکسی از دوره جنگش ندارد. یه کلیپ ده ثانیه‌ای هست که آن هم دستش را روی صورتش می‌گیرد و رد می‌شود. یک جا هم یک عکس ما دیدیم. گفتیم حاج آقا ما مشکوکیم شما در جنگ بودید یا نبودید. ۴ تا عکس می‌گذاشتید از خودت ما هم ببینیم. ایشان خاطرات عمیقی از جنگ برای ما تعریف کرد. من جنگ و دفاع مقدس، که از نوجوانی به آن علاقه‌مند بودم در این چند سالی که با حاج آقا زیست کردم برایم عینی شد مثل روز.**

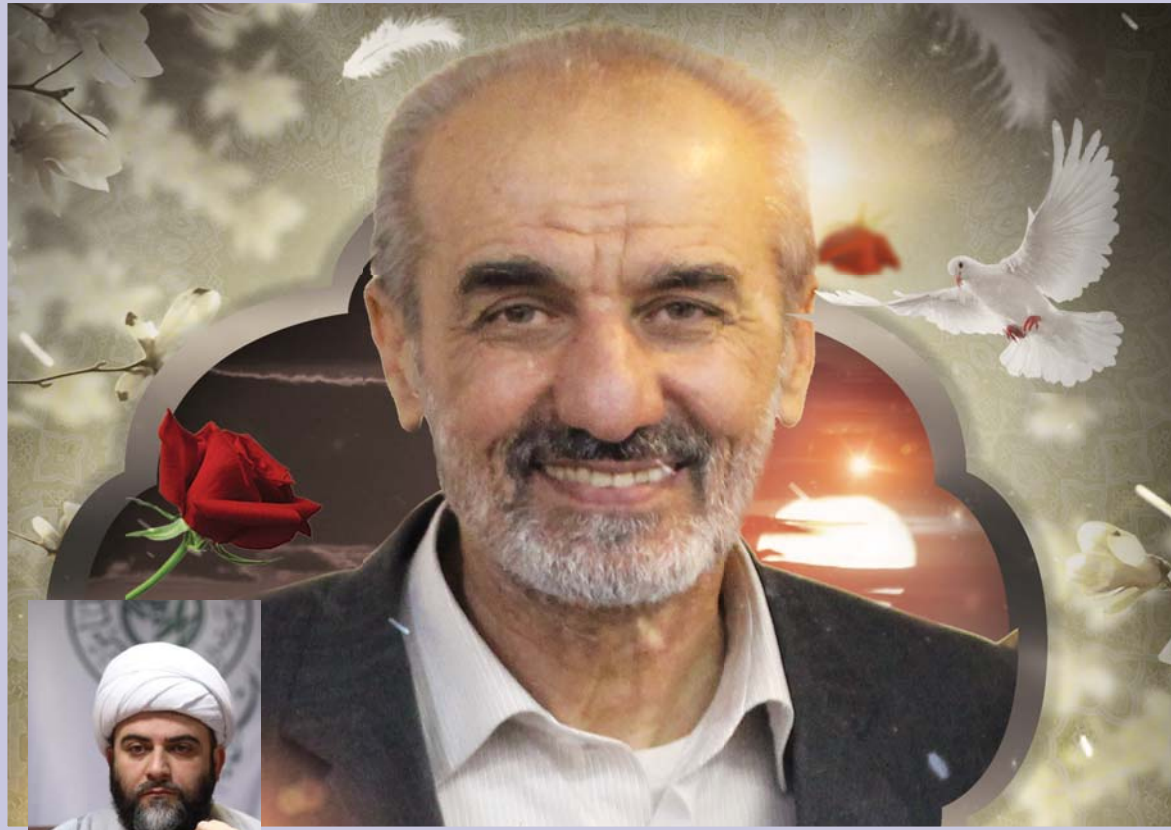
اراضی کشاورزی من در واقع منشی و مسئول دبیرخانه ایشان بودم. می‌دیدم که چگونه هر جا سراغ می‌گرفت کسی در اقصی نقاط ایران، روی این موضوع و ابعاد این موضوع کار کرده دعوت می‌کرد، می‌آورد جلسه می‌گذاشت، حرف‌هایش رو می‌نوشت، مدون می‌کرد و به معنای واقعی کلمه آن همه با هم را بهش اعتقاد عملی داشت.

**\* اگر نکته دیگه‌ای دارید بفرمایید. اگر نه، یک خاطره اگر تو ذهنتون هست، خاطره قشنگی هست بفرمایید.**

خاطره‌های شیرین ما با حاج آقا زیاد داریم. یکیش همین که حاج آقا هیچ عکسی از دوره جنگش ندارد. یه کلیپ ده ثانیه‌ای داره که آن هم دستش را روی صورتش می‌گیرد و رد می‌شود. یک جا هم یک عکس ما دیدیم. گفتیم حاج آقا ما مشکوکیم شما در جنگ بودید یا نبودید. ۴ تا عکس می‌گذاشتید از خودت ما هم ببینیم. بله حاج آقا خدمت شما عرض کنم که خاطرات عمیقی از جنگ برای ما تعریف کرد. من جنگ را، دفاع مقدس را که از نوجوانی به آن علاقه‌مند بودم در این چند سالی که با حاج آقا زیست کردم برایم عینی شد مثل روز. خاطرات نابی حاج آقا داشت از جهاد و از تجربه جنگ و خیلی به زبان شیوا و همراه با نوعی کنایه و این‌ها برای ما بازگو می‌کرد. آقای مهندس عظیمی یک آتش به اختیار جامع و کامل بود. آقای عظیمی سال ۹۴-۹۵ آتش به اختیار نبود. از همان فردای جنگ ایشان آتش به اختیار شد تا امروز. و من با یک حسرتی باید بگویم که این جمله شهید بهشتی که بشکند قلمی که ننویسد به سربازان خمینی چه گذشت، این را ما امروز دیدیم، هر مسئله‌ای به حاجی دادم یک جوابی داشت. اگر جواب کاملی هم نداشت یک سرخط خوبی ارائه می‌کرد. خداوند ایشان را رحمت کند و با اولیاء(ع) محشور نماید.

**\* ممنون از وقتی که در اختیار ما قرار دادید.**

من هم از شما سپاسگزارم و برای شهدا، امام شهدا و مهندس حسینعلی عظیمی علو درجات را از درگاه خداوند خواهانم.



حجت الاسلام والمسلمین محمد قمی رئیس سازمان تبلیغات اسلامی

## برادر مجاهد حسینعلی عظیمی از اولیاء خاصه بود که غم پر کشیدنش، به تسلائی حیاتِ حرکتِ جوانانه جهادی آرام می‌شود

بسم الله الرحمن الرحيم

«فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه»

امام علی (علیه السلام)

برادر مجاهد حسینعلی عظیمی، از اولیاء خاصه بود که غم پر کشیدنش، به تسلائی حیاتِ حرکتِ جوانانه جهادی و بشارتِ پیوستن به خیلِ رفقای شهیدش، آرام می‌شود.

مهندس عظیمی، از پیشتازان و مؤسسان جهاد سازندگی و مهندسی جنگ بود، که هیچ گاه جهادِ نستوهانه به او مجال فرونشاندن بی قراری اش را نداد. دردِ محرومان داشت؛ «رسم جهاد» داشت؛ پیشرفت، دغدغه اش بود؛ اندیشه را با عمل گره زده بود؛ هزاران فرد را تعلیم داد و تربیت کرد و صدها جوانمرد را یکه تاز میدان جهاد ساخت؛...

اینک او به ظاهر در میان ما نیست؛ اما راه جهاد، به سوی پیشرفت ادامه دارد و هسته های جهادی با تمسک به والی ها و عظیمی ها و آوینی ها و... در حین مبارزه با محرومیت، بی عدالتی، تحریم، توسعه زدگی غربی، جهالت و فساد هستند و گام دوم انقلاب را رقم می زنند.

خلاً او را به همسنگران جهادی، جوانان جهادی و خانواده صبورش تسلیت می‌گویم. باشد که فراق ما، نیز صبر و شکر ما بر این مصیبت، حرکتِ جهادی در کشور را بسط و نُضج دهد و به تمدن نوین اسلامی وصل نماید.



حجت الاسلام صفرعلی مرادی

## مهندس عظیمی، همان عظیمی آب ماند و هیچگاه عظیمی نان نشد

از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد و دوستان سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

اشاره

حجت الاسلام و المسلمین صفرعلی مرادی از جهادگران پیشکسوتی است که در دوران دفاع مقدس هم‌رزم سردار جهادگر حسینعلی عظیمی بوده است.  
حجت الاسلام مرادی سال‌های مسئولیت فرهنگی و تبلیغات قرارگاه کربلارابر عهده داشت و در بین ایثارگران پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد چهره شناخته شده‌ای است.  
وی در گفت و گو با خبرنگار نشریه به بیان خاطراتی از زنده یاد عظیمی پرداخته است.

طلاب و دانشجویان آن زمان توفیق داشتم در عرصه‌های مختلف مبارزه برای پیروزی انقلاب اسلامی حضور داشته باشم. بعد از پیروزی انقلاب هم، قبل از شروع جنگ در جهاد خوزستان شرکت داشتم و هم‌زمان با سیلی که خوزستان را فرا گرفته بود در امدادسانی با دوستانی که الان جزء قدیمی‌های جنگ هستند مثل آقای حاج عباس خیراله‌زاده و دوستان دیگر شرکت داشتیم. جنگ که شروع شد؛ در

حاج آقا خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. یک تاریخچه کوتاهی از سوابق خودتان برای خوانندگان ما بفرمایید تا بعد انشاءالله وارد بحث بشویم.

بسم الله الرحمن الرحیم  
با سلام خدمت جنابعالی و خوانندگان محترم این نشریه؛  
بنده هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی مثل سایر جوان‌ها،

خدمت دوستان مان در دفاع مقدس بودیم و تا بعد از قطعنامه هم در جبهه‌های جنوب و هم در جبهه‌های میانی و هم در جبهه‌های غرب خدمتگزار رزمندگان بودیم و خاک پوتین و کفش آن‌ها بر چهره ما هم می‌نشست.

### \* با آقای مهندس عظیمی چه زمانی آشنا شدید؟

آشنایی ما با آقای مهندس عظیمی هم از همان زمانی که در ستاد کربلا بودیم و ایشان هم بودند آغاز شد. یکی از پرافتخارترین برگ‌های کارنامه زندگی بنده همین است که در خدمت آقای عظیمی بوم و به تعبیری راجع به ایشان و امثال ایشان باید بگویم که

«گر کسی وصفشان ز ما پرسد،

بی دل از بی نشان چه گوید باز

عاشقان کشتگان معشوقند،

بر نیاید ز کشتگان آواز»

ما وقتی که در مجامع سرداران و کنگره‌ها و یا در محیط‌های پاسداری می‌خواهیم یک کسی را خیلی خوب توصیف کنیم تعبیرمان این است که ایشان پاسدار پنجاه و هفتی است، یعنی خصال و روحیات و منش پنجاه و هفتی در وجودش در واقع رسوخ، بروز و ظهور کرده است و آن روحیات را هم با خودش حفظ کرده است. من وقتی در خصوص آقای عظیمی فکر می‌کردم و فکر می‌کنم می‌بینم که در مورد آقای عظیمی باید همین تعبیر را تنها به کار ببریم که جهادی پنجاه و هفتی، پنجاه و هشتی آقای عظیمی بود و باقی ماند؛ با همان روحیات.

### \* به چه دلیل؟

اصلی‌ترین شاخصی که سبب این ویژگی در وجود آقای مهندس عظیمی بود این بود که تابلویش را برای زندگی کاری و زندگی انقلابی خوب انتخاب کرد و زیر تابلو «قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله» شخصیت آقای عظیمی شکل گرفت. البته شخصیت ایشان که یک شخصیت انقلابی بود و کار را فقط برای خدا انجام می‌داد و این موعظه الهی را ایشان خیلی خوب به گوش جان شنید و در همان مسیری که باید بگویم همه انبیاء، اولیاء، شهدا و امام راحل امت آن مسیر را که ان تقوموا لله است پیمود. این واژه ان تقوموا لله یا همین

قل انما اعظکم بواحد ان تقوموا لله شاید جزء پرتکرارترین کلیدواژه‌هایی است که امام راحل(ره) به آن اشاره می‌کردند که کار را فقط برای خدا انجام بدهید. برای خدا کار کنید و قصد قربت در کارهایتان داشته باشید.

می‌بینیم که انبیاء و بزرگان و اولیاء دین و شهدای ما این دلیل خسته و رنجیده نشدن‌شان، دلیل این که اساساً هیچ دشواری و هیچ سختی این‌ها را آزار نمی‌داد به خاطر همین است که کارهایشان برای خدا بود و اساساً احساس خستگی نمی‌کردند. حالا آقایان دیگر یا افراد دیگری در همین رنج بودند که در جنگ و قبل از جنگ در جهاد بودند، بعد از جنگ هم باز در سنگر قرارگاه و ستاد و عنوان سنگر سازان بی‌سنگر بودند، ولی بالاخره پیچ و خم روزگار و گذشت زمان آن‌ها را دچار یک تغییراتی در مشی و منش‌شان کرد. در واقع اگر ترکش جنگ را خوردند؛ ترکش حالا بگویم دنیاطلبی یا رفاه‌زدگی یا بعضی از مسائل مبتلابه بعد از جنگ باز به آن‌ها اصابت کرد. ولی آقای عظیمی از جمله کسانی بود که واقعا ثابت و استوار ایستاد و خیلی این موج‌ها، این طوفان‌ها، آن چیزهایی که سبب تغییر مشی و شخصیت و رفتار برخی شد، آقای عظیمی را در واقع تکان نداد.

من در آخرین دیداری که شاید بگویم با آقای عظیمی داشتیم یک چند ماهی قبل از زمین‌گیر شدنشان در سال ۹۸ بود. ایشان یک مطلبی را دنبال می‌کرد در خصوص این موسسه سیمرغ که لازم بود از طریق رئیس محترم ستاد کل نیروهای مسلح حل بشود. قرار بود که دانشجویان نخبه‌ای که در موسسه سیمرغ همکاری می‌کردند، موضوع خدمت و وظیفه آن‌ها را حل کند و این احتیاج به یک گردش کار و سیر مراحل داشت که به خاطر همین که ما در همان مجموعه توفیق خدمت داشتیم، قرار شد که یک مجوزی از طرف سرلشگر باقری برای این کار داده بشود. ایشان به من گفت به سرلشگر باقری بگویند آقای عظیمی آب. گفتند که ایشان من را به اسم آقای عظیمی آب می‌شناسد. یعنی اینکه اگر لازم بود توضیح بدهید برای قضیه و ایشان تداعی بشود، اسم من در ذهنش به اسم عظیمی آب یادآوری می‌شود. من واقعاً بیان لطیف و برداشت ظریفی که خودم به ذهنم رسید گفتم که: «آقای عظیمی شما هنوزم هم عظیمی آب هستید، چرا که شما عظیمی نان نشدید.» خیلی‌ها آب بودند

## جهادسازندگی ترجمه سازندگی دادند که می‌شود در سازندگی جهاد کرد. نظر شما چیست؟

خب قرآن کریم موضوع جهاد را به عنوان یک واژه‌ای یا مفهومی که دامنه‌اش خیلی گسترده است مطرح کرده است. چون آن جاهایی که صرف جنگ را قرآن به کار می‌برد کلمه قتال عمدتاً هست. ولی جهاد یک واژه‌ای هست خیلی مفهومی و گسترده‌تر از آن مفاهیم و در همه شئون یعنی در جنگ سخت، در جنگ نرم، در کار عمرانی، در کار خدمت رسانی، در همه عناوین طبیعتاً کارکرد دارد و دارای معنا و مفهوم هست و به نظر می‌رسد همان بزرگوار هم درست فرمودند. حضرت امام(ره) در جای جای بیاناتشان و اساساً با انقلاب اسلامی ترجمان همه آیات جهادی را در واقع داشتند از جمله یکی از مصادیق جهاد را به عنوان جهاد سازندگی آن زمان اسم بردند که دیگر خود به خود با همان اشاره حضرت امام بود که جریانات و گروه‌های جهادی شکل گرفتند و بعد تبدیل اول به عنوان یک نهاد و بعد به سمت وزارتخانه رفت. و بعدش هم حالا آنچه که بر جهاد گذشت. یکی از ویژگی‌های بسیار بسیار هوشمندانه آقای عظیمی را اگر کسی بخواهد پی‌گیری کند و به اصطلاح دلیل بر بصیرت ایشان را انسان بخواهد درک کند و بفهمد، همین سوز و گدازی بود که آقای عظیمی برای موضوع واژه جهاد و همین مسائل ادغامی داشتند. آقای عظیمی خوب می‌فهمید که مقصد و مقصود امام از کلمه جهاد چه بود. خوب هم می‌فهمید که آن جریاناتی که آمدند و طرح دادند و ایده ادغام جهاد را دادند آن‌ها هم چه جریاناتی پشت‌شان بود و چه اهداف و مقاصدی داشتند. این را آقای عظیمی خوب می‌فهمید.

ولی بعداً به دنبال نان رفتند و به کژراهه و بیراهه رفتند و مسیر را گم کردند. ولی شما هنوز عظیمی آب هستید با همان زلالی همیشگی و واقعاً الان می‌خواهم باز در خصوص ایشان همان حرف را تکرار کنم که «آقای عظیمی، عظیمی آب باقی ماندند و عظیمی نان نشدند.»

## \* حاج آقا شما جذب جهاد که شدید در کسوت روحانیت بودید یا نه؟

بله، من انقلاب اسلامی که پیروز شد یک طلبه جوان ۱۷ ساله بودم. آن زمان هنوز محاسن‌مان کامل نشده بود. طلبه جوانی بودم که حتی قبل از پیروزی انقلاب یعنی ۱۶ سالگی، در سال ۵۶ منبر می‌رفتیم، تبلیغ می‌رفتیم. لذا جهاد آمدن‌مان هم با همان کسوت روحانیت بود.

## - چی شد که جذب جهاد شدید؟

خب انقلاب که پیروز شد بالاخره نهادهایی مثل کمیته انقلاب اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و جهاد سازندگی شکل گرفت. همزمان خبر رسید که خوزستان سیل آمده و احتیاج به امداد و کمک و این‌ها داشت. ما هم به عنوان یک نیروی داوطلب و طلبه جوان برای کار کمک و امداد حرکت کردیم. در سازماندهی که آن‌جا صورت گرفت طبیعتاً کار دست جهاد بود. ما هم وارد شدیم و تقریباً مسئولیت فعالیت در جهاد شادگان را با آقای حاج خیرالله که الان الحمدلله در قید حیات هستند به عهده داشتیم. همزمان با همین حرکت با جهاد بودیم تا دفاع مقدس و قرارگاه و بعد از آن هم که دیگر حالا جنگ تموم شد با سایر نهادهای انقلابی همکاری می‌کنیم.



- قبل از اینکه  
بحثمان را ادامه بدهیم؛  
با یک دوستی من  
صحبت می‌کردم که  
ایشان هم علوم قرآنی  
خوانده‌است، نظرش  
این بود که حضرت  
امام(ره) آیات جهاد را با

ناب هم از آقای عظیمی سر می‌زد. یک دست نوشته و نامه‌ای از ایشان خطاب به بنده هست که آن زمان در شرایط بحرانی دفاع مقدس که همه فرماندهان هم و غمشان معطوف به موضوع کار عملیاتی و تک و پاتک‌های دشمن بود، به من نوشته که آقای مرادی، خطاب به بنده، این تجارب و خاطرات فرماندهان جمع آوری بشود و حتی به خاطر ابزار لازمش به من گفته که برای همه این‌ها یک ضبط کوچک



تهیه کنید که بتوانند در اتاق جنگ، در اتاق فرمان، در همان قرارگاه‌های تاکتیکی، تمام صحبت‌هایشان را ضبط کنند که بعداً قابل استفاده باشد. یعنی اینکه ایشان در بحران و کوران دفاع مقدس به فکر تاریخ دفاع مقدس بود که این حماسه‌ها و این حماسه آفرینی‌ها و این روحیات جهادی و انقلابی بعدها دستخوش تحریف نشود. این را بارها به خود من تأکید داشت هم به صورت مکتوب و هم شفاهی که به صورت یک دستور به بنده ابلاغ کردند که عرض کردم دستورش را هنوز هم دارم. به فرماندهان، یک کمی گله هم می‌کرد که باید این وقایع شاید نظیرش در تاریخ بعد از اسلام وجود نداشته باشد، این‌ها باید ثبت بشوند. لذا ثبت وقایع جنگ را خیلی اهمیت می‌داد و بعد از آن هم نگران بود که در پیچ و خم خیلی از مسائل روزگار این وقایع خدای نکرده گم و محو نشوند. تاریخ دفاع مقدس کم‌رنگ و تحریف نشود. لذا بر این خیلی تکیه داشت.

وقتی هم که کانون را شکل دادند آقای عظیمی جزء بنیانگذاران کانون سنگسازان بودند و این ایده را ارائه کردند. حداقل دو تا از اصلی‌ترین دلایل‌هایش را که بخواهیم بشماریم یکی همین بحث بود که یک مرکز، یک محور و یک همان تعبیر کانونی باشد که بتواند این بچه‌ها را جمع کند و یک حلقه واسطی برای اتصال نیروهای پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد با یکدیگر باشد. دوم اینکه این بچه‌ها آن جنبه و بعد و شخصیت جهادی‌شان در گیر و دار روزگار تغییر نکند. حالا یکی می‌شد استاندار، یکی می‌شد فرماندار، یکی می‌شد مدیرکل کذا. بالاخره این‌ها بچه‌های با جریزه

### \* زمان جنگ شما در ستاد قرارگاه کربلا مسئولیت هم داشتید؟

بله. مسئولیت تبلیغات قرارگاه کربلا را داشتیم.

### - از آشنایی تان با آقای عظیمی خاطر تان هست کجا آشنا شدید با هم؟

در همان ستاد کربلا. البته آن زمان که بنده بودم ایشان هنوز رئیس ستاد نبودند. مسئولیت‌های دیگر را داشتند در جاهای دیگر. ولی وقتی که به عنوان رئیس ستاد انتخاب شدند به یک نحوی در سلسله مراتب رئیس ما بود. آنچه که ما یاد گرفته بودیم سلسله مراتب بود ولی آقای عظیمی رابطه‌اش در سیستم مسئولیت ستاد قرارگاه کربلا، واقعاً یک رابطه قلبی، دلی و فرماندهی و حاکمیت بر دل‌ها و قلوب بود. لذا ایشان واقعاً نقش سنگ صبور برای همه در شرایطی که احیاناً واقعاً کار سخت می‌شد بر دوستان را داشت. وجود ایشان، آن طمأنینه، عزم و اقتدار ایشان تقریباً آرامش بخش برای همه بود. من خودم واقعاً ایشان را یک شخصیت چند بعدی می‌دانستم و تا همین آخر عمرش هم ثابت کرد این را که علاوه بر این که یک آدم واقعاً متخصص بود که حالا در بعد فنی‌اش طبیعتاً باید اهل فن نظر بدهند، آدم‌های عملیاتی نظر بدهند، همسنگران و فرماندهان جنگ باید نظر بدهند ولی من قائل بودم که همزمان ایشان هم یک آدم فنی، عملیاتی و هم یک شخصیت کاملاً فرهنگی بود. یعنی این دو بعد را در وجود خودش جمع کرده بود و ایده‌های همزمان با آن ایده‌های فنی و عملیاتی که داشتند، ایده‌های فرهنگی



### همچنین حالاتی.

عرض کردم ایشان یک شخصیت چند بعدی که بود اصلاً این جنبه فرهنگی، معنوی وجود ایشان یک غالب شخصیتی‌اش بود. من یادم هست که شهید محمدتقی شرعی که در عملیات کربلای ۵ اگر اشتباه نکنم اواخر بهمن یا اسفند بود که به شهادت رسید، آقای عظیمی خیلی محو شخصیت محمد تقی شرعی بود، خیلی. با اینکه آقای شرعی یک روحانی بود. محمدتقی شرعی پسر آن عالم بزرگوار که پدرشان هم آیت اله شرعی بودند؛ ولی آنقدر که آقای عظیمی آن زمان آقای شرعی را شناخته بود، بنده یک طلبه رفیق آقای شرعی ایشان را نشناخته بودم. بعدها هم همیشه به من می‌گفت که ما باید روی اندیشه و نگاه آقای شرعی و در بسط و گسترش خیلی کار بکنیم و یک چند تا کار مشترک هم انجام شد، چند تا قدم هم برداشته شد ولی این حکایت از آن نگاه بلند و افق دید آقای عظیمی می‌کرد که آقای شرعی را نه به ما هو یک روحانی بلکه به آن ایده‌های بلند معنوی فرهنگی می‌شناخت. طبیعی است که همه آن فرماندهان استان‌ها، بله این توصیه‌ها را زیاد داشتند در بحث اخوت و برادری و مهرورزی و در عین حالی که انصافاً در کارشان جدیت در همه وجودشان بود. خواب و آسایش و آرامش نداشتند. کم توقع‌ترین آدم بودند؛ یعنی اساساً برای خودش منزلت و جایگاه و شأن فرماندهی و مسئولیت ستادی و این‌ها قائل نبود. خودش ساده زیست‌ترین آدم بود. کما اینکه واقعاً این معنا را عرض کردم بعد از دفاع مقدس هم در زندگیش ثابت کرد. تنها چیزی که به آن نگاه نمی‌کرد نگاه به زندگی به معنی تجمل، رفاه و مال‌اندوزی و دنیاطلبی و عنوان و القاب بود، در حالی که همه رقم قابلیت در وجودش

و با جوهر و جنم‌داری بودند و آدم‌های عادی نبودند، لذا قابلیت‌های زیادی داشتند. هر کدام‌شان رئیس هر موسسه و شرکت و هر جایی که شدند نوعاً آدم‌های موفق بودند. به همین دلیل آقای عظیمی یکی از نگرانی‌هایش همین بود که این‌ها بروند در جای دیگر، آن رنگ دفاع مقدسی‌شان در وجودشان کمرنگ بشود و خیلی علاقه داشتند که به هر دلیلی، به هر طریقی این‌ها حالا چه در هفته دفاع مقدس، چه به بهانه‌های مجمع مرتبط با سنگرزبان بی سنگر، کانون و گردهمایی‌ها این‌ها دور هم جمع بشوند و واقعاً هم اثربخش بود، یعنی همین خیلی‌هایشان در این گردهمایی‌ها اظهار می‌کردند که ما وقتی که جمع دوستان را می‌بینیم در واقع آن خاطره‌های دوران دفاع مقدس تداعی می‌شود و اساساً یک روح تازه‌ای در وجودمان دمیده می‌شود. آقای عظیمی خیلی اهداف بلندی از موضوع کانون داشت. حالا ان شاءالله که بعد از آقای عظیمی همه آن کسانی که دل در گرو محبت آقای عظیمی داشته و دارند، این احساس را داشته باشند که واقعاً آقای عظیمی صرفاً به ما هو حسینعلی عظیمی نبود، آقای عظیمی یک آرمان بلند بود. یک آرمان انقلابی بود. آقای عظیمی یک ایده بزرگ و بلند جهادی بود و هر کسی که به ایشان علاقه دارد که همه هم الحمدلله به ایشان عشق می‌ورزند و علاقه دارند باید به دنبال همان آرمان‌ها باشند و طبیعتاً ما که قائلیم امثال ایشان و همه شهدای دفاع مقدس ما روحشان در واقع احاطه داره بر ما و در واقع زنده‌گان آن‌ها هستند و ماها در واقع در مقابل آن‌ها نباید بگوییم ما زنده هستیم.

### \* در همان دوره دفاع مقدس غیر از این فرمایشی

که فرمودید که نکته ظریفی هم هست آن ثبت خاطرات و این‌ها، جایی بود مثلاً ببینید نگاه آقای عظیمی بعد فرهنگ، جدای از مباحث نظامی بوده باشد؟ خب مثلاً در رفتار با نیروهایش؟ من یادم هست یک خاطره‌ای می‌گفتند که مثلاً به یکی از فرمانده‌ها گفته بوده آقا با این بچه‌های سربازها و زیردست‌هایتان اینجور تند برخورد نکن فردا این‌ها شهید می‌شوند، دل خودت می‌سوزد. یک





جنس بودند. با این تفاوت که باز هم آنها اهل سنت بودند به لحاظ آیین و آموزه‌های دینی شان هم باز با ما تفاوت داشتند؛ یعنی دو سه تا تفاوت بود که این کار را برای ما سخت می‌کرد. من گفتم که چشم آقای عظیمی! چون از آن طرف هم دو سه تا نگرانی داشت. هوا داشت کم کم گرم می‌شد. بوی تعفن این جنازه‌هایی که همه هم شیمیایی بودند داشت منطقه را می‌گرفت و طبیعتاً می‌توانست یک تهدید جدی برای نیروهای رزمنده ما، یگان‌ها و لشگرهایی که آن‌جا مستقر بودند، باشد. دیگر حالا این مأموریت در نوع خودش بی‌نظیر و بی‌بدیل بود که ایشان پذیرفته بود و آمد به من گفتند و گفت که باید آستین‌ها را بالا بزنید و وارد این کار بشوید. با بعضی از تدبیرهایی که اندیشیده شد و ما رفتیم امام جمعه آن‌جا را که آن زمان از خود حلبچه آمده بود و در کرمانشاه مستقر شده بود پیدا کردیم و بعد ایشان برادرشان که ظاهراً ملا عمر بود اسمش، را مأمور کرد و بالآخره کار، کار بسیار سخت و سنگینی بود. خیلی سخت و سنگین، ولی در عین حال آقای عظیمی با یک عزم و همتی این کار را دنبال کردند و آن مرحله هم انجام شد. ولی در هر شرایطی عرض کردم این ما می‌توانیم که امروزه الان به عنوان یک شعار رایج شده، ایشان با همه وجودش واقعاً باور داشت و به تعبیری که فرمودند غیرممکن‌ها را کاملاً ممکن می‌دانست. این هم جزء تقریباً آخرین مأموریت‌هایی بود که ایشان آن زمان‌ها بخش عمده‌اش را به عهده ما سپرد و خودشان هم که حضور فعال داشتند و انجام شد.

**- یعنی این کار کفن و دفن توسط بچه‌های جهاد -**

بود و همه رقم زمینه هم برای اینکه بخواهد در وادی مسائل دنیایی وارد بشود برایش وجود داشت ولی انصافاً دنیاگریز بود آقای عظیمی. در هر مرحله ای منتها آن منش اخلاقیش یک منش ثابتی بود. من یادم هست که والفجر ۱۰ از منطقه مریوان و دزلی که شروع شد و آن ارتفاعات ملخ خور را بچه‌ها دیگر حالا رفتند عملیات که انجام شد و این‌ها، ما در بیاره یک مقری داشتیم که بیاره، هم مال عراق بیاره بود و هم بیاره ایران ولی عمدتاً حالا ما در آن قسمت بیاره

عراق مستقر بودیم. یکی از روزها آقای عظیمی رفته بود در قرارگاه فرماندهی که گمان می‌کنم آن‌جا تحت فرمان قرارگاه حمزه بود و ما هم در کنترل عملیاتی قرارگاه حمزه آن‌جا کار می‌کردیم، وقتی برگشت من را صدا زد در همان سنگر خودشان، اول یک تبسمی کرد و یک کم خندید. بعد گفت آقای مرادی یک مأموریت جدید را من رفتم در قرارگاه قبول کردم و باید خلاصه آستین‌ها را بالا بزنید و این مأموریت را انجام بدید. گفتم خیر است. ما که در خدمتیم آقای عظیمی، از شما فرمان و از ما اجرا. من فهمیدم که این یک مأموریت متفاوتی هست. یعنی یک چیزی هست که حالا در طول سالیان گذشته در این موقعیت‌ها و شرایط گذشته همچنین مأموریتی نبوده است. گفت که مأموریت دفن و کفن اموات حلبچه است. یعنی اینکه آن‌جا در حلبچه ما زن و مرد و دختر و بچه و کوچک و پیر و جوان و همه چیز روی همه کشته‌ها تلنبار شده بود. در هر مقری، در هر خانه‌ای، در پیاده‌رو، در خیابان، همه جا کشته‌ها ریخته بودند زن و مرد هم قاطی. بعد آقای عظیمی در جلسه قرارگاه که شرکت کرده بود آن‌جا به ایشان ظاهراً این مأموریت را سپرده بودند و قرار بود که ستاد کربلا یک همچنین مأموریتی را انجام بدهد. آمد خب طبیعتاً این مسأله یکی از ابعادش بعد شرعی کار هست. یعنی اینکه اگر فرض بکنیم میت مرد هست باید مرد کار کفن و دفنش رو انجام بدهد، اگر میت زن هست باید زن‌ها اموات غسل و کفن و این‌ها را انجام بدهند و آن‌جا هم زن وجود نداشت و همه ما خب طبیعتاً مرد بودیم و هر چی هم امکان و نیرو داشتیم باز همه از همین

تلاش بکنیم و به همین دلیل هم در آن کارگروه وظیفه خودم می‌دانستم که حضور داشته باشم و حالا گه‌گاهی هم که آقای عظیمی که حالا این اواخر هم که یک مقدار کسالت برایشان عارض شده بود باز هم شرکت می‌کردند، خودش یک انگیزه مضاعفی داشت برای ما و آنچه که واقعاً در وجود آقای عظیمی می‌دیدیم نه نگاهش محدود بود به یک زمان و نه محدود بود به یک مکان. یک جریان داشت اندیشه و افکار ایشان. من یادم هست اوایل سال ۹۶، جریان سوریه وقتی شدتش خیلی زیاد شده بود، ایشان یکی از دوستان لبنانی خودشان را که یک طرحی را داشت شبیه به همین مراکز تولیدی کارگاه‌های کوچک و این‌ها بود، با همان طرحش ایشان را به منزل ما آوردند. یک ظهری را هم ما توفیق داشتیم خدمتشان بودیم. ایشان در نظر داشت که این طرحش در مراکز نهادی در جمهوری اسلامی مطرح بشود و هم حمایت‌ها و پشتیبانی‌های لازم از این طرح بشود. آن‌جا به من گفت که من در موضوع سوریه خیلی حیف می‌دانم که تجارب ما در دفاع مقدس در آن‌جا اجرایی نشود. حالا خودش هم دیگر تقریباً با بیماری درگیر بود. گفت خیلی دلم می‌خواهد که یک امکان سنجی در این کار بشود و زمینه این کار را بسنجیم و این تجارب را ببریم آن‌جا اجرا کنیم. من گفتم که باشد؛ این کار را می‌کنیم. به هر حال یک خواسته ایشان بود و یا بگویم یک مأموریت؛ چون ما ایشان را مثل گذشته همیشه فرمانده خودمان می‌دانستیم و می‌دانیم. من این سفر سوریه را انجام دادم. رفتم چند هفته‌ای در سوریه،

### انجام شد؟

حالا مشارکت سایر سازمان‌ها و ارگان‌ها و نهادها و این‌ها هم بود ولی مسئولیت اصلیش را ایشان وقتی از جلسه قرارگاه حمزه برگشتند بله، به من گفتند که من رفتم یک همچنین مسئولیتی در جلسه قرارگاه به ما سپرده شد، آن موقع دیگر ما با مشارکت مردم و بومی‌ها و امام جمعه و این‌ها را آوردیم پای کار، چون منطقه کاملاً جنگی بود. بمباران‌های هواپیماهای عراق لاینقطع انجام می‌شد. بومی‌های منطقه همه یا کشته شده بودند یا فرار کرده بودند. ما رفتیم آن‌ها را هم آوردیم. بله با مشارکت آن‌ها انجام شد.

**– حاج آقای مرادی علیرغم تمام مسئولیت‌هایی که بعد از جنگ و این چند ساله اخیر داشتند کارگروه فرهنگی کانون سنگرسازان را تقریباً پای ثابتش بودند و به صورت فعال در این جلسات شرکت می‌کردند. چه نگاهی به این مسئله داشتید که انقدر برای شما مسئولیت آور بود؟**

حقیقت این است که یکی از دلایلی که برای بنده ایجاد انگیزه می‌کرد که این انجام وظیفه را بکنم و به عنوان یک عضو کوچکی در جمع دوستانمان بیایم در کارگروه فرهنگی، همان ایده و آرمانی بود که حاج آقای عظیمی و سایر دوستان با همان نگاه کانون را بنا کردند و با همان نگاه هم کارگروه فرهنگی تشکیل شد. با همان نگاهی که آقای عظیمی داشتند ما بر خودم فرض و لازم می‌دانستیم کمالین

که هنوز هم نه تنها کمتر نشده آن انگیزه بلکه بیشتر هم شده و به این قائل هستم که باید به قول علماء که می‌گویند که "ما لا یدرک کله لا یتدرک کله" و به تعبیر فارسی‌اش می‌شود همین «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» به هر مقداری که می‌توانیم باید در این راستا، در راستای حفظ آن ارزش‌ها، زنده نگه داشتن آن ارزش‌ها



### مقدس، ایشان را فرمانده خودش می‌داند و چنین نظری دارد.

در نگاه نخبگانی اگر کلید شخصیت افراد را انسان بخواهد پیدا بکند، من کلید شخصیت آقای عظیمی را علاوه بر آنچه که دوستان توصیف کردند که هیچ شأن ویژه و برتری برای خودش قائل نبود که این حاکی از همان نگاه متواضعانه‌اش بود، در دو چیز که متأسفانه باید بگویم بخشی‌اش کم تعریف شده از آقای عظیمی می‌بینم. یکی بحث ولایتمداری آقای عظیمی بود. من در این محافل و مجالس کم دیدم که به میزان ولایت مداری آقای عظیمی کسی اشاره کند. ایشان با همه وجودش واقعاً ذوب در ولایت بود. مفهوم ولایت را خوب فهمیده بود. چه در زمان حضرت امام، چه در زمان رهبری و ولایت حضرت آیت الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی). ایشان واقعاً به تمام معنا خودش را یک سرباز می‌دانست. یعنی چیزی بیشتر از شأن یک سرباز در مقابل ولایت برای خودش قائل نبود و همیشه هم قشنگ‌ترین تحلیل‌ها را ایشان نسبت به وقایع و نسبت به مواضع مقام ولایت داشتند. این یکی از برجسته‌ترین شاخص‌های شخصیتی آقای عظیمی است که من واقعاً به همه آن کسانی که الان چه در مجموعه سیمرغ کار می‌کنند، چه آن‌هایی که در مجموعه کانون سنگرسازان کار می‌کنند می‌گویم یک دین آقای عظیمی به گردن همه ماست که ما این بعد ولایتمداری آقای عظیمی را خوب تجزیه و تحلیل کنیم. خوب تشریح کنیم و خوب بیان کنیم. دوم؛ بحث دشمن شناسی بود که آقای عظیمی خوب تشخیص می‌داد. یعنی واقعاً تشخیص دشمن آقای عظیمی

در مناطقی مثل خود دمشق و حلب و حماء و دیرالزور و تدمر و... و تقریباً همه آن مناطق این بررسی کاملی داشتم برای همین که زمینه کار را بسنجیم ببینیم چقدر می‌شود آن تجارب دفاع مقدسی خودمان را به آن‌جا برد. جالب این‌جا بود که روز عاشورا من در نیل الزهرا(س) بودم. دیدم که یکی از دوستان دیگر جهادی‌مان حاج آقای دلگرم هم آن‌جاست. گفتم آقای دلگرم این‌جا شما چه کار می‌کنید؟ بعد از حالا یک مقدار صحبت گفت که من آمدم باز زمینه سنجی کنم، امکان سنجی کنم ببینم چقدر می‌شود. من احساس کردم آقای عظیمی همان مطالبی که با ما مطرح کرده بود با ایشان هم داشتند و آنچه که حالا از برآیند این موضوع برمی‌آید و مهم است این که اساساً ایشان فراجغرافیایی فکر می‌کرد. فراملی فکر می‌کرد. فراکشوری فکر می‌کرد. اساساً اندیشه‌اش محدود و معطوف به ایران و مردم ایران و انقلاب ایران نبود. خیلی در گسترده این افکار و اندیشه‌های انقلابی حضرت امام تلاش داشت. نمونه‌اش همان کارهایی که در لبنان ایشان داشتند. نمونه‌اش همان دوستانی که از لبنان با ایشان آمدند و با ما هم ملاقات داشتند، خدمتشان رسیدیم و نمونه‌اش همین کاری که برایش هم بنده سفر به مناطق جبهه‌های سوریه داشتم و هم آقای دلگرم هم که اتفاقی آن‌جا، تصادفی دیدیمش و ایشان دنبال می‌کرد و بعداً که آمدیم من گزارش کلی به ایشان عرض کردم. تلاش داشت که ما بتوانیم زمینه‌هایی را فراهم کنیم که کار و اقدام و آرمان جهادی و فرهنگ جهادی در سازندگی، در مقاومت، به کشورهای مثل سوریه هم منتقل بشود.



- ما با آقای دارایی نژاد که صحبت می‌کردیم ایشان می‌گفتند که آقای عظیمی یک شخصیت کاریزماتیک دوست داشتنی داشت. به خاطر این که هیچ موقع این را نگفت که مثلاً فلانی از من پایین‌تر است. همیشه همه را برتر از خودش می‌دانست. شما راز موفقیت آقای عظیمی را در چی می‌بینید؟ که حاج آقای مرادی بعد از سال‌ها گذشت از دوران دفاع

بدهد و فرهنگ جهادی را به عنوان طرح درس دانشگاهی اش بکند تا دانشجویان در دوران دانشجویی فرا بگیرند که پیشینه جهاد چه بوده، مفهوم جهاد چه بوده، عملکرد جهاد چی بوده، رویکرد جهاد در قبل از دفاع مقدس چی بوده است؟ رویکرد جهاد بعد از دفاع مقدس چیست و بتواند باز این تشکل‌ها را شکل بدهد و این فرهنگ را در واقع پایایی و ماندگاری اش را در واقع یک مقداری تضمینی تر کند که آخرین گام‌هایش هم عرض کردم آمده بودند در مجموعه ستاد کل نیروهای مسلح و این مسأله را دنبال می‌کردند که بتوانند حالت امریه سربازی این دانشجویان نخبه را درست کنند که الحمدلله هم موفق شدند.

#### – سوالی هست که دوست داشته باشید پرسیم و

#### ما نپرسیده باشیم؟

حالا در خصوص آقای عظیمی که این‌ها همه یک نمّی از آن یَمّ و یک قطره‌ای از آن دریا هست که آدم بخواهد در خصوص ایشان بگوید، ولی به نظرم می‌رسد که من در همون روز مراسم تدفین ایشان در بهشت زهرا(س) به بعضی از دوستانی که آن‌جا تشریف داشتند گفتم. گفتم که ما همه‌مان به آقای عظیمی مدیونیم. همانطور که آقای عظیمی خودش را به انقلاب مدیون می‌دانست، به خانواده شهدا مدیون می‌دانست، به توده‌ها و مردم محروم جامعه و مستضعفین جامعه مدیون می‌دانست، ما باید بتوانیم به نحوی نه شخصیت فردی ایشان را، چون ایشان الحمدلله از این حیث مستغنی بود، بلکه آن شخصیت آرمانی ایشان را هم خودمان بیشتر و بهتر بشناسیم، هم بتوانیم به نسل رسالت به دوشی که الان تحت عنوان همین مجموعه سیم‌رغ گرد هم آمدند، ما باید همراهی کنیم، همکاری کنیم، تلاش کنیم که این بنایی را که، این سنگ بنایی را که آقای عظیمی گذاشته ان‌شاءالله استمرار و ادامه داشته باشد. من خودم به عنوان یک نیروی بسیجی کوچکی که تحت امر آقای عظیمی بودم بر خودم فرض و واجب می‌دانم که هر کاری که از من ساخته باشد انجام بدهم.

\*\*\*

مثل یک دیده بانی بود که در یک جایگاه مرتفع دیده‌بانی قرار گرفته و با نگاه تیزبین تمام حرکات جبهه دشمن رو زیر نظر داشت و تا همین اواخر همه این قضایایی که حالا جریان‌ات مختلف انحرافی که حتی باید با یک کم تأسف بگویم که بعضی از خودی‌ها هم در همین نگاه‌ها لغزیدند و این‌ها، آقای عظیمی نلغزید. آقای عظیمی خوب دشمن شناس بود. خوب می‌شناخت. سره را از ناسره خیلی خوب تشخیص می‌داد. این ویژگی دوم آقای عظیمی یعنی ولایت مداری، دشمن شناسی، موقعیت شناسی و آن عرض اولم که گفتم کار را برای خدا انجام دادن. از این جهت یعنی اخلاصی که در وجودش بود که این‌ها آقای عظیمی را متفاوت می‌کرد و این متفاوت بودن سبب می‌شد که آقای عظیمی برتری نسبت به دیگری در وجود خودش نبیند و در همه کارها هم واقعاً خودش پیشگام بود. یعنی اول گام اول را برمی‌داشت. قدم اول را برمی‌داشت. آن‌جایی که حتی لازم بود از نظر مالی ایثار بکند، باز هم قدم اول را برمی‌داشت. من گمان نمی‌کنم کسی در مجموعه‌های مرتبط با جهاد پیدا بشود که آقای عظیمی جایی مطالبه‌گری مادی داشته است. اصلاً مطالبه‌گری مادی در وجود ایشان نبود و این‌ها جزء حالا حداقل‌های عوامل برجستگی شخصیت آقای عظیمی به حساب می‌آمد و سبب برجستگی ایشان. به علاوه اینکه آن آرمان‌گرایی و بلندپروازی ایشان به حدی بود در زمینه‌های نگاه انقلابی که در حالی که خیلی از افراد رسالت اصلی‌شان را هم فراموش کرده بودند، ایشان به تنهایی به فکر احیاء فرهنگ جهادی بود. به همه دری می‌زد خودش را تا بتواند آن فرهنگ جهادی برگرفته از نگاه امام را دوباره احیاء کند. یک گامی را برداشت در مسأله این بحث بسیج سازندگی، شاید مثلاً اوایلی که این بسیج سازندگی کلیدواژه‌اش باب شده بود و انجام می‌شد دید که آن بستر، بستری نیست که بتواند ایشان را اقناع کند و آن بحث فرهنگ جهادی را احیاء کند، آمد همین مجموعه موسسه سیم‌رغ را تاسیس کرد که حالا طبیعتاً اهداف ایشان محقق نشد، ولی آمد آن را فعال کرد، که یکسری جوانان و دانشجویان نخبه را که من بعضی‌شان را که می‌شناسم، آن روح و صفای اخلاص آقای عظیمی را در وجودشان دیدم که دمیده شده که آن‌ها را جمع کرد و سعی کرد که این فرهنگ را در مراکز دانشگاهی انتقال



مهندس فضل‌الله و کیلی فرد

## جهادگری مخلص بود

از فرماندهان پ.م.ج.و دوستان سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

نام مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد با نام نخبگانی مانند شهید بهروز پورشریفی، مهندس شریفیان و مهندس فضل‌الله و کیلی فرد گره خورده است.

مهندس و کیلی فرد در دوران دفاع مقدس معاونت این مرکز را بر عهده داشته و بالتبع با بسیاری از فرماندهان پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد رابطه ای نزدیک داشته است. بعد از دوران دفاع مقدس نیز وی در مسئولیت‌های مختلف رابطه خود با این فرماندهان را حفظ نموده است.

مهندس و کیلی فرد پاسخگوی سوالات خبرنگار ما پیرامون مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد و مهندس حسینعلی عظیمی بود.

اشاره

با عرض سلام خدمت شما و خوانندگان عزیز و با آرزوی شادی ارواح طیبه شهدا به خصوص دوست عزیزم آقای مهندس عظیمی. در بخش اول که بحث سوابق من هست، اگر چه سوابق درخشانی برای گفتن ندارم، ولی من از سال ۵۸ در واقع با فرمان حضرت امام(ره) مبنی بر تشکیل

آقای مهندس اولاً خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. اول اگر امکانش هست یک کم بیشتر خودتان را برای خوانندگان نشریه ما معرفی بکنید و بعد ان شاءالله وارد مباحث بشویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جبهه‌های جنگ رفتیم. در آن‌جا با نیازهای جنگ و مهندسی جنگ آشنا شدم. با توجه به شرایط آن موقع، که مهندسی ارتش انسجام لازم را نداشت، سپاه هنوز مهندسی‌اش شکل نگرفته بود و نقشی که جهاد سازندگی بر مهندسی جنگ داشت به خصوص افرادی مثل آقای مهندس عظیمی، خیلی خوب توانستیم با بخشی از نیازهای مهندسی جنگ و نیاز به تکنولوژی‌هایی که بود و آن شرایط جنگ نابرابری که ما داشتیم در واقع آشنا بشوم. بعد از این که از منطقه برگشتم با شهید بهروز پورشریف آشنا شدم. ایشان در واقع به نوعی مسئولیت عملیات مهندسی جنگ جهاد در جبهه‌های غرب را داشت و خب بهتر از من به این نیازها مسلط بود. در آن‌جا کارگاهی که برای ساخت مدارس و ساختمان‌های پیش ساخته تجهیز شده بود، به نوعی به یک مرکز طراحی و ساخت سازه‌های مورد نیاز جنگ و کارهایی که شد، تبدیل شد. به عنوان مثال فعالیت روی ساخت پیش ساخته کردن سنگرهای شش ضلعی بود که آن موقع در جبهه استفاده می‌شد. این‌ها با آن روشی که قبلاً استفاده می‌شد، وقتی که موقع نصبشان می‌شد، همان جرتقلبی که این‌ها را بلند می‌کرد که نصب کند، یک هدف خیلی خوب برای دشمن بود که بتواند مواضع ما را بزند. با پیش ساخته کردن این‌ها ما توانستیم به شرایطی برسیم که جرتقلیل‌های خیلی سبک حتی اگر شرایط اضطراری می‌شد با دست این‌ها به صورت قطعه قطعه قابل مونتاژ کردن و حمل باشند و سر هم بشوند. شروع خوبی بود و اثرگذاری خوبی داشت. بعد از آن یک پل شناور طراحی شد بر روی رودخانه بستان در سوسنگرد و در یکی از عملیات‌ها از آن استفاده شد. این دست مایه ما برای کارهای تحقیقات مهندسی جنگ شد. بعد از مدتی که مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد سازندگی در تهران در حال شکل گیری بود، بنابر پیشنهاد ایشان من به آن مرکز پیوستم. در زمان جنگ معاون برنامه‌ریزی و امور استان‌های مرکز بودم. بعد از آن یک مدتی رئیس آن مرکز شدم و بعد که آن‌جا تبدیل به پژوهشکده شد، تا سال ۸۴ رئیس پژوهشکده بودم. بعد از آن به سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران به عنوان معاون توسعه صنایع پیشرفته رفتم و بعد از آن دیگر پست‌ها و کارهای مختلف مدیریتی که ارجاع می‌شد. در حال حاضر هم که بازنشسته هستم و به خاطر کرونا خانه‌نشین و



**ایشان به نسل جوان قدرت فکر، جسارت، نوآوری و تغییر اعتقاد داشت و اعتقاد شدید داشت که باید هزینه‌های اشتباهات احتمالی این‌ها را پردازیم تا این‌ها را برای آینده رشد بدهیم. اگر بخواهیم نسل جدید ما افرادی در واقع اثرگذار و تغییر ایجاد کن باشند و به نشخوار یافته‌های دیگران اکتفا نکنند و تأثیر بگیرند بایستی که این هزینه‌ها را پردازیم**

جهاد سازندگی، به جهاد سازندگی پیوستم و چون آن موقع دانشجوی دانشگاه تبریز بودم، کارم را در روستاهای آذربایجان شرقی شروع کردم. در آن‌جا پروژه‌ای برای ساخت تعدادی ساختمان‌های پیش ساخته برای استفاده در مدارس ابتدایی، درمانگاه و ساختمان‌های ضروری روستاها بود. به دلیل شرایط آن روز، فصل سرمای طولانی در آذربایجان شرقی و صعب العبور بودن جاده‌ها، قرار بر این شد که این ساختمان‌ها به صورت پیش ساخته طراحی بشوند و در فصل سرما، ما زیر سقف بتوانیم این قطعات را پیش ساخته کنیم و در فصل گرما این‌ها را ببریم در روستاها مونتاژ کنیم و در آن بازه زمانی فصل کم گرما، این ساختمان‌ها بتواند ساخته شود. این شروع کار من بود. درگیر این کارها بودیم که جنگ شروع شد. خدا توفیق داد من به اتفاق تعدادی از دوستان به

به هر حال در حال طی کردن دوران پیری و بازنشستگی.

**\* جامعه جهاد سازندگی و خانواده سنگرسازان بی سنگر یک فرمانده رشیدش به نام آقای مهندس حسینعلی عظیمی را از دست داد، شما از افرادی بودید که بنده اطلاع دارم حشر و نشر بسیار زیادی با ایشان داشتید. هر کجا بحث ابتکارات و تحقیقات و این‌ها می‌شد، اگر جایی‌اش به شک می‌افتادیم، آقای عظیمی می‌گفتند: اگر آقای وکیلی فرد تأیید بکند قطعاً من تأیید می‌کنم. یعنی اینقدر به شما اعتماد داشت. ویژگی‌های ایشان در زمان دفاع مقدس را ما ان‌شاءالله با همدیگر مرور خواهیم کرد، ولی آن چیزی که ما بیشتر از شما انتظار داریم؛ ویژگی اعتقادی که به جوانان داشت، است و باز هم من مطلع هستم که در بعضی از امور با یکدیگر در حال همکاری و رایزنی بودید. اگر اجازه می‌فرمایید از ویژگی‌های اعتقادی ایشان که مدنظر شما قرار گرفته است شروع کنیم و بعد ان‌شاءالله برسیم به مباحث دیگر.**

همان طور که خودتان گفتید ما از دو منظر می‌توانیم به ویژگی‌های شخصیتی آقای مهندس عظیمی یا من تأکید دارم روی کلمه شهید عظیمی، در واقع نگاه کنیم. منظر اول تأثیرگذاری که ایشان در کارهای مثل عملیات مهندسی جنگ داشت. طرح‌های آبی - خاکی که در خوزستان اجرا کرد، آن زمانی که به عنوان استاندار بود. محرومیت زدایی‌ها و مصائبی که هستش که فکر می‌کنم که دوستان و همسنگرانی که شاید بیشتر به ایشان نزدیک باشند روی این‌ها به اندازه کافی تأکید بکنند و بگویند. ولی من سعی می‌کنم که از منظر دوم یعنی یک نگاه کلی و چارچوب یافته از ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی ایشان در واقع در یک تقسیم‌بندی به صورت چندتا پاراگراف اشاره بکنم.

اولین چیزی که در مورد این شهید بزرگوار به ذهن می‌رسد من به زعم خودم می‌توانم بگویم جهادگری مخلص بود. یعنی چه؟ یعنی اینکه تلاش و کوشش برای رفع موانع و حتی برای پیشرفت و توسعه کشور را یک وظیفه الهی و بر اساس یک اعتقاد دینی می‌دانست؛ نه وسیله‌ای برای گذران زندگی، که اگر می‌خواست خیلی بهتر از این‌ها برایش فراهم

بود. پس مهم‌ترین ویژگی همان جهادگر مخلص بودن است و عملکرد بر اساس یک تکلیف اسلامی.

ویژگی دوم؛ ایشان در عین اینکه به فرهنگ بومی؛ هنجارهای اسلامی در مدیریت، به خصوص جاهایی که وجود این هنجارها و این روتین‌ها و روش‌ها با یک پس زمینه‌های اسلامی شکل گرفته بود، اعتقاد عمیق داشت و همیشه حفظ آن‌ها را برای کشور لازم می‌دانست. ولی بیشتر از هر چیزی، به اینکه ما بایستی که فناوری‌های نوین و آینده کشور را با این فناوری‌ها ببینیم و برای کسب آن‌ها و بومی‌سازیشان تلاش بکنیم، اعتقاد داشت و هیچگاه بین این دو تا تضادی نبود. این ویژگی دومی است که در واقع من در این عزیز بزرگوار دیدم.

سومی‌اش این بود که ایشان در عین اینکه اعتقاد کاملی به شیوه‌های مدیریت جهادی و کار جهادی برای کشور داشت و تمام تفکرش بر این مبنا شکل گرفته بود، ولی از برگشت به عملکردها، تحلیل آن‌ها و حتی اگر لازم بود تجدید نظر و بیان نقطه ضعف‌های آن‌ها ابایی نداشت و همواره هم ایشان در حال بازنگری، تجدید نظر و در واقع به سازی روش‌ها و چارچوب‌هایی بود که بر اساس آن عمری را کار کرده بود و تلاش کرده بود و آن‌ها را برای کشور مفید می‌دانست.

ویژگی در واقع چهارمی که در ایشان بود و خیلی خوب و ساختار یافته شکل گرفت در راستای همین تجدیدنظرها بود که ایشان به فکر این افتاد که بایستی که یک چارچوب‌هایی، یک اصولی راه، باید، نبایدهایی را با برگرفتن از منابع اسلامی و اصول مدیریت در واقع تنظیم بکنند، تدوین بکنند و خودش در این زمینه مثل همه کارها پیش قدم شد. حتی به قم سفر کرد. با اساتید مدیریت، دانشگاه‌ها، حتی آن‌هایی که تمام تحصیلاتشان را در غرب انجام داده بودند، نشست و برخاست داشت و سعی کرد که چارچوب‌هایی را تدوین بکنند، باید و نبایدهایی را تدوین کند، اصولی را در واقع بیاورد که در آینده به مسائل پیش رو که پیش می‌آید، کم بیاورد و بتواند در آن چارچوب مسائل را تحلیل و راه حل درست را ارائه بدهد و این در کمتر کسی از مدیران اجرایی ما در کشور دیده می‌شود.

ویژگی پنجم که من در مدتی که افتخار همکاری و دوستی با ایشان را داشتم مشاهده کردم، به نظر من با توجه به همان چارچوب‌هایی که در واقع تنظیم کرده بود و به آنها



همان موقع که داشت کار اجرایی می‌کرد هم‌ه‌اش به آینده فکر می‌کرد. آینده چه خواهد شد؟ ما برای چه کاری باید خودمان را آماده کنیم؟ چه تغییراتی رخ خواهد داد؟ و آن موقع چه کار باید کرد؟ و این ویژگی منحصر به فردی بود در ایشان و تعداد معدودی از به اصطلاح امروز، بچه حزب‌اللهی آن موقع من دیدم و کمتر کسی این دو تا ویژگی را با همدیگر توانست داشته باشد.

ویژگی بعدی ایشان این بود، که نه تنها به خودکفایی و جذب، بومی‌سازی و در واقع تکنولوژی و بازتولید حلقه‌های مفقوده تکنولوژی در کشور که موجب وابستگی کشور می‌شد، اعتقاد داشت بلکه واقعاً فراتر از این فکر می‌کرد. ایشان اعتقاد داشت که یک مسلمان ایرانی بایستی که خودش تغییرآفرین باشد. ما باید زیرساخت‌هایی را به وجود بیاوریم و ذهن و فکر افراد را به گونه‌ای تربیت کنیم، که این‌ها خودشان در آینده تغییرآفرین باشند و آن تغییراتی را که مدنظر ماست به جامعه چه داخل کشور ایرانی و چه جامعه خارج بتوانیم در آینده تزریق بکنیم و همین نطفه‌ی ایجاد موسسه‌ای به نام سیم‌رغ بود که ایشان به وجود آورد و زندگی‌اش را روی این گذاشت تا بتواند در واقع شکل بدهد.

ویژگی بعدی در وجود ایشان که شخصیت کاریزماتیک‌شان بود. آقای عظیمی به شدت شخصیتش دوستداشتنی بود. این هم ناشی از همان اعتقادات دینی‌اش بود. ناشی از این بود که هر چه را که می‌گفت خودش عمل می‌کرد. اگر قرار بود گذشتی، ایثاری صورت بگیرد، ایشان بود که اول از خودش شروع می‌کرد و هیچ وقت، هیچ کس در زندگی ایشان نتوانست یک نقطه تاریک پیدا کند. شما ببینید امروز هر کسی بلند می‌شود یک حرفی می‌زند، سخنرانی می‌کند، نقدی دارد، تعریف و تمجیدی دارد بلافاصله یک گوشه‌ای از زندگیش را یکی بیرون می‌کشد. اگر این‌ها را داری پس چرا خودت آنطوری، زندگیت آنطوری؟ چرا بچه ات اینجوری؟ چرا خونه ات آنطوری؟ چرا ماشین آنطوری؟ هیچ وقت، هیچ کس نتوانست نسبت به این شهید بزرگوار کوچکترین نقطه و زاویه تاریکی یا مبهمی را در زندگی‌اش پیدا کند و بگوید که چرا خودت عمل نکردی؟ و همین یک ویژگی ممتاز از ایشان ساخته بود. یک شخصیت کاریزمای خیلی قابل احترام ساخته بود. نه تنها من، همه کسانی که ما

اعتقاد داشت؛ ایشان با تمام وجودش، تک تک سلول‌های بدنش این آیه شریفه *إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ* اعتقاد داشت. و از هیچ سختی و هیچ مشکلی نمی‌هراسید چون با تمام وجودش به این اعتقاد داشت که اگر کاری برای خدا باشد، حتماً خداوند در واقع کمک می‌کند و به بن بست بر نمی‌رسد.

ویژگی بعدی اینکه نصر و کمک الهی را در واقع شرط اصلی کار می‌دانست، ولی از گروه افرادی نبود که به نیت خیر اکتفا کند و کاری به تحولات در حال وقوع در جامعه نداشته باشد. دنبال آینده پژوهی بود و مسائل روز را دنبال می‌کرد. در یک بستر راحتی به اسم اعتقاد به خداوند و اینکه خداوند کمک می‌کند، آرام نخوایده بود؛ بلکه همیشه دنبال این بود که وظیفه امروز هر مسلمانی آماده شدن برای مقابله با تغییراتی است که در آینده رخ خواهد داد و بایستی که هر مسلمانی بتواند آینده پژوهی کند و خودش را برای آن آماده کند و در مقابل تغییرات در حال وقوع عکس‌العمل مناسب را بتواند داشته باشد.

ویژگی هفتمی که در وجود ایشان من حس کردم برخلاف بسیاری از ما، حالا منظور از ما کسانی هست که در سنین آن موقع جوانی و نوجوانی اول انقلاب بنا بر یک شرایطی، درگیر کارهای اجرایی شدیم و معمولاً هم دچار افراط و تفریط می‌شدیم. یا آنقدر عمل‌زده و درگیر کارهای اجرایی و عملی می‌شدیم و یا بعضی وقت‌ها حتی گرفتار در یک سری کارهای تکنوکراتی و این داستان‌ها می‌شدیم؛ همه هم با نیت خیر، که اصلاً یادمون می‌رفت که ما عقل هم داریم، فکر هم داریم. در دنیا اتفاقاتی در حال رخ دادن است. این‌ها قطعاً تأثیراتش را روی ما در آینده خواهد گذاشت و نسل جوان را از یاد می‌بردیم. یا از این طرف دچار تفریط می‌شدیم. فقط نشستن در اتاق‌های راحت و فقط تئوری بافتن و عرض کنم یک سری اصول صد تا یک غازی که حتی شاید در اجرا هم هیچ مشکلی را حل نمی‌کرد می‌شدیم. بعد حداکثر کار ما دادن یک مثلاً مقاله‌ای، کتابی، نوشته‌ای بود که هم‌ه‌اش هم بر اساس ایده‌آل‌ها بود و وقتی که می‌خواستیم در جامعه اجرا کنیم به مشکل بر می‌خورد. ایشان در عین این که شخصاً می‌رفت محروم‌ترین و دورترین روستاها، حتی بعضی وقت‌ها به جای کارگر و بنا کار می‌کرد تا کاری انجام بشود ولی

ما نمی‌توانیم نه بگوییم. باید انجامش بدهیم و این ویژگی را نمی‌دانم خیلی کم من دیدم و یا حتی شاید در کسی ندیدم. این ویژگی در واقع شخصیتی ایشان بود.

ویژگی بعدی ایشان به شدت متواضع بود. نقدپذیر بود. حاضر بود با هر کسی، با هر اعتقادی، با هر سن و سالی حتی ۱۸۰ درجه مقابل خودش از لحاظ اعتقادی بنشیند و راجع به اصول اساسی اعتقادی‌اش بحث کند. آنقدر بحث می‌کرد که یا متقاعد می‌کرد طرف مقابلش را، یا خودش متقاعد می‌شد که تجدید نظر کند و اگر هم هیچ کدام این‌ها نبود، با یک لبخندی کفایت مذاکرات را اعلام می‌کرد. همیشه این اجازه را می‌داد که آدم به ایشان نقد داشته باشد. فرد مقابل نقد را داشته باشد و بتواند در یک فرصت دیگر، از یک زاویه دیگر به این بپردازد و بتواند بالاخره یا خودش قانع بشود یا طرف را قانع کند و این ویژگی‌ای بود که در کمتر کسی من دیدم، به خصوص در ایشان خیلی بارز و مشخص دیدم.

ویژگی بعدی ایشان اعتقاد به قدرت فکر، جسارت نوآوری و تغییر در نسل جوان بود و اعتقاد شدید داشت که باید هزینه‌های اشتباهات احتمالی این‌ها را بپردازیم تا این‌ها را برای آینده رشد بدهیم. اگر بخواهیم نسل جدید ما افرادی در واقع اثرگذار و تغییر ایجادکن باشند، برای آینده و به نشخوار یافته‌های دیگران اکتفا نکنند و تحت تأثیر قرار نگیرند بایستی که این هزینه‌ها را بپردازیم و هزینه‌هایش فقط هزینه‌های مادی نیست. این که مائی که تجربه‌ای داریم در واقع دانشی پیدا کردیم و یک روزی مملکت خرچمان کرده تا این دانش و این تجربه را پیدا کنیم، این تجربه‌مان را باید خرج این‌ها بکنیم تا اشتباهات را به حداقل برسانیم و این هزینه‌ها را بپردازیم تا نسل جوان بتواند رشد کند، نوآوری داشته باشد و آدم‌های اثرگذار و تغییر آفرین باشند.

ایشان یک بحث دیگری داشت حالا یک جمله معروفی از آقای ماتسوشیتا کونوسوکه بسیاری می‌شناسند. وی در واقع بنیانگذار گروه پاناسونیک یکی از زیرمجموعه‌های ناسیونال در ژاپن هست و دو سه تا کتاب خیلی قشنگ هم در مدیریت نوشته است. یک جمله‌ای دارد می‌گوید ببین اگر تو می‌توانی یک رئیس جمهور خوب باشی، ولی الان داری به عنوان یک نخست‌وزیر کار می‌کنی، داری به خودت و مملکت خیانت می‌کنی. باید بروی آن کار رئیس

با یکدیگر وقتی صحبت می‌کردیم راجع به این مرد بزرگ می‌گفتند وقتی آقای عظیمی یک کاری راه، یک مأموریتی را می‌گوید اصلاً نه نمی‌شود گفت؛ حتی اگر آن کار به نظر ما خیلی مفید یا مورد علاقه‌مان نباشد. وقتی که ایشان گوشی را برمی‌داشت که فلانی، فلان کار را انجام بده، فلان جا سخنرانی را انجام بده، فلان مطلب را بنویس، نمی‌دانم یک همچنین سازمانی؛ اصلاً آدم جرأت نه گفتن نداشت. نه اینکه از ایشان می‌ترسیدیم، آن چهره خندان بزرگوار که اصلاً ترس نداشت؛ ولی نمی‌دانم چه ویژگی داشت. این را همه به ما می‌گفتند. همه آدم‌هایی که آن موقع ایشان کاری را به آنها می‌گفت، می‌گفتند که آقای عظیمی گفته فلان کار را بکن،



**ایشان به شدت متواضع بود. نقدپذیر بود. حاضر بود با هر کسی، با هر اعتقادی، با هر سن و سالی حتی ۱۸۰ درجه مقابل خودش از لحاظ اعتقادی بنشیند و راجع به اصول اساسی اعتقادی‌اش بحث کند. آنقدر بحث می‌کرد که یا متقاعد می‌کرد طرف مقابلش را، یا خودش متقاعد می‌شد که تجدید نظر کند و اگر هم هیچ کدام این‌ها نبود با یک لبخندی کفایت مذاکرات رو اعلام می‌کرد.**



**مهندس عظیمی نه یک  
 روشنفکری بود که همه چیز سنت  
 را در واقع بگذارد و نفی اش بکند و  
 فقط پردازد به الگو گرفتن از غرب  
 و پیشرفت غرب و تحت تأثیر آن‌ها  
 باشد و نه یک غرب ستیز بود و اگر  
 می‌خواست یکی از این دو تا طیف  
 باشد به راحتی می‌توانست. مرحوم  
 شهید عظیمی دانشگاه شیراز درس  
 خوانده بود و کارشناسی ارشد را  
 آن‌جا گرفته بود قبل از انقلاب.  
 به زبان انگلیسی بسیار مسلط بود.  
 و خیلی خوب می‌تونست از منابع  
 خارجی استفاده بکند و اصطلاحات  
 خارجی را بازخوانی بکند و بگوید  
 خودش رو در اوج قله روشنفکری  
 نشون بدهد. از این طرف با ارتباطی  
 که با روحانیت داشت، با ارتباطی  
 که با قم داشت با مطالعات اسلامی  
 که انجام داده بود می‌توانست به  
 شدت یک چهره به ظاهر حزب  
 الهی خیلی عاشق و کشته سنت  
 نشان دهد**

جمهور را انجام بدهی و اثرگذاری آن را داشته باشی. این جمله را شاید ایشان نخوانده بود، ولی در صحبت‌هایی که با ما داشت، همواره این را می‌گفت و همواره این را تأکید می‌کرد. ایشان یکی از الگوهای در واقع موثر که تا حدودی، به آنچه که مدنظرش بود نزدیک شده بود، مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد سازندگی را می‌دانست که در زمان جنگ به وجود آمده بود. خب کارهایی از آن دستی که ایشان دوست داشت انجام شده بود. فعالیت‌های اثرگذاری را راجع به جنگ و تکنولوژی و مهندسی داشت و ایشان همواره می‌گفت بخش زیادی از منظور من از آن چیزی که می‌گویم این مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد است ولی، ولی‌اش چه بود؟ اما و اگری که داشت چه بود؟ حیف که این‌جا بنابر یک الزاماتی در بستر دولت درست شد. همواره بعد از جنگ به ما می‌گفتند این وقتتان را و بخش زیادی از وقتتان رو تلف می‌کنید. سرتان را بند بعضی از کارهایی می‌کنید که دیگران می‌توانند انجام بدهند و شما باید کارهای دیگری بکنید. حرف‌های دیگری بزنید. روش دیگری کار کنید و مدیریت کنید و این نقد را همیشه به آنجا داشت و باز این هم یکی از دلایلی بود که مجبور می‌شد دست به کار شود و بیاید با یک روش جدید و بر مبنای یک چارچوب جدید سیم‌خ را بنیان‌گذاری کند.

ویژگی بعدی که در واقع من می‌توانم راجع به ایشان بگویم، نوع تفکرات و شیوه‌های مدیریتی‌اش بود. ایشان در واقع نه یک روشنفکری بود که همه چیز سنت را نفی کند و فقط به الگو گرفتن از غرب و پیشرفت غرب پردازد و تحت تأثیر آن‌ها باشد و نه یک غرب ستیز بود. اگر می‌خواست یکی از این دو تا طیف باشد به راحتی می‌توانست. مرحوم شهید عظیمی دانشگاه شیراز درس خوانده بود و کارشناسی ارشد را قبل از انقلاب آن‌جا گرفته بود. به زبان انگلیسی بسیار مسلط بود و خیلی خوب می‌توانست از منابع خارجی استفاده کند و خلاصه یک سری کلمه و اصطلاحات خارجی را بازخوانی کند و بگوید و خودش را در اوج قله روشنفکری نشان بدهد. از این طرف، با ارتباطی که با روحانیت داشت، با مطالعات اسلامی که انجام داده بود، می‌توانست به شدت یک چهره به ظاهر حزب الهی خیلی عاشق سنت نشان دهد و همه چیز را بر مبنای یک سری چارچوب‌ها و هنجارهای سنتی

و این نیازها را به زبان مهندسی می‌توانست بیان کند و انتظارات معقول مهندسی را هم داشته باشد. در واقع از این جهت بود. دومیش خب آن شخصیت کاریزمایی که داشت که خب آدم جذبی می‌شد و بایستی که کاری را که می‌خواست و می‌گفت انجام می‌دادیم. این باعث شد که روز به روز بیشتر با یکدیگر آشنا بشویم. مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد سازندگی واقعیت این است که آنچنان در چارچوب جهاد سازندگی نمی‌گنجید.

نمی‌دانم این‌ها را می‌توانید بنویسید یا نه؟ یک زمانی می‌گفتند که بچه‌های تحقیقات مهندسی یعنی سوسول‌های جهاد، حقیقتاً این را می‌گفتند.

### - نبودند؟

به نظر من که نبودند و تجمع نیروهای تحصیل کرده و نخبه‌ها در آن مرکز نشانگر این هست که نبودند. کارهایی که می‌کردند، یکی از حلقه‌های مفقوده سازماندهی جنگ در کشور بود. ولی ایشان هیچ وقت چنین نگاهی نداشت. بارها می‌شد که خودش آدم‌هایی را که در جبهه‌های جنگ بودند بچه‌های نخبه‌ای می‌دید و می‌دید این‌ها اگر بیابند یک کار مهندسی تحقیقاتی انجام بدهند، مفیدتر هستند و آن‌ها را به ما معرفی می‌کرد که از این‌ها استفاده بکنیم و این‌ها را جذبشان کنیم یا لااقل وقتی که برگشتند پشت جبهه یک سازمانی باشد این‌ها را جذب کند و از توانشان استفاده کند. پس بنابراین ایشان این اعتقاد را نداشت. مجموعه این ویژگی‌ها و نگاهی که ایشان داشت باعث شد که بعد از جنگ ما بتوانیم با ایشان تعامل‌هایمان روز به روز زیادت‌ر کنیم.

خب بعد از جنگ تحقیقات مهندسی جنگ جهاد سازندگی دچار یک دگردیسی‌هایی شد. یک سری بی‌مهری‌هایی نسبت به این مرکز شد. آن موقع که جنگ تمام شد، به طور طبیعی یک سری بودجه‌ها و اعتبارات کم شد. از طرفی جنگ تمام شده بود، یک انگیزه بزرگ از مردم و در واقع جامعه و دولت آن موقع حداقل گرفته شد و رقابت‌های درون سازمانی و درون کشوری به جایش نشست. صنایع دفاع به قول خودش می‌گفت هر نمایشگاهی هر جا ما می‌گذاریم می‌بینیم بچه‌های جهاد قبل از ما آمدند یک چیزی را گذاشتند. ما هم در جواب می‌گفتیم که این یعنی

ببیند و غرب را به شدت بگوید. می‌توانست هم این طرف طیف باشد، هم آن طرف طیف؛ و پزش را هم بدهد و نانش را هم بخورد. ولی هیچ وقت، هیچ کس از آقای مهندس عظیمی با آن همه اعتقادی که به ایجاد سیم‌رغ داشت برای این که بتواند جوانانی را با اصول اسلامی و اعتقادات دینی و تغییر آفرین تربیت کند، هیچ وقت از ایشان نشنید که بیاید از زاویه غرب ستیزی صحبت کند که نزدیکشان نرویم و کاری به کارشان نداشته باشیم. اعتقادی به این‌ها باعث می‌شوند که ما خودباوری‌هایمان را کنار بگذاریم نداشت. هر دوی این‌ها را قبول داشت. ضمن این که اعتقاد به چارچوب و اصول و این‌ها داشت؛ از مدرنیته هم غافل نبود و الزاماتش در آینده را هم می‌دید

و در آخر می‌خواهم بگویم روحش شاد. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد که سبیل خداخواهی بود. خوش درخشید. زود افول کرد. ای کاش که بیشتر می‌ماند.

**- آقای مهندس انقدر شما دقیق فرمودید که دیگر جای سوال خیلی کم گذاشتید. چند تا نکته فرمودید میان فرمایشاتتان که من خودم به عینه دیدم. نگاهشان به جوان‌ها یک نگاه تقریباً منحصر به فرد بود. در خیلی از این مباحث ارتباط با جوانان جناب آقای مهندس و کیلی فرد در کنار آقای عظیمی بود. چه دلایلی وجود داشت که شما این قدر به این سمت گرایش داشتید و الان هم من می‌دانم که شما همچنان این کارها را ادامه می‌دهید و با موسسه فرهنگی ایشان در ارتباط هستید. اولاً، نگاه شما و نگاه آقای عظیمی به جوانان به چه شکلی بود و چه انتظاراتی از این جوان‌ها داشتید؟**

خب ببینید ارتباط ما با آقای عظیمی در واقع ارتباط یکی دو تا جلسه و حضور در یکی دو تا سمینار و این چیزها نبود. در همان زمان جنگ بخشی از نیازهای عملیاتی مهندسی جنگ توسط ایشان بود که به ما انتقال پیدا می‌کرد برای اینکه بتوانیم یک فکری برای آن تکنولوژی‌ها بکنیم یا تجهیزاتی را بسازیم یک کاری را انجام بدهیم.

**\* به جهت زبان مهندسی دانستن ایشان یا دلایل دیگری هم داشت؟**

بله اولیش دقیقاً همین بحث زبان مهندسی بود که داشت

در جاهای دیگر نقش آفرینی می‌کردند. من عرض کردم یکی از ویژگی‌هایی که آن مرکز داشت آدم‌ها را نقش آفرین تربیت می‌کرد. خب وقتی در آن مرکزی که در حوصله‌شان نمی‌گنجید که بتوانند نقش آفرینی داشته باشند، جاهای دیگر می‌رفتند و بعضاً خیلی هم موفق می‌شدند. شما مثلاً شرکت مینای امروز را ببینید، بنیانگذارش چه کسانی بودند؟ بچه‌های تحقیقات مهندسی جنگ جهاد. خب شرکت مینا امروز یکی از چند کشور معدودی هست که تکنولوژی ساخت توربین را دارد. یا شرکت OTC باز دارد به عنوان یک شرکت توربین ساز توربین‌های ۲۵ مگاوات را می‌سازد که هنوز هم از بالاترین تکنولوژی‌هاست. شرکت جنرال الکتریک آمریکا توربین ساخته شده به ما نمی‌فروشد و حاضر نیست که به خاطر اهمیت این تکنولوژی این‌ها را بفروشد ولی دوستان در همین شرکت توربین‌های ۲۵ مگاوات را می‌سازند. شما ببینید بنیانگذاران موشک چه کسانی هستند؟ آقای زنگنه ما بعد از جنگ وزیر نیرو شد. ایشان بارها و بارها جلوی معاونین‌شان در وزارت نیرو می‌گفت که از آن مرکز تحقیقات من خیلی چیز یاد گرفتم.

وقتی که می‌دیدیم که ما به عنوان یک جوان وقتی تزریق شدیم به آن سازمان و در کنار نیروهای با تجربه و بعد اعتمادی که به ما شد، توانستیم کاری کنیم فراتر از آن کاری که آن موقع انتظار جامعه بود. این اعتقاد برایمان بود که اگر قرار باشد کاری بشود، جوان‌ها باید انجام بدهند و باید این‌ها برای آینده تربیت بشوند. این ویژگی مشترک بین نیروهای مرکز تحقیقات مهندسی با آقای مهندس عظیمی بود. زمانی که ایشان پیشنهاد سیمرغ را مطرح کرد و جذب جوانان را، قرار شد که من در خدمتشان باشم و اگر کاری از دستم برمی‌آید انجام بدهم.

**- آقای مهندس و کیلی فرد در قسمت‌های مختلفی**

**مدیریت کرده و همیشه هم یک نگاه خاصی به جهاد**

**داشته پس می‌توان گفت که یک مدیر جهادپست.**

**تعریف آقای و کیلی فرد از یک مدیر جهادی چیست؟**

خواهش می‌کنم. حالا این نظر لطف شماست. من خودم را در این حد نمی‌دانم. ولی تعریفی که از یک مدیر جهادی ایده‌آل دارم مهندس عظیمی است و آن طرز تفکر و آن روش کار کردن و همان کاری که یک گوشه‌اش در

چی که شما می‌گویید؟ و اصلاً مگر دفاع و غیر دفاع دارد؟ یک عده با این دیسپلین‌ها، با این چارچوب‌ها می‌توانند کار کنند و یک عده‌ای هم با آن دیسپلین‌ها! و هر دو هم برای مملکت لازم است. آقای شهید عظیمی از آن‌هایی بود که این را خوب درکش می‌کرد و با ارتباطاتی که با وزیر، خارج از مجموعه، بچه‌های جنگ جهاد و جاهای دیگر داشت، نیاز به این ویژگی را خوب بیان می‌کرد و می‌خواهم بگویم یک سنگ صبوری بین ما و آن طرف بود و از این جهت ارادت ما روز به روز به ایشان بیشتر شد و بعد از جنگ هم این‌ها ادامه پیدا کرد.

از سوی دیگر ایشان با آن سعه صدری که داشت می‌آمد سراغ ما، کاری و مأموریتی را می‌خواست برایشان انجام بدهیم و این باعث می‌شد که روز به روز ارادتها و تعاملات بیشتر شود. هیچ وقت پای ایشان از آن مجموعه قطع نشد. به بهانه‌های مختلف در هر مراسمی که ما داشتیم ایشان به محض این که می‌شنید که یک سری بچه‌های تحقیقات مهندسی دور هم جمع شده‌اند، حضور پیدا می‌کرد. همان جا هم از فرصت استفاده می‌کرد، تجارب خودش را در جنگ می‌گفت. نقطه نظرانی را راجع به آینده ارائه می‌کرد و همیشه هم این نق را به ما می‌زد که خلاصه خیلی جاها دارید وقت تلف می‌کنید. شما کارهای دیگری باید بکنید خیلی مهم‌تر از این.

**- این بحث جوانان را نفرمودید که چی شد به**

**این نتیجه رسیدید که با آقای عظیمی باشید در این**

**مباحث سیمرغ و جوانان.**

به هر حال از یک طرف ما خودمان هم یک روزی جوان بودیم. ولی بعدش بالاخره ما هم سن و سالمان می‌رفت بالا و نشانه‌های محافظه‌کاری را بی‌تعارف خودمان هم می‌دیدیم. از طرف دیگر اثرات آن اعتمادی را که جامعه آن روز به ما کرد و آن بودجه و امکانات را در اختیار ما گذاشت و یک سری نیازهای جنگ را اعتماد به ما کرد و به ما تکیه کرد تا انجام بدهیم، این را هم دیده بودیم و می‌دیدیم. از طرفی نیروی انسانی در سازمان و جامعه مثل یک آب سیال است که می‌آید و می‌رود. یک عده‌ای آمدند جذب آن‌جا شدند رشد کردند، بعضی‌هایشان بالاخره شرایط جهاد و حقوق آن‌جا را برنتابیدند. یا اصلاً رشد کرده بودند باید می‌رفتند



**در هر مراسمی که ما داشتیم ایشان به محض این که می شنید که یک سری بچه‌ها دور هم جمع شدند بچه‌های تحقیقات مهندسی حضور پیدا می کرد. همون جا هم از فرصت استفاده می کرد تجارب خودش را توی جنگ می گفت. نقطه نظرانی رو راجع به آینده و همیشه هم این نق را به ما می زد که خلاصه خیلی جا دارید وقت تلف می کنید. شما کارهای دیگری باید بکنید خیلی مهم تر از این.**

باری که ایشان را دیدم من در ستاد کربلا دیدم. آن موقع تازه مرکز تحقیقات مهندسی جنگ جهاد تحت عنوان همین مرکز به وجود آمده بود و می دانید که ما غیر از تهران ۴ تا مرکز تحقیقات مهندسی جنگ در ۴ مرکز استان داشتیم که به صورت تخصصی کار می کردند. در ستاد کربلا هم یک بخش تحقیقاتی بود که یک سری کارهایی را که نیاز فوری جنگ بود انجام می داد. به دلیل آن مسئولیت امور استان‌هایی که من داشتم در ستاد کربلا ایشان را دیدم و راجع به تحقیقات مهندسی جنگ و پروژه‌هایی که داریم و بحث موشک، زیردریایی و کارهایی که آن موقع داشتیم انجام می دادیم توضیح دادم و ایشان هم یک سری از نیازهای ملموس منطقه را برای ما بیان کرد. آن اولین برخوردمان بود و همان بیان آن مسائل با زبان مهندسی برای من خیلی مهم

تحقیقات مهندسی جنگ جهاد انجام می شد. امروز هم من فکر می کنم با همان شیوه‌ها و روش‌ها می شود خیلی از مشکلات کشور را حل کرد. شما ببینید در تحقیقات مهندسی جنگ یک زمانی همه ظرفیت آن جا در اختیار جنگ بود؛ کار خیلی خوبی هم انجام شد. یکی از آن کارها کسب تکنولوژی طراحی و ساخت موشک‌های سوخت جامد زمین به زمین بود، آن هم با آن ایده و شرایط سخت آن روز که از سنگ آهن تا سنگ نمک مشکل داشتیم. کسب تکنولوژی رادارها و در واقع پروژه‌های خیلی خوب دیگری که انجام شد. حتی وقتی که قرار شد بخشی از نیازهای جهاد را هم آن جا بتواند انجام بدهد، برای اولین بار کسب تکنولوژی طراحی و ساخت کشتارگاه‌های صنعتی را انجام دادند. کسب تکنولوژی طراح و ساخت کارخانه تولید شیر خشک و پودر آب پنیر در واقع در کنار صنایع لبنی در این مرکز انجام شد. ساخت داخل کردن تجهیزات ۵ کارخانه تولید شکر از نیشکر از دیگر کارهای این مرکز بود. بومی سازی تکنولوژی طراحی و ساخت تجهیزات تولید سیمان در این مرکز بود. این‌ها همه آن کارهایی بود که اقتصاد مقاومتی امروز می شود. و بعد ببینید انتقال این تکنولوژی به جامعه و حبس نکردنشان در دولت از دیگر نقاط مثبت بود. یک زمانی تکنولوژی طراحی و ساخت کشتارگاه‌های صنعتی در پژوهشکده مهندسی جهاد سازندگی که همان مرکز تحقیقات مهندسی جنگ سابق هست به وجود آمد ولی در کمتر از ۴ سال به گونه‌ای این تکنولوژی بومی شد و به بیرون از جامعه بسط داده شد که ما قابل رقابت با شرکت‌های خصوصی برای جذب پروژه‌های کشتارگاهی نبودیم. این یعنی به مفهوم واقعی بومی‌سازی تکنولوژی و حبس نکردنش در دل یک ساختار دولتی و نقش دولت در رشد تکنولوژی و انتقالش به بیرون و بعد کار را به عهده بخش خصوصی گذاشتن و بزرگ نکردن بیش از حد دولت. این‌ها همان شیوه‌هایی است که امروز اقتصاد مقاومتی به نظر من همان‌هاست و اگر برگردیم به آن شیوه‌ها می تواند جوابگو باشد.

**- اولین صحنه‌ای که از آقای مهندس عظیمی در خاطر تان هست چیست؟**

والا راستش را بخواهی یادم نمی آید. ولی می دانم که اولین



هیچی آقای مهندس عظیمی مثل آقای رضوی، مثل آقای شمایل، مثل آقای لطفی، مثل خیلی کسان دیگر که در ستاد کربلا بودند. هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که آقای عظیمی یک استاندار بوده و از موضع یک استاندار دارد با آدم حرف می‌زند. همان بچه رزمنده جنگ و همان لباس سربازی و همان لباس‌های خاکستری که بچه‌های جهاد می‌پوشیدند و همان سادگی‌ها و همان ویژگی‌ها.

**- به هر حال یک کسی که یک پست استانداری داشته یک سری خصوصیات را بخواهد نخواهد می‌گیرد. نمی‌گیرد؟**

خب این ویژگی‌اش این بود که نگرفته بود به خودش. البته یک استاندار اسلامی باید همین جور باشد. ولی به عنوان حالا آن چیزی که مرسوم یک استاندار و تحکم از بالا بخواهد داشته باشد که در همان استانداری می‌ماند و بعد می‌شد استاندار یک استان بزرگ‌تر و بعد هم پست‌های دیگر و وزارت و این داستان‌ها، خب نمی‌گنجید در آن‌ها. اصلاً نمی‌توانست آن‌ها در باورهایش شکل بگیرد. جدا شد و آمد به جنگ چسبید.

**- آقای مهندس، آقای مهندس عظیمی رو در یک جمله می‌تونید برامون تعریف کنید.**  
یک جهادگر مخلص.

**- دوست داشتید چه سوالی در مورد آقای عظیمی از شما پرسیده بشود و ما نپرسیدیم.**  
والا دوست داشتم پرسید این آقای مهندس و این شهید بزرگوار با این ویژگی‌ها پس چرا اینقدر مظلوم مرد؟

**- خب من می‌خواستم این رو بپرسم حقیقتاً به چند دلیل نپرسیدم. یکی این که احساس کردم یک مقدار روحیه تان زمان ابتدای مصاحبه خراب شد با یاد این شهید. نخواستم دیگه آن بحث مظلومیت و غربت ایشان را مطرح کنم و یک بحث دیگر هم این بود که یک ذره پیش خودم حقیقتاً فکر می‌کنم آقای عظیمی در غربت آنچنانی نبود. آقای عظیمی خودش انتخاب کرد که این شکلی باشد. حداقل از پیام‌هایی که بعدش آمد ما فهمیدیم که آقای عظیمی خودش انتخاب کرد.**

**ولی تعریفی که از یک مدیر جهادی ایده آل دارم مهندس عظیمی است و آن طرز تفکر و آن روش کار کردن و همون کاری که یک گوشه‌اش در تحقیقات مهندسی جنگ جهاد انجام می‌شد. امروز هم من فکر می‌کنم همون شیوه‌ها، با همون روش‌ها در واقع میشه خیلی از مشکلات کشور را حل کرد. شما ببینید در تحقیقات مهندسی جنگ خب یک زمانی همه ظرفیت آن‌جا در اختیار جنگ بود کار خیلی خوبی هم انجام شد. تکنولوژی در واقع کسب تکنولوژی طراحی و ساخت موشک‌های سوخت جامد زمین به زمین.**

و در واقع خوب بود.

**- و این زمانی بود که آقای مهندس عظیمی از استانداری آمده بود به جهاد. یعنی روحیه یک استاندار را چقدر تو وجود آقای عظیمی دیدید؟**

هیچی.

**- واقعا هیچی؟**



**یکی عوض شدن ارزش‌ها در جامعه بود. ارزش‌ها جابه جا شده، عوض شده است. متأسفانه کشور ما حافظه تاریخی خوبی ندارد. یک چیزهایی را یادش می‌رود. درگیر شدن مردم در مسائل آب و نان و این شانتاژ رسانه‌های مجازی روی زیر سوال بردن جنگ و نمی‌دانم عملکردهای اشتباه مسئولین و همه این‌ها را که روی هم جمع بکنید من اسمش را می‌گذارم جابه جایی ارزش‌ها.**

**یک جهادی هیچ وقت در تجلیل از خودش شرکت نمی‌کند و خداوند روح ایشان را شاد کند. در پایان اگر مطلب خاصی هست بفرمایید.**  
خیلی ممنونم. برای این شهید بزرگوار و همه شهدای جهاد سازندگی و دفاع مقدس علو درجات را از خداوند خواهیم.

ببینید چرا این چنین شد؟ خب یکی عوض شدن ارزش‌ها در جامعه بود. ارزش‌ها جابه جا شده، عوض شده است. متأسفانه کشور ما حافظه تاریخی خوبی ندارد. یک چیزهایی را یادش می‌رود. درگیر شدن مردم در مسائل آب و نان و این شانتاژ رسانه‌های مجازی روی زیر سوال بردن جنگ و نمی‌دانم عملکردهای اشتباه مسئولین و همه این‌ها را که روی هم جمع بکنید من اسمش را می‌گذارم جابه جایی ارزش‌ها. یک عامل این بود که شاید کمتر کسی سراغ ارزش‌ها می‌رفت. دوم عدم درک آن تفکر بزرگ در وجود مهندس عظیمی بود. و خیلی‌ها شاید به عنوان یک ایده پرداز مثلاً ایشان را تصورشون بکنند که خیلی خیلی بلند فکر می‌کند و اصلاً نمی‌شود اجرایش کرد و چیزهای نشدنی را مطرح می‌کند و باعث شد یک مقداری از ایشان فاصله بگیرند. حالا خواست خودش هم بود که مظلوم کار بکند. یک گوشه‌ای کار بکند. آقای عظیمی بله، دوست داشت گمنام باشد و کار بکند و برای خدا کار بکند و اجرش را ان شاءالله آن طوری که می‌خواهد در آخرت خداوند به ایشان عنایت کند ولی به ما هم نگفته بودند که حالا یک آدمی که دارد گوشه‌گیری می‌کند و خودش را مطرح نمی‌کند و نمی‌آید همینطوری که گفتم نه پز روشنفکری داده و خودش را مطرح کند و نه پز سنت‌گرایی بدهد و حرف‌هایی را بزند که بخواهد یک سری را جذب کند و آنطوری خودش را نشون بدهد رها کنیم. وظیفه مسئولین و بقیه هم بود که ایشان را درک کنند و شرایطش را برایش فراهم کنند تا بتواند آن ایده‌ها را به اجرا بگذارد.

امثال آقای عظیمی و این‌ها زیادند که این داستان‌ها می‌شود. خب چرا نمی‌شود؟ درست است که هر چقدر که این دنیا کمتر از این‌ها تجلیل بشود، کمتر مطرح بشوند قطعاً در آخرت ثوابشان بیشتر است و خداوند چند برابر این را جبران می‌کند ولی بالاخره جامعه هم یک وظیفه‌ای نسبت به این جور آدم‌ها دارد. این حرف من است.

**- آقای عظیمی در مراسم بزرگداشتشان که فکر می‌کنم خود حضرت‌تعالی هم تشریف داشتید جمله‌ای را گفتند که خیلی برای من جالب بود؛ اینکه من پیش خودم فکر می‌کردم که بیایم یا نه، چون**





پیام تسلیت محمد زهرایی رییس سازمان بسیج سازندگی

## عشق خدمت به محرومان و مستضعفان او را به «جهاد سازندگی» کشاند

عشق خدمت به محرومان و مستضعفان او را به "جهاد سازندگی" کشاند و در زمره اولین کسانی بود که برای خدمت به "بشاگرد" رفت و مدیریت جهادی با نام عظیمی عجین شده است.

مهندس عظیمی مدیریت جهادی را "ایمان و معنویت، خدمت داوطلبانه برای خدا، وقف خود برای خدمت به مردم به خصوص محرومان و حل مشکلات آنها، فراجراحی و اجتناب از جناح بازی، اهتمام بر کارجمعی،" می دانست.

سالهای بسیاری از زندگی خود را صرف خدمت به نظام مقدس جمهوری اسلامی نمود و در این راه از هیچ تلاش سازنده و ارزنده ای فروگذار نکرد.

اینجانب ضمن تسلیت به خاندان محترم ایشان، رحمت واسعه و فضل الهی را برای آن مرحوم از درگاه خداوند سبحان و برای عموم بازماندگان صبر و اجر مسألت دارم.



سرکار خانم بهجت تن پوش

## یکی از چیزهایی که خیلی از خدا شاکر هستم از دواج با ایشان بود

همسر و همراه سردار جهادگر حسینعلی عظیمی

تهیه ویژه‌نامه زندگی سردار جهادگر حسینعلی عظیمی، بهانه‌ای شد که در این ایام کرونایی مهمان خانواده ایشان شویم.

سرکار خانم تن پوش که در صحبت‌هایشان خود را عظیمی معرفی می‌کردند، مادرانه پذیرای ما شد و بدون تکلف پاسخگوی سوالاتمان گردید.

بغض‌ها و لبخندهای همراه و همسر سردار عظیمی، برای ما فضایی عاطفی ایجاد کرده بود که صحبت کردن از آن قدری سخت است.

اشاره

**مورد نحوه‌ی آشنائیتان با حاج آقا هم بفرمایید.**

بسم الله الرحمن الرحيم، بنده هم خدمت شما سلام عرض می‌کنم. این مصاحبه را هم فقط برای رضای خدا می‌کنم که ان شاء الله راضی باشد. تا خود خدا هم نخواهد برداشته نمی‌شود. من به این معتقدم و خود آقای عظیمی هم به این معتقد بود. من بهجت تن پوش هستم همسر حسینعلی عظیمی. ما در سال پنجاه و نه بود که با هم ازدواج کردیم. موقعی که برای

سلام و خیلی ممنون که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. من مجبورم که بگویم، یک مصاحبه‌ای با حاج آقا داشتیم، به ایشان گفتم که از یک نفر حالیت بخواید از چه کسی هست؟ بدون لحظه‌ای تامل گفت از خانم. برای همین لازم دانستیم که در این ویژه‌نامه حتماً با شما صحبتی داشته باشیم. در ابتدا خواهش می‌کنم خودتان را معرفی کنید و کمی در

اولیه ما بود. کم کم دیگر این روال گذشت و ایشان صبح می‌رفتند، می‌آمدن ناهار می‌خوردند، دوباره می‌رفتند و ۱-۲ شب می‌آمدند.

یک بار منافق‌ها ریختن در خانه‌ی ما خیلی شلوغ کردند. من رفتم دم در گفتم بگو استاندار بیاید. اول باورشان نمی‌شد که اینجا خانه‌ی استاندار باشد. به هر حال گفتم استاندار که الان خانه نیست و در محل کارشان هستند. شما اگر مسئله‌ای دارید، آنجا بروید. آنقدر دیگر آنجا مرگ بر استاندار و اینها گفتم تا خسته شدند. از آنجایی که خدا می‌خواست آن ترس و واهمه را از من و خانواده‌ام گرفته بود. ولی با این همه، من سختی‌هایش را نفهمیدم. واقعا کار خدا بود. کار ما نبود، کار حاج آقا هم نبود. من الان یک موقع فکر می‌کنم، پیش خودم می‌گویم چطور مثلا من توانستم تحمل کنم. و این مسئله گذشت. حالا بگذریم که چقدر تلفن می‌کردند و تهدیدمان می‌کردند. یک بار زنگ زدند گفتمند حاج آقا را دزدیم. من زنگ زدم استانداری. گفتمند حاج آقا قشم رفته است. حالا وسط راه قشم رفته بودند یکی از این جزیره‌های دیگر و هیچ کسی هم خبر نداشت. ما حرف این منافق را قبول کردیم. دیگر آن موقع دنیایی شد. به هر حال این اول زندگی ما بود الحمدا....

### حاج آقا وقتی می‌خواست از استانداری استعفا

#### بدهد به شما گفته بود یا نه؟

بله. گفت اینجا من دیگر نمیتوانم کاری انجام بدهم. حاج آقا یک اخلاق خوبی که داشت این بود که تا زمانی سر یک کاری بود که می‌توانست مفید کار کند. تا آخر عمرش هم اینطور بود. همین که می‌دید نمی‌تواند مفید کار کند، استعفا می‌داد و بیرون می‌آمد. حالا هرچقدر بیکار بود، ضرر کرده بود، هر برنامه‌ای بود، برایش مهم نبود. آنجا هم همینطور بود. گفت ما دیگر یواش یواش باید از اینجا برویم. من دیگر نمیتوانم کاری انجام بدهم و کارهایی که باید بکنم را انجام داده‌ام. آنجا پایه‌ای گذاشته بود. طوری شده بود که یک بار من رفتم بازار خرید کنم، چند نفر با هم صحبت می‌کردند، می‌گفتند که این استانداری که آمده دیوانه است، خودش در اتاقی که می‌نشیند کولر را خاموش می‌کند. آن زمان برق خیلی زیاد می‌رفت. بعد من که از بازار آمدم به ایشان گفتم ببین در بین مردم اینطور شایع شده، چرا شما کولرتان را

ازدواج صحبت می‌کردیم عهد کردیم از آن موقع که انقلابی باشیم، انقلابی زندگی کنیم و برای رضای خدا هر کاری از دستان بر می‌آید، انجام بدهیم. موقعی که من با ایشان ازدواج کردم فرماندار بودند، بعد موقعی که رفتن منزلشان استاندار بودند. خیلی سفارش می‌کردند که من اسباب بسیار ساده‌ای بیاورم، عقیده‌ی خودمم همین بود. وقتی که رفتم منزل ایشان یک خانه‌ی ساده داشتند. اولاً بندرعباس بودیم، اولین بار رفتم بندرعباس. بعد از عقدمان که رفتم آنجا، یک خانه‌ی خیلی ساده‌ای داشت، که البته خانه‌ی استانداری نبود. همه بچه‌های فرمانداری آنجا زندگی می‌کردند و تقریباً نفری یک اتاق داشتیم. بسیار ساده، بسیار ساده. اصلا قابل فهم برای هیچکس نبود که ما می‌گفتیم اینطور داریم زندگی می‌کنیم. قبول نمی‌کرد اصلا باور نمی‌کرد. الحمدلله خیلی خوب تو همان خونه بسیار ساده ما زندگی کردیم و بسیار بی‌آلایش. حالا یک وقت‌هایی آدم ساده زندگی می‌کند ولی یک آلایش‌هایی در زندگی هست، ولی برای ما نبود. ایشان شبانه روز آنجا زحمت می‌کشید. شبانه روز در هوای گرم و رطوبتی که برای خود من غیرقابل تحمل بود، فعالیت می‌کرد. برای من تحمل گرمای بندرعباس خیلی گرم بود، ولی آدم برای خداوند کار می‌کند، خودش همه‌چی را درست می‌کند و یک صبری به من داد. من روز اولی که وارد آنجا شدم، نوزده نفر مهمان وارد این خانه شد و من با آن گرما آشنوی کردم. بعد از این دیگر زندگی انقلابی شروع شد و نمیدانم هرچور که می‌شد آن موقع گفت و من راضی بودم از این که دارم یک کاری برای خدا می‌کنم. چون زمان انقلاب وقتی راهپیمایی و کارهای دیگر بود، من شرکت می‌کردم و دوست نداشتم بروم در خانه بنشینم. به عنوان یک همسر استاندار برایم خوشایند نبود. آقای عظیمی هم از این مساله خیلی راضی بود. مادر شوهرم خدا رحمتشان کند، خیلی خانم مهربانی بود، از این مسئله ناراحت بود. به من می‌گفت ببین اینجا اگر بایستی مریض می‌شوی، بیا با من برویم شیراز! گفتم «آخه همیشه که اول زندگی پاشم برم شیراز؛ اصلا عیبی نداره». کم‌کم خلاصه آنجا را شکل دادیم. بعد حاج آقا خانه دیگری را اجاره کردند، تقریباً یک سالن بیست متری داشت، یک حال کوچیک‌تر و دو تا اتاق. رفتیم در محله دیگر که یک محله معمولی آنجا بود زندگی می‌کردیم. این زندگی

خاموش می‌کنید؟ گفت برای اینکه همه‌ی مردم برق ندارند و وقتی برق می‌رود، می‌خواهم من هم احساس کنم که این گرما چه کاری دارد با مردم می‌کند. یعنی خودش را می‌آورد در حد پایین‌ترین افرادی که آن زمان بودند. بعضی اوقات هم به کل استانداری دستور می‌داد کولرها را خاموش کنند، برای اینکه کم‌کاری می‌کردند و می‌گفتند که شما با این وضعیت نمی‌فهمید که مردم از گرم چپ می‌کشند.

**\* خب یک سوالی برایم مطرح شده، یک دختر خانمی آمده همسر استاندار این مملکت شده، یک دفعه این استاندار تصمیم می‌گیرد که همه مناسب دولتی را رها کند و به عنوان یک جهادگر به روستاها و جنگ برود. حس آن دوراتان چه بود؟**

هیچی!

**\* واقعا هیچی؟**

واقعا هیچی. به روحش قسم برایم مهم نبود. یعنی ایشان یک جوری برای ما این را جا انداخته بود. خدا خیرشان بده، آن موقع هم اینطور بود. واقعا ما این‌طور تربیت شده بودیم. این هم در اصل حاصل تربیت امام بود. حتی اگر یک فردی مرفه زندگی می‌کرد، خیلی برایمان عجیب بود که چرا اینطوری زندگی می‌کند؟ این حس برایمان خیلی بهتر بود تا آن حس که فرد مرفه‌ی داشت. ایشان زندگی قبل از انقلابشان یک زندگی خوب و مرفه بود. پدرشان خیلی مرتب زندگی می‌کردند، همه را با هم گذاشت کنار و هر چیزی که مال خودش بود بخشید. همیشه هم به خانواده‌اش می‌گفت شما نباید این طوری زندگی کنید، این زندگی شما را امام دوست ندارد. خیلی مرید امام بود؛ تا روز آخر هم این رابطه را حفظ کرد. امام خدا رحمتشان کند آن اوایل توصیه می‌فرمودند که طلبگی زندگی کنید. این طلبگی زندگی کردن برای ما جا افتاده بود؛ برای آقای عظیمی جا افتاده بود که ما باید این طوری زندگی کنیم، تا درد مردم را بفهمیم. من یک مسئله‌ای را عرض کنم. ما آن موقع با اتوبوس برمی‌گشتیم، دیگر با هواپیما برنگشتیم، با اتوبوس برگشتیم رفتیم شیراز. من وقتی زنان بندرعباسی را در اتوبوس می‌دیدم با آن حجم از مشکلات پیش خودم می‌گفتم خدا را صد هزار مرتبه شکر که من به شما بدهکار نیستم. من مثل خود شما زندگی کردم، من حالا من بار روی سرم نگذاشتم، ولی تمام کارهای

زندگی را خودم انجام می‌دادم. در محله‌ای که زندگی می‌کردیم، اجناس گران‌تر از بازار بود. من می‌رفتم بازار خرید می‌کردم با یک زنبیل قرمز رنگ که آن زمان رایج بود که ارزان خرید کنم، تا خرجی که حاج آقا به ما می‌داد برسد.

اگر دو روز سه روز غذای خوب ما سر سفره می‌گذاشتیم، حاج آقا ناراحت می‌شد و می‌گفت که ما از گرسنگان این شهر و روستاها غافل هستیم. واقعا زندگی طلبگی داشتیم که خیلی هم از لحاظ روحی راحت بود.

**\* حاج خانم اشاره کردید که من همیشه شوق بودم، حاج آقا غرب؛ ولی اینطوری نبوده، چون خانم عظیمی با حاج آقا تشریف می‌برند اهواز و آنجا زندگی می‌کنند. چند سال آنجا بودید؟**

چهار سال و نیم ما اهواز بودم.

**\* چطور شد که این کار را کردید؟**

من هر کجا که حاج آقا رفتند با ایشان رفتم. رفتند روستا، من هم رفتم. مثلا تفاوت شاید یک ماه تا دو ماه می‌شد، ولی اهواز این زمان بیشتر شد. چون بچه‌ها مدرسه می‌رفتند. ما خیلی اصرار می‌کردیم، ایشان می‌گفتند امن نیست و شما دست و پا گیر می‌شوید. یک خاطره‌ای را هم عرض کنم. قبل از گفتن خاطرات اهواز می‌خواهم به خاطره‌ای از شهید منتظرین و آمدنمان با حاج آقا به تهران اشاره کنم. حاج آقا یک دوستی داشتند به نام منتظرین که شهید شده بود. خدا رحمتش کند. برای من دیگر مثل برادر شده بود، هر موقع دلم می‌گرفت به مزار این شهید عزیز می‌رفتم. هر موقع هم حاج آقا را به فرودگاه می‌بردم، موقع برگشتن گلزار شهدا می‌رفتم و بر مزار این شهید فاتحه‌ای می‌خواندم. یک بار که حاج آقا رسانده بودم، چون غالبا ایشان می‌رفت شهرستان‌ها، این دفعه طولانی شده بود یک ذره ناراحت شده بودم. من شب یکشنبه رفتم پیش این شهید گفتم شهیدمنتظرین به نظر شما درسته که حاج آقا همیشه در سفر باشد، من تنها در اصفهان زندگی کنم. من در اصفهان غریب بودم. به هر حال این را گفتم آمدم. یک کمی دلم گرفته بود که چقدر من ایشان را ببرم فرودگاه و تنها برگردم. فرودگاه اصفهان هم خارج از شهر بود و راه خیلی خطرناکی هم داشت. من این مسئله را به شهید گفتم و آمدم منزل. سه‌شنبه حاج آقا از تهران زنگ زد به اصفهان که حاج خانم من دیگر اینجا

### \* بحث وجدل یکی از شیرینی‌های زندگی

#### زناتسویی است.

ما هم داشتیم (با لبخند)

#### \* خب چه کسی اول آشتی می‌کرد؟

ایشان وقتی عصبانی می‌شد، داغ می‌کرد، خیلی زیاد، ولی من سکوت می‌کردم. ولی زود خاموش می‌شد ولی من زود خاموش نمی‌شدم، دلم می‌گرفت، خیلی زود می‌آمد و صحبت می‌کرد.

#### \* اهل معذرت خواهی هم بود؟

\* بله. دو سه بار خیلی به من ظلم شده بود، حالا از طرف دیگری بود ولی خب ایشان آمد عذرخواهی کرد. بعد همین حرفی که شما در ابتدای مصاحبه گفتید را خیلی می‌زد که من گیر کسی یا جایی نیستم، اگر گیر باشم، گیر شما هستم. اول این را می‌گفت که من از تو خیلی راضی هستم، که من را در یک عمل انجام شده قرار بدهد. (با لبخند) تو هم از من راضی هستی؟ نمی‌شود زندگی بدون بحث باشد. اصلا لطفی هم ندارد. ما سر بچه‌ها و ازدواجشان خیلی بحث داشتیم.

#### \* روابط حاج آقا با بچه‌ها چطور بود؟

خیلی خوب بود حالا گاهی در برابر مثلا اشتباهاتی که از فرزند ممکن است سر بزند خیلی سخت بود. به خصوص گناه اگر بود خیلی عصبی می‌شد و سخت در مقابل آن می‌ایستاد. ببینید اگر بچه‌ها حلال‌خور شدند و حلال و حرام سرشان می‌شود به خاطر این بود که پدرشان همینطور تذکر می‌داد. به خصوص محمد من خیلی زیاد به این موضوع توجه می‌کند.

#### \* به عنوان سوال آخر، با حاج آقا صحبت کنید.

(در حال بغض) خیلی بی‌وفایی کردی. ما همیشه با هم بودیم. من هیچ موقع شما را تنها نگذاشتم. هر جا رفتی با شما آمدم. ولی الان یک سال است که من را تنها گذاشتی و این خیلی سخت است. جای خالی خالی است. من همیشه همه کارهای منزل را خودم انجام می‌دادم و شما کمک خاصی نداشتی، ولی الان چطور شده که انجام کارها اینقدر برایم سخت شده است. نبودنت خیلی سخت است. سفت بخیر.

\* ایشان از خوب‌های دوران بودند و تا ابد هم ان‌شاءالله از ایشان به خوبی یاد خواهد شد. ممنون که پذیرای ما بودید.

نمی‌توانم تنها باشم. شما بار سفر ببند که باید تهران بیایی. البته این برای سال ۶۹ باید باشد.

### \* خب خدا حاج آقا را رحمت کند. قوی‌ترین نکته

#### و خصوصیت حاج آقا به عنوان یک همسر چه بود؟

من یکی از چیزهایی که خیلی از خدا شاکر هستم اصلا ازدواج با ایشان بود. آن زمان کسان دیگری هم بودند که به خواستگاری آمده بودند. الان هم ثروت‌های بی‌کران دارند. ایشان که آمدند خواستگاری گفتند هیچی ندارم. البته بعدا فهمیدم که همه چیز دارد ولی انقدر زندگی ساده‌ای می‌کند. بزرگ‌ترین خصوصیت ایشان انقلابی بودنش بود که تا آخر هم انقلابی ماند. مسئله دیگر ساده زیستی بود که به برکت ایشان من هم آلوده به دنیا نشدم. اینها خصلت‌های خیلی خوب بود. خیلی سختکوش بود. اگر یک کاری برای رضای خدا بود، جلوی من را نمی‌گرفت که مثلا نباید بروی یا نباید بکنی. برای رضای خدا خیلی کار می‌کرد. همیشه به من و بچه‌ها هم می‌گفت یک کاری که می‌کنید، برای رضای خدا باشد. اگر برای خدا نیست، نکنید. من فکر می‌کنم یک زندگی پاک و خوبی را ایشان برای من و بچه‌ها پیاده کرد. رفاهیات هم داشتیم، بد نبود. افراط نداشتیم ولی کم و کسر هم نداشتیم، زندگیمان می‌گذرد. خیلی آن‌طور که بگویم در فشار باشد و اینها نبود، ولی یک زندگی فوق‌العاده روحانی داشتیم. مثلا من می‌بینم بعضی از خانم‌ها نمی‌توانند کارهای خیر بکنند چون همسرانشان اجازه نمی‌دهند و عکس این قضیه هم وجود دارد. الان هم داریم. خیلی از خانم‌ها بودند که شوهرانشان را از جبهه برگردانند، ولی ایشان به ما یک جوری برخورد کرد، که ما جبهه را یک زندگی مقدس می‌دیدیم. از ایشان دارم نه این که بگویم خودم، نه من نیستم! ایشان ما را تربیت کرد، خودش که تربیت شد در این انقلاب، ما را هم تربیت کرد. هرچه امام گفت ایشان خودش اطاعت کرد و ما را هم اینطوری تربیت کرد. شما اگر در زندگی بچه‌های ما وارد شوید می‌بینید که هیچکدام اهل تجمل نیستند. شغلی خوبی هم دارند، ولی من می‌بینم که آلوده تجمل نشدند. این را هم از پدرشان دارند. کار خیر خیلی زیاد انجام می‌داد. اینها خصلت‌های آقای عظیمی بود که ما را هم دنبال خودش کشاند. اینها برای ما خیلی خوب بود و ما درس می‌گرفتیم.



سیامک (محمد) عظیمی

## مردی از جنس باران

سردار جهادگر مهندس حسینعلی عظیمی از زبان فرزند و به قلم مهدی محمدی

اشاره

نوشتن از بزرگ‌مردی چون زنده‌یاد حسینعلی عظیمی، بدون تعارف کار سختی است و مطالعات چندجانبه در ابعاد مختلف شخصیت ایشان را می‌طلبد. شخصیتی کاریزماتیک و پویا در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، دوستان و خانواده؛ که در مراحل مختلف زندگی و فراز و نشیب‌ها، با تصمیمات به‌جا و مدیریت ذاتی ایشان، بر اهمیت این پویایی افزوده شد. با همکاری پسر بزرگوار ایشان و از دوستان خوبم، آقای سیامک (محمد) عظیمی، تلاش شد تا بخشی از شخصیت زنده‌یاد عظیمی در زمینه‌ی ارتباط با پسرانش را، نه از دیدگاه پدر و فرزندی بلکه به عنوان یک ارتباط رفاقتی و عاشقانه، بر روی کاغذ آوریم.

### فراغ

جدی خطر از دست دادن پدر را در خود احساس نمی‌کرد. اما از سال ۹۴ (دومین دوره‌ی شیمی‌درمانی) تا زمان درگذشت ایشان در پایان سال ۹۸، پیوسته در حالت خوف و رجا و نگران از دست دادن رفیق دیرینه‌اش بود. با این که می‌دانست او از سال ۷۴ وصیت‌نامه‌اش را تنظیم کرده، اما همچنان تا

پس از گذشت یک سال از نبودن پدر، بیشتر جای خالی نبودنش را احساس می‌کند. شاید به‌راستی از سال ۸۲ که پدر اولین دوره‌ی شیمی‌درمانی را انجام داد، تا سال ۹۰ که به دومین دوره‌ی بیماری و پرتودرمانی رسید، هیچ‌گاه به طور

زندگی، همیشه ارائه‌ی نظر و مشاوره، مفیدترین گزینه است و این قضیه، تاثیر خود بر تصمیم‌گیری‌ها را به مرور زمان نشان می‌دهد. نکته‌ی جالب این که همین فضای مشورتی، باعث شد تا فرزندان با استفاده از مشاوره و پیشنهاداتی که در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی از پدر می‌گرفتند، بتوانند تصمیمات درستی را به صورت کاملاً مستقل بگیرند. خود پدر، نظرش بر عدم وابستگی فرزندان در امور و مسائل بود و همیشه با وجود ارائه‌ی مشاوره، یک نوع استقلال در تصمیم‌گیری را برای فرزندان قائل می‌شد.

### الگو

فرزندان از همان بدو کودکی، پدر را الگو قرار داده بودند؛ به طوری که پسر به یاد دارد حتی تا نوجوانی، برای این که هر چه بیشتر شبیه پدر باشد سعی می‌کرد کارهای او را تکرار کند. پدر، یک الگوی رفتاری برای همه‌ی فرزندان بود. پسر به خاطر دارد که پدر، با توجه به فعالیت‌های ایثارگری و رزمندگی، تا سن ۲۰ سالگی برای او یک موجود مقدس بود، و از آن به بعد نیز این تقدس، تبدیل به احترام مضاعف همراه با عشق بی حد و حصر داشت. برایش بسیار لذت‌بخش بود که در جایگاهی است که چنین الگوی کاملی را برای زندگی در کنارش دارد. الگویی که آن را موهبتی الهی برای خود می‌دانست.

### بارزترین خصوصیات

اهل دل بود. همه‌ی منش رفتاری و برخوردهایش، دلی و معنوی بود. آنجایی که صحبت از قانون و شرعیات بود، سخت‌گیر بود، اما با زبان دل، حکم می‌داد. صبور و با گذشت

اواخر مهر ۹۸ که همراه با پدر جهت تزریق داروی هسته‌ای به بوشهر رفت و در آن سفر، پدر به وصیت‌نامه اشاره کرده و صراحتاً از آن حرف زد، هنوز این صحبت‌ها به مذاق پسر خوش نمی‌آمد. از آنجا که پدر را سال‌ها در کسوت بیماری دیده بود، تا همین ماه‌های آخر فکر نمی‌کرد که این بیماری می‌تواند پایان ناگواری داشته باشد.

### رفاقت

از همان دوران کودکی، پدر رفاقتی دیرینه‌ی با فرزندان داشت که سوای ارتباطات معمولی پدر و فرزندی بود؛ گویا از همان دوران، برنامه‌ی ویژه‌ای برای فرزندان داشت. در روزهایی که اکثر والدین برای کودکان‌شان اسباب‌بازی‌های معمول می‌گرفتند، پدر برای آن‌ها اسباب‌بازی‌های فکری می‌گرفت؛ اسباب‌بازی‌هایی چون لگو و ساختمان‌سازی و بازی‌های معمایی. پدر با هر کدام از پسرها به فراخور نوع ارتباط‌گیری و منش اخلاقی، رفاقتی متفاوت داشت. البته رفاقت حاج‌آقا مختص پسرها نبود و رفاقتی به مراتب بیشتر را با دخترهایش داشت. در واقع وقتی را که کلا با دخترهایش گذراند، بیشتر بود و رفاقتی عجیب بین‌شان جاری بود.

در کار و درس، از آنجا که هدف را بالا در نظر می‌گرفت کمی سخت‌گیر؛ اما در رفاقت، همیشه معتدل بود. این مسئله در مورد همکاری‌هایش نیز صحت داشت. پسر در سال ۶۵ از مهندس صانعی، یکی از جهادگران رزمنده‌ی اصفهان در جبهه، درباره‌ی پدر این‌گونه شنید که می‌گفت: «بعضی همکاران از من می‌پرسند که تو چگونه در کارها با آقای عظیمی تعامل می‌کنی؟ من در جواب می‌گویم که آقای عظیمی در کارها همیشه ۱۰۰ درصد را می‌بیند، اما شما هر چقدر که توانش را داشتید انجام دهید!»

### مشورت

فضای خانه، همیشه مشورتی بود و پدر به جز مسائل شرعی، در باقی موارد از همه‌ی اعضای خانواده نظرخواهی می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که سابقه نداشت چیزی را حکم کند. نظر ایشان بر این مبنا استوار بود که در امور روزمره‌ی



است که تلاش کند پدرش آن گونه که واقعا بوده، معرفی و شناسانده شود؛ نه بیشتر و نه کمتر. چرا که اعتقادش بر این است که در هر دو صورت، به شخص پدر ظلم شده است. ایمان دارد که نظر پدر هم همین بود که نه چیزی بیشتر، به او منتسب شود و نه چیزی کمتر، از او بیان شود. پسر می گوید که اشخاص، در نتیجه‌ی علاقه‌ی وافر و یا احیانا انتقاداتی که از پدر دارند، ممکن است او را بالاتر و یا احیانا پایین تر از آن چه که بوده توصیف کنند؛ ولی پویندگان واقعی راه این جهادگر سرافراز، باید از هر دوی این قطب‌ها دوری کرده و سعی کنند راه و رسم واقعی او را جستجو و پیگیری کنند.

### خواب

پسر، در چهل روزی که از رفتن پدر گذشته، چهار خواب از او دیده. زیاد اهل خواب‌دیدن نیست اما این دفعه فرق می‌کند. در خواب دوم، پدر به دیدنش آمد و پسر با علم به این که پدر به دیار باقی شتافته، با حس دلتنگی شدید، دست او را روی صورت خود گذاشت. اصلا دلش نمی‌خواست بیدار شود و می‌دانست که این صحنه را هرگز در عالم بیداری نخواهد دید؛ اما چه غنیمتی است دیدن دوباره‌ی پدر. با همان احساس دلتنگی، بیدار شد و با همان احساس، روزش را آغاز کرد.

### و در آخر؛

پدر، خودش می‌دانست که چقدر برای فرزندان و در زندگی آن‌ها اهمیت دارد، اما آن‌ها نمی‌دانستند که چقدر پدر در زندگی‌شان مهم است؛ پسر، حالا عمق معنای این حدیث را درک می‌کند که؛ قدر و ارزش واقعی نعمت‌ها را همیشه پس از این که از دست‌شان دادیم می‌فهمیم...؛ پسر می‌اندیشد امروز تنها حسرتی که بر دل و قلبش مانده، این است که ای کاش می‌توانست ساعات بیشتری را در کنار پدر باشد؛ و این، تنها نکته‌ای است که قلب پسر را می‌آزارد.

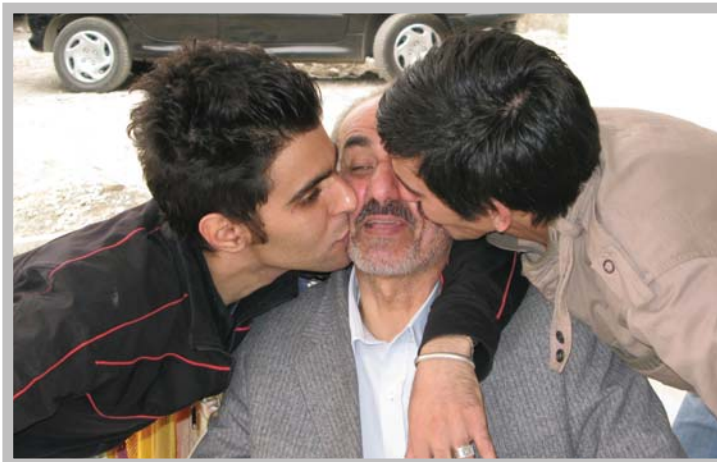
و مؤدب بود. خوبی و حسن شهرت شش فرزند، ریشه در کسب نان حلال و نگاه و منش پدر به زندگی داشت. همیشه به دنبال عدالت بود و حق‌طلبی را ولو این که به مذاق بعضی‌ها خوش نیاید، شیوه‌ی زندگی قرار داده و به فرزندان هم آموخته بود. پدر، مردی مستقل و با اراده بود و حتی تا روزهای پایانی هم این خصیصه را حفظ کرد.

### میراث

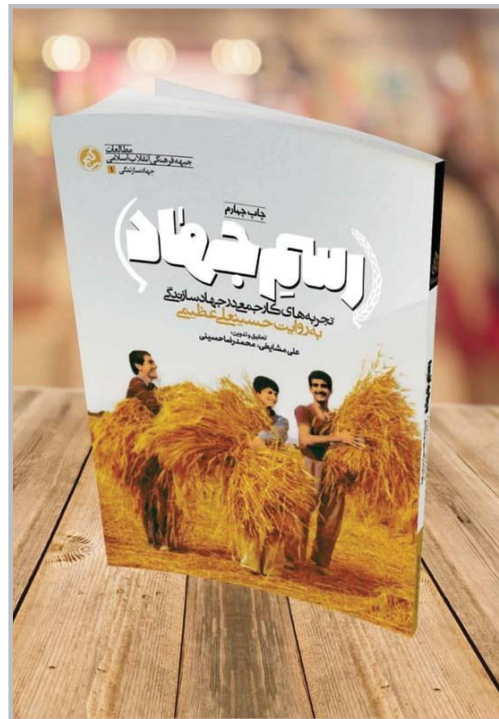
هر شش فرزند، قسمت‌هایی از صفات پدر را به ارث برده‌اند که با کنار هم قرار دادن آن‌ها، به پدر می‌رسیم. بخش اعظمی از منش پدر و تفکرات او، در فرزندان به جای مانده و این، تنها بخش کوچکی از میراث عظیم پدر است. پسر به یاد دارد زمانی که حدوداً ۳۰ ساله بود، روزی پدر برای او و برادرش عنوان کرد که: «میراث من شماست؛ همه‌ی اعمال شما در نام من تاثیر دارد و آبروی من در دستان شماست.» پسر، امروز معنای واقعی این حرف را می‌فهمد. میراث دیگر پدر برای فرزندان - به جز نام نیک و بزرگش، - دست‌نوشته‌هایی است که بیشتر در قالب دل‌نوشته بیان شده و شاید تاثیر زیادی در شناخت مرام پدر برای مخاطب داشته باشد.

### وظیفه

پسر با خود می‌اندیشد که حالا چه بار سنگینی بر دوش افتاده؛ وظیفه‌ی نگه‌داشتن یک نام بزرگ، که همیت بزرگ می‌خواهد. نگه‌داشتن نام نیک پدر، چالش بزرگی برای فرزندان است؛ چرا که نام، بار سنگینی دارد. وظیفه‌ی دیگری که پسر بر گردن خود می‌بیند این







علی مشایخی

## بزرگترها بداند، جوانترها به دقت بخوانند

از نویسندگان کتاب رسم جهاد

کتاب «رسم جهاد» با موضوع تجربه‌های کارهای جمعی در جهاد سازندگی به روایت حسینعلی عظیمی کتابی است که در سال ۱۳۹۶ به زیور طبع آراسته شد و تاکنون چاپ چهارم آن به بازار نشر ارائه شده است.

این کتاب که به تحقیق علی مشایخی و محمدرضا حسینی نگاشته شده است، حاصل ساعت‌ها بحث و جلسه نویسندگان کتاب با سردار جهادگر حسینعلی عظیمی است. یکی از نویسندگان کتاب شرحی از آن را ارائه داده است.

اشاره

هست؛ اما باید می‌گشتیم. خوب، کجا بگردیم؟ در منابع دینی اعم از قرآن و احادیث؟ در کتبی که درباره مدیریت اسلامی نوشته شده؟ در میان سازمان‌های انقلابی مثل جهاد و سپاه و...؟ در بین افراد شاخصی که کار جهادی کرده‌اند، مثل حاج عبدالله والی؟ در

کارمان مبهم بود؛ اما عزممان محکم. یک احساسی به ما می‌گفت غیر از این چیزهایی که در دانش مدیریت وجود دارد، چیزهای دیگری هم هست که بیشتر با فرهنگ و اهداف ما می‌خواند. عزم کرده بودیم آنها را بیابیم و تدوین کنیم. البته از اول هم اصراری نداشتیم که حتما چیز دیگری

میان خاطرات فرماندهان شهید؟ یا...؟

بدون تعارف، بدون اینکه درکی از اندازه و ابعاد پژوهش داشته باشیم، می‌خواستیم به همه اینها بپردازیم و چیزی را از همه اینها استخراج کنیم. اما خیلی زود، یعنی چند ماه بعد، فهمیدیم که با این عده و عده بهتر است یک قسمت را انتخاب کنیم و آنجا دنبال جواب سوالمان بگردیم؛ سوالی که در آن ابتدا چندان هم روشن نبود.

گفتیم برویم سراغ سازمان‌های انقلابی؛ و از بین آنها انقلاب جهاد سازندگی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را انتخاب کردیم. از این و آن می‌پرسیدیم که در این دو نهاد چه کسانی درباره مدیریت جهادی حرف دارند. یکی دو نفر را پیدا کردیم و شروع کردیم به گرفتن مصاحبه‌ها. سوالمان تجربه‌های مدیریتی بود. نگاهمان هم به دهه اول انقلاب بود. کمی بعد هم دیدیم بهتر است فقط بر یکی از این دو متمرکز شویم؛ و جهاد سازندگی را انتخاب کردیم.

اولین مصاحبه و یا اولین جلسه‌مان با شهید حسینعلی عظیمی بود. آن ماه سال ۹۱. بدون تردید آشنایی ما با او لطف خدا بود. یکی دو روز قبل از این جلسه به نیت این پژوهشی که شروع کرده بودیم تفرّلی به حافظ زدم. این بیت آمد: «گر طمع داری از آن جام مرصع می‌لعل / ای بسا در که به نوک مژه ات باید سفت»؛ اگر می‌خواهی به مرادت برسی باید مرواریدهای زیادی را با نوک مژه است سوراخ کنی! فهمیدم که کار سختی در پیش داریم.

حاج آقا عظیمی درباره مدیریت جهادی فکر کرده بود و حرف داشت. بسیار ابراز خوشحالی کرد که ما چنین کاری را شروع کرده ایم. در همان جلسه با واسطه‌ای از قول علامه حسن زاده آملی به ما گفت «کسب دانش سخت است. مثل این است که بخواهی با مژه هایت چاه بکنی. باید تصمیم بگیری که این طور علم را حاصل کنی».

سال ۹۱ جلساتی بود که با حضور آقای عظیمی و جوانان تشکیل می‌شد. ما هم وارد این جلسه شده بودیم. از هر دری سخنی گفته می‌شد، و در این بین هر وقت فرصت می‌کردیم سوالات خودمان را می‌پرسیدیم. از ابتدای سال ۹۲ از ایشان خواستیم که برای پژوهشمان اتافی در اختیار ما قرار بدهد. پذیرفت؛ و ما در مکان جدید کانون سنگرزبان بی‌سنگر مستقر شدیم. در همان جلسه اولمان هم در سال گذشته

به ما گفته بود که «اینجا خانه خودتان است». همچنین از ایشان وقت جداگانه برای مصاحبه گرفتیم و چندین جلسه مصاحبه منظم برگزار کردیم. ما یک سوال کلی داشتیم که نحوه مدیریت در جهاد چگونه بود؛ و به فراخور سوالات جزئی یا مصداقی هم می‌پرسیدیم. هیچ اصراری هم نداشتیم که سوالات ما در قالب دانش موجود مدیریت باشد، یا نباشد. چیزی را که نیاز می‌دانستیم می‌پرسیدیم. البته جواب‌های ایشان بیشتر از سوالات ذهن خام ما بود. در جلسه‌ای ایشان تازه شروع کرده بود به بیان پ م ج ج؛ اما به دلیل مشغله ایشان و شاید پیگیری کم‌ما، شد آخرین جلسه.

شروع کردیم به پیاده کردن جلسات و مصاحبه‌ها؛ و عنوان‌گذاری و بخش‌بندی آنها. بعد، در آن روزها و شب‌های سرد کانون که در حال تعمیرات بود، بین خودمان جلساتی داشتیم برای استخراج مفاهیم از این متن‌ها و پیدا کردن ارتباط بین این مفاهیم. هدفمان یک کار پژوهشی بلندمدت بود که مدل مدیریت در جهاد سازندگی را تدوین کنیم. اصلاً تصمیم نداشتیم وسط کار کتابی منتشر کنیم و به قول خودمان خروجی میانی دربیابوریم. اما اراده خدا غیر از این بود.

کمی از این طرف و آن طرف به ما فشار آمد که یک خروجی از کارتان بدهید. ما هم با اکراه یک طبقه‌بندی اولیه از مطالب کردیم و دادیم به حاج آقا عظیمی؛ که برویم دنبال کار خودمان را بگیریم. جالب آن بود که هر کسی آن طبقه‌بندی و خصوصاً فهرست مفصلش را می‌دید بسیار خوشش می‌آمد؛ از جمله خود حاج آقا. ما هم گفتیم که خوب، بقیه این قسمت کار و تبدیل آن به کتاب را دیگران انجام بدهند. اما واقعیت این بود که نمی‌شد؛ و ما در هر مرحله‌ای آن را به هر طرفی که پرتاب می‌کردیم، باز به سمت خودمان بر می‌گشت.

تا این که خدا ما را به این نتیجه رساند که انتشار این کتاب، هم نیاز است و هم وظیفه خود ما است. بالاخره کار را تمام کردیم و در پانزده اسفند سال ۹۶ در مراسم «پاسداشت اندیشه جهادی» که برای بزرگداشت جهادگر فکور حاج آقا عظیمی برگزار کردیم، کتاب رسم جهاد ۱ رونمایی شد.



سردار جهادگر مهندس حاج حسینعلی عظیمی

# ما باید به قله های فناوری برسیم

با شناسایی این بارکدها در دوربین تلفن همراه خود می توانید فیلم ها را مشاهده کنید.



مهندسی جنگ جهاد از رویکردهایی بود که پس از اجرایی شدن طرح‌های آن در دوران دفاع مقدس اهمیت آن نزد فرماندهان ارشد نظامی نمود یافت. اجرای طرح‌های مهندسی جنگ جهاد تغییر معادلات نظامی دشمن به سود رزمندگان و درماندگی دشمن از چگونگی این تغییرات را به همراه داشت. ناکامی عراق هجمه متحدان غربی را برای بازشناخت این دلایل به همراه داشت که این همفکری به درماندگی آنان دامن زد. از طرح‌های مهم، تشکیل کمیته آب بود که برآیند آن در عملیات خیبر و عملیات‌هایی چون والفجر ۸ و... پیروزی‌های بزرگ جنگ را رقم زد. مهندس حسینعلی عظیمی در دوران دفاع مقدس مسؤلیت کمیته آب را عهده‌دار بوده و بسیاری از طرح‌ها نتیجه نبوغ و دانش وی است.

مهندس عظیمی همچنان در بین بسیاری از فرماندهان دوران دفاع مقدس به نام «مهندس عظیمی آب» شهره است. تصویر زیر مربوط به طرح چشمه‌ی الشریف (پمپاژ آب جهت پیشگیری از حمله دشمن) است.

